

مقدمه

در اوایل خرداد ۱۳۷۴، به ابتکار و تلاش و باشکت دکتر ابوالهیم یزدی مهندس عزت الله سحابی و پیروز دوانی، میزگردی پرامون علل وجود ناسامانی‌ها در جامعه و چگونگی رفع بحران عمومی جامعه، در یکی از هفته‌نامه‌های کشور برگزار گردید. ولی مطالب آن میزگرد هیچگاه اجازه انتشار نیافت و علاوه بر آن از سوی آن هفته‌نامه، صحبت‌های یکی از افراد شرکت کننده در میزگرد (مهندس عزت الله سحابی) بدون اجازه و اطلاع وی، به عنوان «صاحبه اختصاصی» باوی، در آن هفته‌نامه به چاپ رسید که آشکارا عملی در جهت ختنی کردن، مخدوش ساختن و باطل نمودن «میزگرد» بود. از این رو شرکت کنندگان در میزگرد، با وجود گرفتاری‌های فراوان و انبو شکلات شغلی و سیاسی و مطبوعاتی، وقت کم، مطالب «میزگرد» را مورد بازبینی مجدد و دقیق تری قرار دادند و موافقت شد که این مطالب را آشکارا منعکس نمایند و در معرض نقد دمکراتیک و قضاؤت مردم و نیروهای روشنفکر و فعالان میانی مینهند. بدینهی است که نظرات ارائه شده توسط هر یک از شرکت کنندگان در میزگرد، صرفاً دیدگاه همان شخص را منعکس می‌کند و هر شخص مسئول سخنان و گفته‌های خود می‌باشد. اینکه بلطف چند شهت چند ماه از برگزاری «میزگرد»، مطالب آن در معرض مطالعه دوستان عزیز قرار می‌گیرد. علاقمندان می‌توانند نقطه نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را به آدرس‌های:

تهران - صندوق پستی ۱۱۷ - ۱۳۴۶۵

تهران - صندوق پستی ۸۲۱ - ۱۶۱۱۵ ارسال دارند.

دکتر ابوالهیم یزدی - دکتر حبیب الله پیمان - مهندس عزت الله سحابی - پیروز دوانی

میزگرد سیاسی

با شرکت:

مهندس عزت الله سحابی

دکتر حبیب الله پیمان

دکتر ابوالهیم یزدی

پیروز دوانی

مهر ۱۳۷۴

است همه چیز را از دست بدهد. در واقع ما به آنها می‌گوییم اشتباه شاه را نکرار نکنید. شاه زمانی اعلام کرد که مردم صدای انقلاب شما را شنیدیم، که دیگر بسیار دیر شده بود. اگر امروز حاکمت این نظر را پذیرد و فعالیت احزاب سیاسی مختلف را تحمل کند، اصول مصروفه در قانون اساسی را به اجرا بگذارد، من فکر من کنم، ممکن است در یک انتخابات آزاد قدرت را از دست بدهد اما به عنوان یک نیروی سیاسی مهم و تعیین کننده باقی خواهد ماند.

بافت و ساخت قدرت سیاسی ایران، بعد از انقلاب به گونه‌ای است که باز شدن جو سیاسی راه دیر یازود، اعتتاب ناپذیر می‌سازد. امروزه تأمین آزادیهای سیاسی خواست تقریباً تمامی گروههای سیاسی و حتی برخی از گروههای درون حاکمت می‌باشد. این خواست عمومی و مردمی آن قدر قوی و ریشه‌دار است که دولت چه بخواهد و چه نخواهد، چاره‌ای جز تسبیک و تن دردادن به آن نخواهد داشت. تکریت سیاسی در ایران، چه حاکمت آن را دوست داشته باشد با نداشته باشد، صورت خواهد گرفت و این چیزی است که از درون انقلاب، از سرشت و طیعت آن برمی‌خیزد و غیر قابل اعتتاب است. من نمی‌توانم زمان آن را پیش‌بینی کنم. اما می‌دانم این یک داوری تلغی است که حاکمت دیر یازود می‌باشد، اصلًاً نمی‌توانیم راجع به تعریف نابسامانی‌ها به توافق برسیم. زیرا در شرایط بسته سیاسی طبیعی است که حاکمت از عملکرد خودش دفاع می‌کند و حتی بر روی مشکلات و نابسامانی‌ها سرپوش می‌گذارد، با آنها را واژگونه جلوه می‌دهد. بنابراین برای اینکه بتوان قدم اول در جهت پیدا کردن راه حل‌های اساسی برای مشکلات ملکت را برداشت هیچ راهی نیست جز اینکه جامعه از نظر سیاسی باز شود و حقوق و آزادیهای اساسی که به موجب قانون اساسی در فصل سوم تفصیل شده‌اند، تأمین گرددند، روزنامه‌ها، مطبوعات و صاحب‌نظران بتوانند مشکلات و مسائل را در یک جو آزاد بررسی کنند. این یک ضرورت اساسی است. علت اصلی بحرانهای کوئنی در کشور ما

حاکمت گروهی انحصار طلب است که اصول مربوط به حاکمت و حقوق ملت مصروف در قانون اساسی را نادیده گرفته و امکانات را به طور انحصاری در اختیار طرفداران حاکمت قرار داده است. حل این بحرانها در گرو تامین حقوق و آزادیهای اساسی مردم و تحقق حق حاکمت ملت می‌باشد. هر یک از بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ریشه‌ها دلایل خاص خود را دارد. شرط یا گام اول برای یافتن راه حل هر یک از این بحرانها، حل یا تخفیف بحران سیاسی است. بحران سیاسی حاصل نادیده گرفتن اصول مصروف در قانون اساسی کشور، خصوصاً اصول مندرج در فصل سوم -

حقوق ملت - می‌باشد. تخلف آشکار و مکرر از اصول قانون اساسی و نادیده گرفتن بخششایی از آن، ریشه بحران سیاسی کوئنی است. به محض این که حاکمت قدمهای برای حل این بحران بردارد، و صادقانه قصد و اراده خود را در تکین از این اصول نشان دهد، شرایط مناسب برای مشارکت همه مساحب‌نظران علاقمند به ایران و وفادار به آزمانهای انقلابی و جمهوری اسلامی دریافتن راه حل‌های مناسب بحران‌های دیگر، از جمله اقتصادی، به وجود خواهد آمد. در واقع هنگامی که حاکمت با پذیرفتن حق فعالیت آزاد احزاب و گروههای مختلف اما وفادار به قانون اساسی، و اعلام آن، راه را برای آشنا می‌باشد، قدم اولیه برای یافتن راه حل بحران‌های اقتصادی نیز برداشته شده است. ما، هر کار ممکن را آنچه می‌دهیم تا آرمان نخستین انقلاب، یعنی آزادیهای سیاسی تحقق پذیرد. این یک موضوع کلیدی در کشور ما می‌باشد. ما برای تکریت سیاست می‌ستم چند حزبی، انتخابات باز و آزاد تلاش می‌کیم. گرچه در حال حاضر احتیال اجرای آنها بسیار ضعیف است. زیرا حاکمت و سوژان، چه روحانی و چه غیر روحانی، همه آنها که اداره امور کشور را در دست دارند، هنوز برای قبول و تحمل مخالفین آماده نیستند. آنها ممکن است مخالفت فردی برخی از افراد را تحمل کنند، اما نه گروههای سیاسی مخالف را. برخی از آنها به نوعی درک کرده‌اند که حضور نیروی مختلف اهمیت دارد اما هنوز حاضر به پرداختن بهای آن نیستند. من فکر می‌کنم نگرانی آنها بایس باشد. اگر کسی به دقت ساختار اجتماعی جامعه را بررسی کند، با وجود آن که تجربه بعد از انقلاب برای اکثریت مردم بسیار تلغی است، اما در یک انتخابات آزاد، که همه احزاب سیاسی هم شرکت کنند، آنها، «حاکمت»، هنوز اکثریت مجلس را خواهد داشت. حاکمت نیز خود چنین ادعایی را دارد. استججاج عمده مایا حاکمت کوئنی هم این است که پس چرامی ترسید؟ شا هنوز اکثریت را دارید. البته من نمی‌توانم آینده را تینین کنم. اما اگر حاکمت رویه کوئنی را ادامه دهد، ممکن

سؤال اول: صمیمانه از شرکت شا در این میزگرد خوشحال و از این بابت مشکریم. اکنون هنده سال از انقلاب ۵۷ گذشته است، انقلابی که در آن شعارهای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی به صورت فراگیر مردمی مطرح شده بود. اینکه جامعه مادر مواجه با فراز و نیاهای بسیار با ابوبه مشکلات روپرداز است. فقدان نهادهای مدنی، فقدان استراتژی در غالب زمینه‌ها، رشد بالای جمعیت، سقوط پهابی ارزش پول ملی، تورم، لرجه خارجی، فرار سرمایه‌ها، آلدگی معیط زیست و بیماری از مغفلات دیگر، برای شروع، این پرسش را مطرح می‌کنیم که شا به عنوان افزادی که به صلاح مملکت و بهروزی جامعه و سعادت مردم توجه دارد و می‌اندیشید، تصور می‌کنید مهم ترین الدام و یا حداقل اولین گام برای آغاز رفع این نابسامانی‌ها چیست؟

آفای دکتر ابراهیم یزدی: من از خود آرمانهای انقلاب شروع می‌کنم. از سه آرمان بزرگ انقلاب که در سه شعار اساسی ملت نیبور پیدا کرده بود: آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی ایران، آزادی‌های سیاسی رکن اساسی است. تا ملت ما آزادیهای اساسی نظیر، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی نطق و بیان، آزادی اظهار عقیده را نداشته باشد، اصلًاً نمی‌توانیم راجع به تعریف نابسامانی‌ها به توافق برسیم. زیرا در شرایط بسته سیاسی طبیعی است که حاکمت از عملکرد خودش دفاع می‌کند و حتی بر روی مشکلات و نابسامانی‌ها سرپوش می‌گذارد، با آنها را واژگونه جلوه می‌دهد. بنابراین برای اینکه بتوان قدم اول در جهت پیدا کردن راه حل‌های اساسی برای مشکلات ملکت را برداشت هیچ راهی نیست جز اینکه جامعه از نظر سیاسی باز شود و حقوق و آزادیهای اساسی که به موجب قانون اساسی در فصل سوم تفصیل شده‌اند، تأمین گرددند، روزنامه‌ها، مطبوعات و صاحب‌نظران بتوانند مشکلات و مسائل را در یک جو آزاد بررسی کنند. این یک ضرورت اساسی است. علت اصلی بحرانهای کوئنی در کشور ما حاکمت گروهی انحصار طلب است که اصول مربوط به حاکمت و حقوق ملت مصروف در قانون اساسی را نادیده گرفته و امکانات را به طور انحصاری در اختیار طرفداران حاکمت قرار داده است. حل این بحرانها در گرو تامین حقوق و آزادیهای اساسی مردم و تحقق حق حاکمت ملت می‌باشد. هر یک از بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ریشه‌ها دلایل خاص خود را دارد. شرط یا گام اول برای یافتن راه حل هر یک از این بحرانها، حل یا تخفیف بحران سیاسی است. بحران سیاسی حاصل نادیده گرفتن اصول مصروف در قانون اساسی کشور، خصوصاً اصول مندرج در فصل سوم - حقوق ملت - می‌باشد. تخلف آشکار و مکرر از اصول قانون اساسی و نادیده گرفتن بخششایی از آن، ریشه بحران سیاسی کوئنی است. به محض این که حاکمت قدمهای برای حل این بحران بردارد، و صادقانه قصد و اراده خود را در تکین از این اصول نشان دهد، شرایط مناسب برای مشارکت همه مساحب‌نظران علاقمند به ایران و وفادار به آزمانهای انقلابی و جمهوری اسلامی دریافتن راه حل‌های مناسب بحران‌های دیگر، از جمله اقتصادی، به وجود خواهد آمد. در واقع هنگامی که حاکمت با پذیرفتن حق فعالیت آزاد احزاب و گروههای مختلف اما وفادار به قانون اساسی، و اعلام آن، راه را برای آشنا می‌باشد، قدم اولیه برای یافتن راه حل بحران‌های اقتصادی نیز برداشته شده است. ما، هر کار ممکن را آنچه می‌دهیم تا آرمان نخستین انقلاب، یعنی آزادیهای سیاسی تحقق پذیرد. این یک موضوع کلیدی در کشور ما می‌باشد. ما برای تکریت سیاست می‌ستیم چند حزبی، انتخابات باز و آزاد تلاش می‌کیم. گرچه در حال حاضر احتیال اجرای آنها بسیار ضعیف است. زیرا حاکمت و سوژان، چه روحانی و چه غیر روحانی، همه آنها که اداره امور کشور را در دست دارند، هنوز برای قبول و تحمل مخالفین آماده نیستند. آنها ممکن است مخالفت فردی برخی از افراد را تحمل کنند، اما نه گروههای سیاسی مخالف را. برخی از آنها به نوعی درک کرده‌اند که حضور نیروی مختلف اهمیت دارد اما هنوز حاضر به پرداختن بهای آن نیستند. من فکر می‌کنم نگرانی آنها بایس باشد. اگر کسی به دقت ساختار اجتماعی جامعه را بررسی کند، با وجود آن که تجربه بعد از انقلاب برای اکثریت مردم بسیار تلغی است، اما در یک انتخابات آزاد، که همه احزاب سیاسی هم شرکت کنند، آنها، «حاکمت»، هنوز اکثریت مجلس را خواهد داشت. حاکمت نیز خود چنین ادعایی را دارد. استججاج عمده مایا حاکمت کوئنی هم این است که پس چرامی ترسید؟ شا هنوز اکثریت را دارید. البته من نمی‌توانم آینده را تینین کنم. اما اگر حاکمت رویه کوئنی را ادامه دهد، ممکن

ندازند. از آن وحشت دارند. اما باید بدانند که این تنها راه علاج است.

آقای مهندس عزت الله صحابی: من نیز با این نظر که قدم اول برای رفع نابسامانی‌ها باید باز شدن فضای سیاسی باشد موافق هستم. متنهی من فکر نمی‌کنم این لدم کافی باشد و یا تمام مسائل را حل بکند. همان طوری که آقای دکتر بزدی گفتند اگر فضا آزاد نباشد طبیعی است که صاحبظطران نمی‌توانند حرفشان را آزاد بگویند و آزاد نگفتن حرفاً موجب می‌شود که دست حاکمیت هم باز شده که هر کاری که به عقل خودش می‌رسد انجام دهد. هیچ گونه مراقبتی، نظارتی، تغیری و بالاخره اصلاحی از جانب مردم یا اهل فکر روی اعمال دولتمردان صورت نگیرد. بنابراین من هم این را تأیید می‌کنم که قدم اول همین است که فضا باز شود. متنهی من خواهیم این را عرض کنم که باز شدن فضا یک امر مکانیکی نیست. یعنی چنان نیست که کلیدی را بزنند و یک دفعه فضا باز شود و همه مردم، احزاب و گروهها بیانند روی صحنه و خیلی سالم حرفهایشان را بزنند. و کار مملکت و امور اساسی ملت هم خود به خود پیش رود. هدف آن نیست که عده‌ای، زیاد یا کم فقط حرف بزنند، بلکه مظلوم و مظلوب این است که در یک بستر آزاد و خالی از ترس و دغدغه و عدم امنیت، صاحبان رأی و نظر حضوری فعال داشته باشند، یعنی مرتبًا از مسائل و امور ظاهر و پنهان کشور مطلع و در جهت تحلیل، نقد، ارزیابی، اصلاح روش‌ها و عملکردها و حتی بینش‌های حاکمان فعال و مؤثر باشند و این مستلزم آن است که آزادی نقد به تدریج نهاده شود، یعنی با آزادی انتقاد، انتقادها اثر هم بکند و این یک جریان رایج و جاری شود. به این جهت است که می‌گوییم باید نهادهای حضور مردم در غالب جمعیت‌های صنفی، اجتماعی و سیاسی با مواضع و عقاید مشخص و حدود مسئولیت و اختیاراتی قانونی پابگویند و در زندگی اجتماعی و نظام سیاسی رسوخ نمایند و مردم و طبقات و گروه‌بندی‌های جامعه، من جمله دولت‌ها، به یک زندگی مدنی خوب‌گیرند. اینها همگی ابعاد و لوازم آزادی هستند. و بدین ترتیب بازشدن فضا به تدریج ایجاد می‌شود و به نظر بندۀ همان تدریجیش مطلوب است. یعنی بایستی در بازشدن فضا خود نیروها هم فعال و مسئول و مؤثر باشند و به تدریج باید طی مراحلی از آزادی‌های مقدماتی به سوی آزادی‌های پیشرفت و کامل حرکت کرد. هیچ حاکمیت غیر مردمی تا آن زمان که با مشکلات بنست‌گونه برنخورد هرگز با میل خودش راضی نیست که فضا را باز کند. یعنی برای خودش مانع بتراشد و به مخالفینش میدان بدهد که قادریاند تا مراحتش بشوند. حتی حاکمیتهای بسیاری از کشورهای جهان سومی اینکار را نمی‌کنند. بنابراین اگر نیروها، اشخاص و نحله‌های فکری داخلی بخواهند به این امید بنشینند که یک روزی حاکمیت به قول خودشان سر عقل باید و فضا را به طور شایسته و مطابق قانون اساسی باز بکنند، چنین چیزی صورت نمی‌گیرد. باید آزادی یا فضای باز را گرفت، یعنی ایجاد کرد. همان‌جوری که مادر زندگی شخصی و اجتماعی مان، اگر عقیده‌ای محکم داشته باشیم، از هر طریق ممکن آن را پس می‌بریم، یعنی اگر از یک طرف جلویمان را بینند از در دیگری وارد می‌شویم. من عرض این است که آزادی را باید گرفت. اگر حاکمیت الان اجازه نمی‌دهد راجع به برخی از مسائل اصلی حرف بزنید، همان حذف که اغماض می‌کند باید حرف بزنید، یعنی دهنها بسته نشود. همیشه حاکمیتهای باصطلاح اختناقی و استبدادی فردی، چپ یا راست، یعنی این فضای روانی که در جامعه ایجاد می‌شود و مردم دهن‌هایشان بین می‌بنند، خیلی استفاده می‌کنند. یعنی رعب ایجاد می‌شود و مردم خود سانسوری می‌کنند. بندۀ عرض می‌کنم که اگر تسیلم این بینستگی دهانها نشویم و آنچه را که می‌شود گفت، بگوییم. این خود موجب باز شدن تدریجی فضا خواهد شد، دوم اینکه ما آن طرف قضیه را نگاه کنیم. اگر فرض کنیم به طور مکانیکی یک حاکمیت به دلایلی فضا را باز کند واقعاً آن روز به نظر من اول از همه عزای نیروها و احزاب خواهد بود. چرا؟ برای اینکه این نیروهایی که مدت ده - پانزده سال و ۲۰ - سال از متن جریانات کنار بوده‌اند، در هیچ مسئله‌ای اجتماعی سیاسی به جز همان شعار آزادی فضای سیاسی حرف جدی دیگری نزدیک نمی‌شوند، چیزی تجربه نکرده‌اند، دانش نیند و خته‌اند، از تجربه بشری استفاده نکرده‌اند، حالا چنین که فضا باز شود این گونه افراد باید جلو. به نظر من اینها حرفی برای گفتن نخواهند داشت و آن موقع است که مردم دلسوز می‌شوند. مردم از این باز شدن فضا خیری نخواهند برد. من برای نموده عرض می‌کنم در سال اول انقلاب انصافاً فضای حقیقتاً بازی وجود داشت از آنجاکه آن موقع من در جریان شورای انقلاب بودم این مسائل

تک تک آنها و در وراء آنها، این کل فراگیر خود هویتی تاریخی و وجودی زنده و پریا دارد و بنا به موازین علوم سیستمها، دارای وجودی مستمرت و پایدارتر از همه آنهاست. وجودی که در تاریخ به نام ایران یا ملت ایران شناخته شده است. و باید این حقیقت محصول تجربه و عقایلیت تاریخی را پذیرند که: اگر آن وجود یا مجموعه کلی و فراگیر، یعنی ایران، باقی و راقی و مقندر باقی بماند، زیر مجموعه های آن نیز از یک هویت ممتاز در جهان پرخوردار بوده و بنابراین وزن و اعتبار و حیثیت در جهان خواهند داشت ولی اگر آن وجود نباشد یا استخوش تزلزل و انحطاط گردد، همگان - زیر مجموعه های آن - چون ذرات معلق در هوا، بی هویت و اصالت، استخوش امواج و طوفانهای جهانی گردیده و به هر سویی پرتاب خواهند شد، و کسانی از حاکمیت که خود را بیشتر متعلق به جهان اسلام یا نهضت اسلامی می شناسند و به آن اصالت می دهند، باید به این حقیقت توجه کنند که این تقدم احساس مسؤولیت بین المللی اسلامی، و داعیه رهبری که در پی آن می آید، امری است که باید مورد خواست و بیول سایر ملل و نهضت های اسلامی بزیر باشد.

در حالی که آنها هر کدام متسابقه در چارچوب منافع ملی خودشان اسلام و اسلام‌گرایی را پیش بيرند. یعنی آنها نیز از هویت و وابستگی ملی و اصالت دادن به وجود ملی خود نگذشتند. خود فراگیر ملیه ظرفی است که چون ذری ماهیت اسلامی مظروفهای خود را حفظ و نگهبانی می کند. پس بقاء و استحکام درونی آن ظرف خود یک مدل بنیادی برای حیات و بالندگی ماهیت درونی آن خواهد بود. ذات پروردگار هم انسانهای کوتني را قبیل از گرایشات دینی یا عقیدتی آنها، در قالب ملت ها و جماعت های ملی جمل فرموده است. پس ملت ها و وطن های نیز خود اصلی تاریخی دارند. همین اصل در مورد نیروها و گروههای اجتماعی، ولی ملی و درونی و خودی، دیگری که در طیف دگراندشان نسبت به حاکمیت کوتني فرار می گیرند صادق است. بنابراین هیچ زیر مجموعه ای به خود حق خواهد داد که به دلالت منافع و مصالح و عقاید خاص خودش قدیمی بردارد که توان آن را مجموعه فراگیر ملی، از کیه منافع و مصالح عمومی و ملی پیردازد. اگر نیروهای اجتماعی ما، حاکمیت یا غیر آن به چنین احراز و افزایی از حقیقت در زندگانی اجتماعی دست یابند و نسبت به آن وفادار و مؤمن مانده و حراست از کیان آن را که همان منافع و مصالح مادی و معنوی درازمدت آن است، بر عهده و تکلیف خود بدانند، می توان گفت که قدم اول از حرکت به سوی یک جامعه مدنی برداشته شده، آن آتشی ملی آرامی و تاریخی روند تحققی به خود خواهد گرفت.

بنیان مژویت طبیعی هر حاکمیتی بر همان خدمتی استوار است که به انسجام و استحکام مجموعه ملی می کنند و حراستی که از منافع و مصالح آن به عمل می آورند و اعلام رضایت اکثربت عددی جامعه تنها می تواند بیان و نشانه ای از این مژویت طبیعی باشد. اگر مژویت طبیعی با این دیدگاه و کیفیت، هدف همه نیروها و زیر مجموعه های اجتماعی ما فرار گیرد، رضایت پروردگار نیز در آن است. زیرا سنت و مثبت اعلای او نیز بر بقاء و تعالی و ترقی همان مجموعه های ملی صالح و سالم و امن و راستکار است.

اگر ما به چنین وحدتی دست یابیم، می توانیم ایده وار باشیم که طوفانهای ممپرون نظم نوین با مهار دو جانبه با مجازات اقتصادی ایران نئی تواند بیان هستی ملی ها را براندازد، بل موجب تقویت و تهمیش آن نیز خواهد شد. آقای دکتر جیب الله پیمان: به نظر می رسد که مسائل جامعه ما چه به عنوان یک کشور توسعه نیافرجه جهان سوم و چه به خاطر سیاستهایی که بعد از انقلاب به طور خاص توسعه حاکمیت اجرایشده، در مقایسه با دیگر کشورهای دشوارتر و پیچیده ترند. لذا این سؤال که چه می شود کرد تا این مشکلات حل شوند، یک جواب ساده ندارد. همان طور که آقای مهندس سحابی گفتند با یک اقدام سریع نمی شود بر این مشکلات غلبه کرد. تردید نیست که مسئله آزادی از این جهت اهمیت دارد که وقتی نباشد لاقل سه اشکال به وجود می آید یا اگر هستند تشید می شوند. یکی این که حاکمیت به اجرای سیاستهای نادرست خود ادامه می دهد. در همان مسیر که تاکنون رفت، پیش می رود و فکر می کند جز این راه وجود ندارد و خطای خود را هم خودش باید از درون تشخیص دهد نه دیگران که از بیرون هم نگاه می کنند. بنابراین حرکت انحرافی اش تصحیح نمی شود. دوم این که وقتی آزادی بحث و اتفاق نباشد اختلافاً قطع با خشونت حل خواهد شد و هر نیرویی به ویژه حکومت سعی خواهد کرد نیروهای دیگری که دگراندیش اند و نظریاتی مختلف یا مغایر با

خطیری بود که از چند قدمی شیده می شد، امروز آن خطر در جلوی رویان فرار گرفته است.

سیاست مهار دو جانبه، تنها دولت و رژیم جمهوری اسلامی یا حاکمیت سیاسی - اقتصادی کوتني ایران را هدف فرار نداده، بلکه تمام مسجدیت، منافع و مصالح درازمدت و حیات ملی این ملت و کشور کهنهال - ولی با جمعیت جوان - را که سهی شایسته در کاروان تمدن پسری داشته است، مورد حمله و ضربه و در معرض تضعیف و تلاشی فرار می دهد. لذا جای آن دارد که نه فقط مورد توجه و نگرانی و تدبیر و مقابله برای جماعت حاکمان فرار گیرد، بلکه به لحاظ مسئولیت تاریخی، ملی و وطنی و انسانی و اسلامی، می بایست مورد اعتماد، تمرکز و آگاهی و بیداری همه مردم و تلاش و جنب و جوش ایشان بویژه نیروهای روشگری، صلحاء، متین، سیاستمن وطن پرست قدیم و جدید نیز فرار بگیرد. این تصور هرگز با حقیقت تواافق ندارد که تمام این سیاستها و مواقع، از جانب غرب به طور عموم و ایالات متحده به طور خاص به دلیل عدم رعایت ضوابط، آزادی و حقوق بشره از سوی رژیم صرفاً متوجه دولت و رژیم جمهوری اسلامی است، و آنها را باملت ایران و حاکمیت ملی ایران و منافع و مصالح ایران کاری نیست و اگر دولتی با شایلی غیر از روحانیون حاکم فعلی و با ایستاده ای باز و آزادمنشانه، جانشین وفع موجود شود، از فشارهای فوق و سیاست مهار دو جانبه، آزاد و رها خواهد بودا

برنامه «نظم نوین جهانی» در مسیری پیش می رود که همه مرزهای سیاسی و ملی و هویت های مستقل تاریخی، به نام ملت ها را در درون چیزی به نام بازار جهانی فانی سازد. به عبارت دیگر نظم نوین به سوی تبدیل جهان به یک دهکده جهانی تحت فرمان فراملیتی ها و دولت منبعت از آنها می رود. بین المللی را می خواهد تأسیس کنند که حاکمیت و فرماندهی آن منبع و مژول هیچ یک از ملت های جهان جنوب نیست. چیزی مهم و تعیینی به نام بازار جهانی یا نظم نوین جهانی است که راهها و راهبردها را برای ملل مستقل تعیین می کند. سیاست مهار دو جانبه مزید بر آن، و بر کشور و ملت ایران فشار و تهاجی خاص اعمال می کند، تا نه همانگ و همکار با ایالات متحده، به سبک و شیوه زمان شاه پهلوی، بلکه ضعیف و سرکوب شده باقی بماند و، بنابر ادعای آنان، «خطیری» برای صلح و امنیت جهانی با خاورمیانه بنشاند. هن تهدید و فشار بر ملت و کشور ایران دو جانبه و مفاسع است. یکی فشار عومنی ناشی از نظم نوین و دیگری فشار و تهدید ناشی از سیاست مهار دو جانبه، با توجه به این عامل است که نتیجه می گیریم ایران اکنون تنها و یگانه است.

دولت و مقامات حاکمیه که می خواهد در برابر فشارها و خطرات فعلی جهانی مقاومت کنند باید به این واقعیت مسلم افزار و اعتقاد بیابند که جامعه ما (و هر جامعه دیگری) ذاتاً منکر و متنوع است و به هر حال، عقاید، منافع و مصالح مختلفی در درون آن وجود دارد. استدلال عقلانی و تجربه تاریخی نشان می دهد که نی توان هیچ یک از این اجزاء را به کلی نادیده گرفت. نابود کرد و یا به دریا ریخت، یا همه آنها را در یک قالب فرهنگی یا سیاسی ریخت و فرهنگ واحد و تک شکلی درست کرد.

وقتی سخن از وحدت و انسجام ملی، به عنوان یک ضرورت تاریخی، مطرح می شود، بدعاً یک روند آتشی ملی تداعی می گردد. ولی در فضای اجتماعی و سیاسی کوتني و تفرق بین گروهها و طبقات اجتماعی، و بین آنها با حاکمیت، این مسئله امری دور از اذهان مخاطبان و ملتزاً آسود به نظر می رسد. حاکمانی که بر اریکه قدرت انحصاری تکیه زده اند، طبیعاً بی اعتقاد به عربنهای تاریخی براین پیشهاد خواهند تاخت و مدعی خواهند شد که لازمه حفظ انقلاب اعمال قدرت و قاطلیت و تمرکز در سیاست داخلی و خارجی است. و تقاضان و معارضان نیز این امر را ناشدندی تقلی کرده و خواهند گفت که تمام مسائل و گرفتاریهای کوتني ملت معلوم عملکرد و بیش های حاکمیت است. در اینجا فرمست بحث و فضای این موضع و دعاوی وجود ندارد، اما به نظر می رسد که لاؤل در این شرایط حساس و خلیف تمام نیروهای اجتماعی کشور ما، من جمله حاکمیت یا جنابهای درونی آن، باید لحظه ای درین حقیقت مسلم علی و علی را به یاد بیاورند که آنها، هر یک، با هر وسعت کمی و کیفی که دارند و با هر درجه حقانیتی که برای خود قائلند، به هر تقدیر جزئی از یک کل فراگیر و زیر مجموعه ای از یک مجموعه ماورائی ملی هستند که متسابق از

مشکلات داخلی هم نباید زیاد امیدوار بود که خود به خود به اعطای آزادی و حقوق مردم ینجامد. زیرا در حاکمیت این نتایل فوی وجود دارد که مشکلات اقتصادی را با کمک گرفتن از قدرتهای بزرگ سرمایه داری و اخذ وام و اعتبارات مالی حل کنند. برای پیشتر آنها دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی به دولتها و شرکتهای سرمایه داری آسان تر، بی خطرتر است تا احترام به حقوق و آزادیهای مردم و رفع موانع در برابر فعالیت‌های مطربات و احزاب. پس خطاست اگر یک نیروی اجتماعی این دو امکان را نقطع اثکاء اصلی خود فرار دهد. مگر به گونه‌ای کاملاً فرعی. این که از تضادهای جهانی باید استفاده کرد یا این که حاکمیت زیر فشار و مشکلات ممکن است ناگزیر شود برخی حقوق مردم را به رسمیت بشناسد و احترام گذارد، غلط نیست. اما ممکن است جهات که حقوق و آزادیهای که تها از این دو طریق به دست می‌آیند به همین دو طریق نیز از مردم باز پس گرفته می‌شوند. زمانی شاه زیر فشار آمریکانها اصلاحات ارضی انجام داد. این دهقانان نبودند که بامارزه خود زمین را از دست مالکین بزرگ خارج ساختند بلکه شاه گرفت و به آنها داد. حال اگر تضمیم عوض می‌شد و از آنها می‌خواست انساد مالکیت زمین را که گرفته‌اند، پس بدنه، بعده بود امتعای کنند. در صورتی که اگر خودشان با تلاش و مبارزه زمین به دست می‌آورند، کسی نمی‌توانست از آنها پس بگیرد. کسب آزادی هم اگر با مبارزه و یا گیری مردم همراه نباشد یا فقط نمایش و دکور و کاریکاتور آزادی و دموکراسی است و یا بی دوام است و خیلی زود از کف مردم ریووده می‌شود. این نوع آزادیهای اعطایی به مشارکت حقیقی مردم و حاکمیت حقیقی آنها نمی‌انجامد.

سوم : امکان سوم که باید روی آن حساب باز کرد و هر نیروی اجتماعی برای کسب آزادی باید به آن منکر شود، خواست و نیروی به پا خواسته مردم است. مردمی که حاضر شده‌اند برای آزادی خوبی مبارزه کند. وقی آزادی از طریق مبارزه و تلاش و در نتیجه خواست خود مردم به دست آمد، فرهنگ استفاده از آن هم فرامی‌شود. هر اندازه در به دست آوردن این آزادی کمتر مایه بگذارند و کمتر صرف فرمت و نیرو کنند و به خاطر شرخ کمتری بینند، هزینه‌ای که بعد از آن یعنی در جریان استفاده از آن باید بپردازند سنگین تر خواهد شد. تا آنجا که همانند تجزییات گذشته ممکن است خود آزادی بهای استفاده از آن شود. یعنی به جای آن که آزادی سبب گسترش و تمیق آزادی و فرهنگ دموکراسی شود، ضد خود یعنی دیکتاتوری و استبداد را پرورش می‌دهد و حاکم می‌سازد. نیروهای اجتماعی متوفی و رهبران آگاه معمولاً به این نکته مهم توجه دارند. یک نمونه‌اش رهبران نهضت آزادی و استقلال هد من باشند. بینم گاندی از کجا و با چه خطمشی آغاز کرد. آیا تها روی مشکلات داخلی حکومت انگلستان یا فشارهای جهانی بر روی آن دولت حساب کرد یا به عکس نیرو و فشار لازم برای مجبور کردن انگلستان به پذیرش استقلال و آزادی هند را از برانگیختن و متعدد و یکپارچه ساختن ملت هند و حضور در صحنه عمل و مقاومت در خواست نکردند و فشارهای حکومت فراهم ساخت. گاندی و نهرو استقلال و آزادی هند را از انگلستان ملتمانه در خواست نکردند و انگلستان هم از روی میل یا فشارهای خارجی حاضر به عقب نشینی و ترک هند نگردید. گاندی راه اخلاق و به درون روسانها رفت، با دهقانان حرف زد، برای گرفتن حقوقشان آنها را راهنمایی کرد، سازماندهی کرد و به مبارزه کشاند. در شورها هم مردم را به مقاومت و همکاری و همبستگی دعوت کرد و با راه‌پیامی، با شستن جلو قطارها، با اعتراض، تحریم مصرف کالاهای انگلیسی، با سیچ برای تولید و مصرف تولیدات داخلی، بدون اعمال خشونت انگلستان را به زانو درآورد.

نمونه دیگری نهضت ملتی و مبارزه مردم به رهبری دکتر مصدق بر ضد استبداد و استعمار برای ملی کردن صنعت نفت است. مصدق نیز استراتژی خود را به برآسان خواست و انسان یا فشار یا رونی و اجرایی دارونی حاکمیت که بر مبارزه نیروی مردم متکی ساخت و به اثکاء نیروی پا خاسته و فشار و مقاومت مستمر مردم نفت را ملی کرد و به نخست وزیری رسید. در ضمن به طور فرعی و تاکتیکی می‌از تضادهای میان آمریکا و انگلیس در ابتدای نهضت یا اختلافات درونی ملتبه حاکم سود جست. اگر اثکاء او فقط به این عوامل بود حتی یک قدم مؤثر در راه آزادی ملت و استقلال کشور نمی‌توانست بودارد. او حتی زمانی که نخست وزیر بود، اثکاء به نیروی مردم بود و با آن تو ملتهای دوبار و

سیاستهای جاری دارند حذف کنند. سوم، تو انتی‌های جامعه به طور حقیقی به کار گرفته نمی‌شوند، بخشی از تو انتی‌های که هم اکنون در اختیار حاکمیت اند پیشتر به بازی گرفته می‌شوند و «صرف» می‌گردند. مشارکت واقعی وجود ندارد. جامعه عملاً از آن همه استعداد محروم مانده است. یعنی دولت هم از آراء و نظریات دیگران و بخصوص مخالفان مطلع نمی‌شود و هم از همکاری آنها محروم می‌ماند. اما مسأله این است که چگونه می‌شود آزادی‌ها را به چنگ آورد. گره در همینچاست. یعنی در چگونه به دست آوردن آزادی، برای این منتظر در حال حاضر سه امکان متصور است. روش است که حاکمیت اگر به میل خودش باشد دوست ندارد به مردم این آزادی را بدهد. این نخواسته نه تصادفی است نه دلخواه. لذا مسأله با نصیحت حل نمی‌شود. فصلها و گروههای رفاری گروهها تا حدود زیادی برخاسته از خاستگاه و زمینه‌های عینی و اجتماعی است که در آن عمل می‌کنند. بنابراین باید در ضمن به خاستگاه طبقاتی حاکمیت هم توجه داشته باشیم. مگر نه این است که هم اکنون و بعد از پروزی انقلاب طبقه سرمایه داری تجاری با ویزگی دلگی به قدرت و ثروت و امکانات فراوان رسیده است و در ارگان حاکمیت نفوذ کامل کرده است؟ آیا اینها مایلند به مردم و مخالفان خود آزادی بدهند؟ می‌توانند عقاید و حضور دیگران را تحمل کنند؟ از چه کسانی انتظار داریم داوطلبانه به مردم آزادی بدهند؟ آنان مایه‌ای انحصار طلبند و درک می‌کنند که اگر به دیگر نیروهای اجتماعی آزادی فعالیت تبلیغاتی و انتشاراتی و حزبی و سیاسی بدهند، نخواهند توانت به همین سهولت و بی دردسر بیت‌المال و دسترنج مردم را غارت کنند و سیاست‌های ضد مردمی خود را به پیش ببرند. بنابراین صرف خواست آزادی و یا با خواهش و تمنا، مسأله حل نمی‌شود و آزادیها و حقوق اساسی مردم تحقق نمی‌یابند. گفتم سه امکان هست. یا به عبارت روش‌تر حاکمیت ممکن است از سه طریق برای برداشتن محدودیتها و ممنوعیتها زیر فشار قرار گیرد:

اول) : از طرف دولتهای قدرتمند خارجی، به دلیل وجود روابط گسترده تجاری و مالی با قدرتهای بزرگ و سرمایه داری غرب که خربدار اصلی نفت و تأیین کننده نیازهای اصلی اقتصادی ایران و اعظامه اند و اعتماده اند و انتشاراتی و حزبی و سیاسی بدهند، نخواهند توانت به همین سهولت و بی دردسر بیت‌المال و دسترنج مردم را غارت تحریم هایی که قرار است از سوی آمریکایی‌ها اعمال شود) آنگاه حاکمیت در وضعیتی بحرانی و مخاطره آمیز قرار گرفته و احساس خواهد کرد که دیگر نمی‌تواند به این وضعیت ادامه دهد و بنابراین تسلیم شده و آماده دادن امتیازاتی به مخالفان از جمله تأمین آزادی خواهد شد.

دوم : فشار از داخل و از درون حاکمیت که در اثر رسیدن به بن سرت و بحرانی تر شدن شرایط اقتصادی و اجتماعی و احسان این که زیر پایشان دارد خالی می‌شود و احسان این که ناراضیتی مردم فوق فرقه افزایش یافته و خطر بروز شورهای پی در پی و ورشکستگی اقتصادی و سرانجام از دست دادن قدرت وجود دارد، ناچار شوند برای کاستن از فشارها و تخفیف و ناراضیتی‌ها، فضا را تا حدودی باز کنند تا دیگران هم مشارکتی در امور داشته باشند و بدین ترتیب خطر رفع شود و بایهای قدرشان تثیت گردد. همان محاذی این امکان را هم از نظر دور نداشه و امیدوارند، از این طریق می‌آن که خود فعالیتی انجام داده باشند، آزادیهایی نمی‌شانند شود.

به نظر من روی این دو امکان نباید حساب استراتژیک باز کرد. آنها را بازیابی تحلیل شرایط و آغاز حرکت قرار داد. متأسفانه به نظر می‌آید که برخی از مخالف و نیروهای اجتماعی به دلیل غفلت از امکان سوم یا این که مایه‌ای فادر به حساب باز کردن روی آن نیستند، در طلب آزادی چشم امید تها به یکی یا هر دو امکان و احتمال مذکور دوخته‌اند و همچنان آن که هیچ یک از این دو نمی‌توانند تصمیمی مطشن برای تأمین آزادی حقیقی فراهم آورند. بل از انقلاب هم بعضی از نیروهای اجتماعی فکر می‌کرند که تا زمانی که آمریکا شاه را مجبور به باز کردن فضا و دادن برخی آزادیها نکند، نمی‌شود کاری کرد و از این رو متنظر می‌مانندند تا فشار از بیرون بر حکومت زیاد و ده‌نتیجه فضا قدری باز شود و لذا اگر حاکمیت با آمریکا کاری می‌آمد و فضا بسته می‌ماند و دوباره متنظر می‌مانندند و می‌رندند به خانه هاشان. بدینه است که به فرض که از این طریق آزادیهایی نمی‌شود، قطعاً به نحوی نخواهد بود که مانع امیری بالیم در مخاطره قرار گیرد. سرمایه داری جهانی طالب آزادی حقیقی و حاکمیت نودها در جهان سوم نیست. در مورد تأثیر بحرانها و

مرتعیین و استعمال را خشی و بی اثر می ساخت و مرتعیین را در مجلس و اداره به عقب نشینی می کرد. آزادی و استعمال نه در تئونه هند و نه ایران و نه هیچ سرزمینی در جهان فقط از راه معامله و پانه زدن و درخواست و انسان کردن یا به انتقام از عوامل بیزون از نیرو و خواست مردم به دست نیامده و نمی آید. چنان زدن و گفتگو بد از رویارویی نیروهای اجتماعی و کسب پیروزی در صحنه عمل اجتماعی و مقاومت آغاز می شود و به انتقام آن در میز هدفها و خواستهای سیقی مردم به پیش می رود. این که مبارزه برای آزادی مدت طولانی طول می کشد اعیان ندارد. همین مبارزه طولانی برای استقلال و آزادی است که مردم را می سازد، نیروهای اجتماعی را تربیت می کند و آنها را با فرهنگ گفتگو و همکاری که به دلیل زندگی طولانی در شرایط اختناق و سیود ندارد، آشنا می کند. در پس مبارزه اجتماعی این همکاری ها شکل می گیرد و این تغییرات رفتاری به وجود می آید، نیروهای اجتماعی اتفاقاً هم روش آزادی ها تدریجاً گسترش می یابند و هر فشار اجتماعی منجر به اخذ یک امتیاز می شود. بنابراین من فکر می کنم که مردم را می سازد، نیروهای اجتماعی را تربیت می کند و آزادی را با مبارزه برای کسب آزادی رأی و نظر، آزادی مطبوعات و انتشار نشریه و کتاب، آزادی فعالیت سیاسی و حزبی و تشکیل اتحادیه ها و سندیکاهای ... باید آغاز کرد.

این مبارزه خودش راه حل را آشکار می کند، تغییراتی در رفتار حاکمیت پدید می آوردد، و با یک امتیاز، مردم فعال تر می شوند و بدینگونه مشارکت بیشتری در کارها پدید می آید. نیروهای سیاسی ایران باید پذیرنده که با درخواست کننی آزادی از حکومت کار این ملک به سامان نمی رسد. امید بست به فشار خارجی، با انتظار کشیدن تا حاکمیت به بن بست بررس و زمام کار را وانهد، بیهوده است. باید کار را به انتقام نیروهای مردمی آغاز کرد و تدریجاً به سوی هدف پیش رفت. در این مبارزه، فرهنگ همکاری و زندگی در آزادی رشد می کند. گروههای مختلف به تقاضا مشترک و اختلافات میان خود پی می برند و یاد می گیرند که چگونه بر اساس تقاضا وحدت همکاری کشید. در نشتهای محققی و بدون عمل اجتماعی این مشکلات هرگز حل نمی شوند و تضادهای غیراصولی بالی می مانند و کشمکش گروهها و جریانات بیرون و درون حاکمیت که هم اکنون شکلی غیر اصولی دارد، روند اصولی پیدا نمی کند و برایه بکسری میانی روشن و واقعیتهای عینی استوار نمی شود. بالاتر از هر چیز انتقام به امکان سوم یا فعالیت در درون نیروهای اجتماعی به مردم کمک می کند که هم درک عینی تری از آزادی و دموکراسی به دست آورند و هم با ایجاد تشکلهای داخلی مستقیم در امور اجتماعی، روهای حکومت بر خوبی و تعمیم گیری و اداره امور کشور را بیاموزند. در غیر این صورت یا برای همیشه محتاج قیم بالی می مانند و یا آزادی و دموکراسی به هرج و مرچ و شکست سوق می یابد و تجربه تلخی بر تغیرات گذشته اضافه می شود. فراموش نکنیم که در گذشته، چندین بار مردم ایران با مبارزات خود بر ظلمهای استبدادی و یا وابسته به یگانگان پیروز شدند و حکومتهای ملی و برخاسته از مردم و متکی به رأی ملت روى کار آمدند، اما آزادیها دیری نبایدند و حکومتهای ملی دوام نیاورند. و دگربار ظلمهای استبدادی مستقر گشتد و قدرتمندی استعماری استقلال میهن ما را محدود و به محاصره انداشتند. یکی از تقاضاں عده این بود که میانی فکری و مدنی دموکراسی و حاکمیت ملی در جامعه پدید نیامد و استقرار نیافت و این آرمانها به طور عینی در میان مردم نفوذ نکرد، فرهنگ جامعه که به شدت متاثر از ظلمهای استبدادی و حکومتها و مناسبات قیله ای بود تغییر نکرد و نهادها و سازمانهای مردمی مثل سازمانها و اتحادیه های مدنی و مدنی پدید نیامند و توسعه نیافتد. در نتیجه آزادی و دموکراسی در جامعه و در فرهنگ مردم ریشه نگرفت.

اگر در کشورهای اروپایی نظامات نوین دموکراسی پایدار ماند و شرایط قرون وسطاً و ظلمهای استبدادی و فرودالی برای همیشه محو شدند، به خاطر آن بود که اندیشه های نو و باور به حقوق و آزادیهای انسانی همراه با جنبش علیه استبداد و حاکمیت مطلقه کلیسا و ظلمهای بسته فرودالی، به میان همه مردم نفوذ می کردند و هر شکاف و تزلزلی در حاکمتهای استبدادی سیاسی و دینی پدید می آمد جای آنها را جامعه های مدنی، سازمانها و نهادهای مردمی و دموکراتیک پر می کردند. آنچه به دست آمد کم با زیاد، پایدار ماند و قدرتمند ارتباعی و مستبد نتوانستند با یک

کودتا یا استفاده از جهل مردم و برانگیختن آنان، قدرت را دوباره در دست گیرند. نیروهای مترقب عدالتخواه و ملیقان مسروق جامعه، کارگران و دهقانان با استفاده از همین آزادیهای نهادها به بخشی از حقوق و خواستهای خود دست یافتد. اندیشه و آرمان دموکراسی و حقوق اساسی مردم، آزادی و بربری، عدالت و ترقی، باید در فرهنگ ملی و دینی ماریشه بگیرند. این وظیفه روشنگرکار است که رد پای این انکار و آرمانها را در تحریمات تاریخی و در فرهنگ ملی و مذهب ما آشکار ساخته و ایمان به آنها را در خود آگاهی ملی جامعه جای دهند. ایمان به ضرورت کسب این حقوق باید از درون خود آگاهی مردم بجود شود، در غیر این صورت پایه و اساس محکم یادداخواهد کرد. فرهنگ ملی و دینی، برغم آنکه در زیر فشار فرهنگ فیله ای و استبدادی و تکریستی بسته و شرک آمیز دینی، عقیم و گرفتار تحریر و جمود است، به لحاظ مبانی فکری و تحریمات و کوششای عملی برای تحقیق عدالت و آزادی و پیشرفت و مقاومت در برای سلطه، غنی می باشد. این تحریمات و مبانی را باید احیاء کرد و در برای نگاه ذهن مردم قرار داد. تاریخ محتقر ملی و تاریخی خود را باز شناسد، هویتی که در اثر تحریم ایدئولوژی نظامات قبائلی و حکومتهای خودگاه و نفوذ فرهنگ یگانه، کرنگ و مسخ گردیده است. من معتقد مبارزه برای آزادی و دموکراسی بدون تلاش برای بازسازی هویت ملی و تاریخی جامعه به نتیجه مطلوب نمی رسد. تحریمات و خوداً سالمه ای آخر ضربات شکندهای بر هویت اصیل ملی و دینی مردم وارد کرده است. تحریمات مبنی از حاکمیت استبداد، زورگویی، نفاق، سازشکاری، گزینی از برای سختی ها و فشارها و پرستش و تکیه به شخصیتیها و رهبران، یشتراز تحریمات مثبت یعنی مقاومت در برای هجره، یگانه، اعتراض علیه ظلم و پایداری در برای زورگویی، آموزش همکاری و هدایی و روحیه عدالتخواهی و داشتن استقلال فکری، تکیه بر عقل چاره جویی انسان و بالاخره نگرش توحیدی، ساخته تاریخی مردم را اشغال کرده است بازسازی این تحریمات و ارزشها و فراردادن آن در بخش روش و شفاف حافظه مردم در ضمن نلاش و مبارزه برای کسب حقوق و آزادیهای انسانی و اجتماعی، باعث نیرومندی نهال جنبش آزادیخواهی و مردم سالاری در جامعه می شود. گسترش میانی فکری و فرهنگی دموکراسی و نهادهای اجتماعی و مدنی و اخلاقیات و رفاقت در خود یک چنین مناسباتی، در گروه نتایج مثبتی است که تدریجاً از مبارزه برای کسب آزادی به دست می آید و در گروه گسترش این مبارزه در میان افشار اجتماعی مردم است.

در اینجا تقابل دارم مختصه نیز پیرامون علکرد قدرتمندی استعماری در شرایط کنونی سخن پکویم. در شرایط کنونی قدرتمندی استعماری با اعمال فشارهای مادی و روانی سی در پیشفرم فرآیند استحاله در حاکمیت دارند. جز بصف متمدد ملت و با تکیه بر یک انتصاد مولد و خودتکام نمی توان در برای فشارهای خارجی مقاومت کرد. در واقع این سلطه طبقه دلال و انگل انتصادی و انحصار طلبان قدرت طلب و تخریب و ویرانگری در داخل جامعه توسط صاحبان قدرت و ثروت است که راه سلطه همه جایه قدرتمندی استعماری را بر انتصاد و منابع طبیعی کشور هموار و سرایع در ادامه خود به افسحلال کامل استقلال سیاسی و فرهنگی می خواهد انجامید. تحقق آزادی عقیده، یان، انتشار مطبوعات و تشکیل احزاب و انجمنها تها راه مؤثر برای احیاء و سازماندهی و وحدت نیروهای خلاق و مولد جامعه در راستای دفاع از استقلال میهن، ساختن اقتصاد سالم و مولد و حفظ هویت ملی و فرهنگی در برای هجمومنای و پر انساز جهانخواران است.

آقای پیروز دوانی: در آغاز باید تأکید نمایم که اینجنبه به عنوان فردی با دیدگاههای سیاسی و ایدئولوژیکی، چه که هدف نهایی خود را استقرار نظام سوسیالیستی در جامعه می داند، سخن می گویم.

تنایل دارم قل از ورود به صحبت اصلی، اشاره ای داشته باش به صحبت برخی از دولتان پیرامون شمارهای استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی به عنوان شمارهای اساسی انقلاب و نیز برخی حرکات اعتراضی که در دوران اوایل انقلاب از جانب برخی گروههای سیاسی صورت می پذیرفت. اعتقاد من این است که در دوران خیزش مردمی در سالهای ۵۷-۵۶ که به انقلاب ۲۲ بهمن منجر شد، توده های مردم علیه رژیم استبدادی و وابسته سلطنتی پهلوی بسیج شدند و مبارزه کردند اما آنها والمنانی دانستند که چه می خواهند. آنها در کلی ترین حالت به دنبال استقلال و آزادی و

عدالت اجتماعی بودند اما از هر یک از این مفاهیم سیاسی، درک صحیح و روشن و واقع بینانه نداشتند. درک آنها از جمهوری اسلامی نیز نظامی بود که بتواند این شمارهای خواستهای اساسی انقلاب ملی و دمکراتیک را تحقق بخشد.

توده‌های مردم به سوی خیزش عمومی علیه رژیم استبدادی پهلوی کشیده شدند، بدون آنکه پرامون برنامه مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی معنی گرد آمده باشند، و بدون آنکه هیچ چشم اندازی از حوادث دوران پس از انقلاب پهلوی، بسیاری از سازمانهای سیاسی و نیروهای عناصر طالم چنان ضعیف شده بودند که قادرت ارتباط با مردم و رهبری مستقیم مبارزات آنها را نداشتند، روحاںیون که مورد سرکوب نظام حاکم قرار نداشتند با وجود امکانات متعدد و فراوان و از طریق نهادهای مختلف مانند مساجد می‌توانستند با توده‌های مردم تماس برقرار کنند و با طرح شعارها و خواستهای مردم و با توجه به روحیات و فرهنگ مذهبی آنها توanstند مردم را به سوی خود جلب کنند. شرکت توده‌های مردم و نسل بسیار جوان شرکت کننده در چنین خیزشی کاملاً آگاهانه بود و نیز به علت آن که اعتراضات مردم بسیار زودتر از آن چه تصور می‌شد به پیروزی رسید، مردم امکان آن را نداشتند تا در روند یک مبارزه سیاسی دراز مدت به پنهانگی و آگاهی کامل و تجربه ضرور و نیز به شناخت لازم از مجموعه حوادث و مضمون و انگیزه‌های حرکات اعتراضی و ماهیت رهبران این جشن یا انقلاب دست یابند. این پدیدهای منفی نه فقط در میان توده‌های مردم بلکه در میان وسیع‌ترین قشر روشنفکران و فعالان سیاسی جامعه دیده می‌شد. در دوران پس از انقلاب و در شرایطی که هیچگاه مردم و بسیاری از روشنفکران جامعه ما مفهوم والقی و ارزش دمکراسی را درک و آن را تمرین نکرده بودند، بسیاری از گروههای سیاسی بدون درک ضرورت‌های مرحله اول جنبش دمکراتیک، یعنی ایجاد و تحکیم فضای دمکراتیک در کشور و بدون توجه به اهمیت ضرور تأمین دمکراسی در جامعه و ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم، با انکاء به شعارهای حماسی بی‌پشتونه و کلیشه‌ای، در تعیین خط مشی سیاسی خود اشتباه کردند. برخی با تأکید بر اولویت داشتن جنبه ضد امپریالیستی انقلاب به جنبه دمکراتیک آن به مقابله با جناح موسم به «لیرال» درون حاکمیت پرداخته و در جهت تعصیت موقعیت این جناح و طرد آن از حاکمیت و تقویت جناح شری و غیر دمکراتیک و مدعی باصطلاح «ضد امپریالیستی» فعالیت کردند. برخی نیز با تکیه بر حقوق دمکراتیک خود ولی با انگیزه کسب قدرت حکومتی به هر وسیله، و با در پیش گرفتن شیوه و شکل نادرست مبارزه و بدون آنکه برنامه منجم و واقع بینانه سیاسی و اجتماعی داشته باشند، عملآ در جهت متوجه کردن فضای سیاسی کشور و ایجاد درگیری آن هم در شرایط عدم وجود آمادگی و آگاهی توده‌ها، و پشتیانی وسیع مردم از حکومت، و برتری آشکار قوای حاکمیت نسبت به مخالفان، فعالیت کردند. هر دو جنبه راست روانه و چپ روانه این فعالیتها از سوی نیروهای انحصار طلب غیر دمکراتیک در جهت ثبت موقعیت خود در حاکمیت و سرکوب آزادیها و حقوق دمکراتیک در جامعه مورد بهادری قرار گرفت. اما باید نقش این اشتباهات را آن چنان عمدۀ دانست که ماهیت انحصار طلب و غیر دمکراتیک و شری آن مجموعه حاکمیت از نظر دور شود. به نظر اینجانب، نیروهای سیاسی آزاد اندیش می‌باشد براساس یک برآمدۀ دمکراتیک مناسب با آن مرحله از جنبش عمومی خلق و با هدف تأمین و تحکیم دمکراسی در کشور و تقویت نیروهای دمکراتیک جامعه، نقش یک قدرت اپوزیسیون دمکراتیک را در مقابل مجموعه عناصر غیر دمکراتیک و سرکوبگر درون و پرامون حاکمیت ایفا می‌کردد و می‌باشد مبارزه دمکراتیک خود را به شکل سالم و با انکاء به اشکال مسالت آمیز و صرف‌سیاسی و با توجه به شرایط پر تب و ناب جامعه پس از انقلاب، روحیات و میزان آمادگی توده‌ها، و ضعیت تاب نیرو میان اپوزیسیون و حاکمیت، و میزان قدرت اپوزیسیون در میان مردم، و نیز با تقویت ارتباط و همکاری میان نیروهای آزادخواه میهن و اتحاد عمل سازمانهای ملی - لیرال و چپ‌haar بر اساس برنامه دمکراتیک به پیش می‌برند. اما در هر صورت باید تأکید کرد آنچه که حاکمیتی حقوق مردم را زیر باگذار و خودش که باید مجری قانون باشد قانون را تعیت نکند یا تقضی کند، نیروهای سیاسی آزاد اندیش قطعاً برای دفاع از حقوق خودشان دست به یکسری حرکات اعتراضی خواهند زد. ممکن است در اتخاذ شیوه این مبارزه اعتراضی حق طلبانه اشتباهم رخ دهد اما دفاع از حقوق



فاطمانه تر و پیگرانه تر از مبارزانی که حول این شعار صورت می پنداشد، کارآفرین و اثربخش ترین شعار مبارزانی در شرایط کنونی است، و اساساً گام اولیه ضرور برای تحقق هرگونه تغول اساسی و نیز انجام دگرگونی بنیادی در جامعه می باشد. از آنجا که شرط برگزاری چنین انتخاباتی، تأمین دمکراتیک کامل و آزادی بدون قید و شرط در جامعه می باشد، لذا در شرایط کنونی تأمین دمکراتیک فضای کاملاً باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، تأمین آزادی کامل و همه جانبه در کشور و ایجاد شرایط مناسب برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خوبیش امیر تمدن و ضروری ترین نیاز جامعه است.

البته برای الشار وسیعی از مردم، مغفلات اقتصادی، از مسئله نبود آزادی ملmos تراست و بیشتر به این خواسته های اقتصادی توجه دارند. در شرایط کنونی، گترش قفر و تنگدستی، تورم و گرانی افسار گیخته، بیکاری میلیونی آشکار و پنهان بی مسکنی، نبود امکانات زندگی ناب و افق روش برای آینده جوانان،... مشکلات و مغفلات عظیمی را برای مردم بوجود آورده است. عدم توجه جدی نیروهای آزاداندیش به طرح فوری و پیگیر این مشکلات و نیازهای اقتصادی توده های مردم و تلاش برای رفع آنها، باعث جدشدن آنها از مردم، تضعیف قدرت انعطاف پذیری آنها در تغییر شعارها، و از دست دادن امکانات پیچ مردم و هدایت مبارزات آنها برای کسب خواسته های اقتصادی می شود. نیروهای روشنگر سیاسی باید ضمن توجه اساسی به خواسته های اقتصادی توده ها و ضمن آشکار ساختن ریشه و علل پیدایش و رشد قفر و بیکاری و بی مسکنی و گرانی و دیگر مغفلات اقتصادی، همواره به آنها توضیح دهنده که تأمین آن خواسته های اقتصادی تنها با تغییر حاکمت، تغییر بنادرین ساختار سیاسی غیر دمکراتیک حاکم، و از طریق استقرار سیستم مدیریت علمی و تخصصی و انسانی در همه عرصه های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی، رفع فاد مالی و سیاسی، توقف سلطه مطلق سرمایه داران انگل دلال بر مجموعه اقتصادی کشور، مشارکت سیاسی جدی عموم مردم در کنترل و اداره امور جامعه خوبیش، شرکت فعال نیروهای سالم سیاسی در تدوین برنامه واقع بینانه و مردمی در عرصه اقتصادی و اجتماعی و اجرای صادفانه این برنامه برای غله به بحران موجود، امکان پذیر است. به عبارت دیگر انجام هر تحول جدی و بنادرین برای رفع بحران اقتصادی و اجتماعی کشور و خل مسائل اقتصادی مردم، در گرو برقراری نظام حکومت مردم بر مردم از طریق تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی حاکم و نیز تأمین آزادی های اساسی و حقوق دمکراتیک مردم می باشد. یعنی گام اولیه برای انجام هر عملی بهت رفع مغفلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور، تأمین آزادی های حقوق دمکراتیک همه جانبه برای مردم و نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور و بوزیر تأمین آزادی های سیاسی در جامعه می باشد. بدون تأمین چنین آزادی هایی، آشکار ساختن ماهیت و مفسون بحران ها و نابسامانی ها و علل ایجاد و گشترش آنها، و تدوین و اجرای طرحها و برنامه های جدی و علمی و واقع بینانه و مردمی برای غله بر نابسامانی ها و بحران درون جامعه و تأمین خواسته های حق ملنانه مردم، امکان پذیر نیست. البته به دلیل عدم وجود آزادی در جامعه، نبود تمزین دمکراتی در میان مردم، عدم وجود فرهنگ دمکراتیک و روحیه تحمل دگراندیشان در جامعه،... ظرفینها در درک و اجرای دمکراتی بسیار پائین است، از این رو تحقق آزادی با بروز پدیده های منفی ناگوار همراه خواهد بود. اما این پدیده های منفی نقش عده ای را در سیر تکامل جامعه ایفا نمی کنند. بلکه این پدیده های منفی زودگذر و موقت خواهد بود. زیرا که محیط باز و دمکراتیک ضمن ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و تقویت فرهنگ دمکراتیک و روحیه دمکراتیک در جامعه و در میان مردم می تواند قوای نیروی روشنگری و عناصر متفرق و دمکرات را برای کنترل و طرد این پدیده های منفی متمرکز و بسیج کند. نایاب با چنین بهانه هایی از تأمین دمکراتی در کشور جلوگیری یا اظهار ناخشودی کرد. زیرا دمکراتیک خود ارزش آموختنی نیز دارد. در فضای باز دمکراتیک است در جامعه، که می توان به فرهنگ دمکراتیک، روحیه دمکراتیک و ظرفیت و درک بالا برای پذیرش و تحمل افکار متناووت و مخالف در جامعه دست یافت. به نظر من نیروهای چپ دمکراتیک نیز باید به عنوان پیشگام راه آزادی سیاسی و دگرگونی دمکراتیک فعالیت کنند و این امر می طبلد که پیش از دیگر نیروهای دمکراتیک جامعه و پیگیر تر و فاطمانه تر از آنها وظایف دمکراتیک جنبش عمومی مردم را برای نام و روی

← روزیه تحمل دگراندیشان در جامعه،... ظرفینها در درک و اجرای دمکراتی بسیار پائین است، از این رو تحقق آزادی با بروز پدیده های منفی ناگوار همراه خواهد بود. اما این پدیده های منفی نقش عده ای را در سیر تکامل جامعه ایفا نمی کنند. بلکه این پدیده های منفی زودگذر و موقت خواهد بود. زیرا که محیط باز و دمکراتیک ضمن ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و تقویت فرهنگ دمکراتیک و روحیه دمکراتیک در جامعه و در میان مردم می تواند قوای نیروی روشنگری و عناصر متفرق و دمکرات را برای کنترل و طرد این پدیده های منفی متمرکز و بسیج کند. نایاب با چنین بهانه هایی از تأمین دمکراتی در کشور جلوگیری یا اظهار ناخشودی کرد. زیرا دمکراتیک خود ارزش آموختنی نیز دارد. در فضای باز دمکراتیک است در جامعه، که می توان به فرهنگ دمکراتیک، روحیه دمکراتیک و ظرفیت و درک بالا برای پذیرش و تحمل افکار متناووت و مخالف در جامعه دست یافت. به نظر من نیروهای چپ دمکراتیک نیز باید به عنوان پیشگام راه آزادی سیاسی و دگرگونی دمکراتیک فعالیت کنند و این امر می طبلد که پیش از دیگر نیروهای دمکراتیک جامعه و پیگیر تر و فاطمانه تر از آنها وظایف دمکراتیک جنبش عمومی مردم را برای نام و روی

←

آن تکه کنند. نیروهای چپ دمکراتیک برای دمکراسی ارزش ایزدی نیز قائل هستند. یعنی دمکراسی را شرط ضرور برای رسیدن به هدف نهایی یعنی سوسیالیسم ارزیابی می کنند و اعتقاد دارند از راهی سوی دمکراسی سیاسی نص تواند به سوی سوسیالیسم گام بردارند و بدون مبارزه همه جانبه و مستمر در راه دمکراسی نیز تواند سوسیالیسم را در جامعه مستقر سازند. اما نیروهای چپ دمکراتیک اساساً باور دارند که دمکراسی و سوسیالیسم ز هم تغییر ناپذیرند و تحقیق و اجرای سوسیالیسم در عین حال گسترش ترین و ایده آزادیها و حقوق دمکراتیک مردم را از اینه می دهد و از این رو به دمکراسی فقط به عنوان وسیله ای برای رسیدن به سوسیالیسم نگاه نمی کنند. بلکه خود دمکراسی را یکی از اهداف همیشگی و غیرقابل تغییر و غیرقابل جایگزین می دانند که در سوسیالیسم معنی و مفهوم کامل و واقعی می گیرد.

سوسیالیسم بدون دمکراسی نه مفهوم دارد و نه قابل تحقیق است. برخی از دولتان از روند تدبیری کسب آزادی سخن گفتند. از نظر ایجاد حاکمت یا بدنه بدون لحظه ای درینگ تسامی حقوق و آزادی های اساسی دمکراتیک مردم را به رسیت شناخته و تضمین نماید و جدا آنها را رعایت و تأمین کند و تحت هیچ بهانه ای نباید در روند تأمین حقوق و آزادی های اساسی ملت و قوه ای ایجاد کنند. نیروهای سیاسی ابوزیبون باید خواست تحقیق کامل و خدشه ناپذیر و بدون وقه حقوق و آزادی های ملت را از حاکمت خوستار شوند و نیز باید از هر فرست و امکانی برای باز شدن خصای سیاسی و اجتماعی کشور و هرچه بیشتر تحقیق یافتن حقوق و آزادی های اساسی مردم بهره گیرند. شعار همه چیز با هیچ نادرست است. هر گامی ولو کوچک و موقت برای کسب آزادی های سیاسی باید برداشته شود و به هر گام و مر دستاورده ای باید به عنوان سکوی پرسنی برای کسب موقیت بهتر و برداشتن گام بلندتر و تصاحب دستاورده بیشتر نگاه کرد. به عبارت دیگر نیروهای ابوزیبون در شرایط کنونی باید به صورت تدبیرهای خود را مستحکم تر سازند. در روند چنین مبارزه ای سیاسی نیز باید می گیرند تا با پرهیز از شماره های کلیه ای پوچ، هرچه بیشتر آگاهانه تر و پنهان تر و با انکام به روش معقول تر و اتخاذ شماره های صحیح و تحقیق یافتن تر مبارزه دمکراتیک خود را به پیش ببرند.

نکه دیگری که باید به آن اشاره داشته باش این است که من هم به گفرون آزادی و نه گذایی آن اعتقاد دارم. در واقع هیچگاه حکومتهای استبدادی در هیچ زمانی آزادی را هدیه نمی کنند. بلکه زیر فشارهای دول نیروهای خارجی با نهادها و مجامعت معتبر بین المللی، یا تعیق بحران همه جانبه و ناتوانی مطلق حاکمت در از اینه هر تضمین مقول و انجام هر عمل مناسب برای خروج از بن بست، فعالیت گستره نیروهای سیاسی آزادیخواه و گسترش حرکتهای اختراعی مردم ناراضی و ترس از خطر بروز شورشها و تلاش برای تغییف نارضایی های مجبور به تسلیم و عقب شنبی از مواضع خود و اجرای برخی از خواسته ای مردم می شوند. حتی در چنین گفت که حکومت آزادی را داده است. در این هم شکی نیست که اصولاً مردم از هر دستاورده، هرگونه آزادی و حقی که ملتی در روند یک مبارزه قاطع و آگاهانه و بالاش و پیکار خودش به دست آورده باشد، فاطمانه تر و آگاهانه تر پاسداری خواهد کرد و اساساً چنین آزادی در جامعه پایدار و محکم و نهادنی می شود.

سوال دوم: با توجه به مطالعی که تاکنون از اینه شده است، اگر صحبتی دارید لطفاً یان کنید.

آقای دکتر ابراهیم بزدی: تا اینجا جمع بندی من این است، توافق داریم. اما بحث بر سر مطلب که شرط اولیه یا پیش شرط حل هر مشکل اقتصادی و سیاسی در جامعه با حل بحران سیاسی است، توافق داریم. اما بحث بر سر مهندسی حل بحران سیاسی است. من وارد قضیه مهندسی تأمین آزادی سیاسی یا چگونگی حل بحران نشدم. بلکه اول سعی شد به سوال جواب داده شود. حال اگر در این مطلب توافق داشته باشیم، آن وقت باید برسی کنیم که چگونه این کار باید به سرانجام برسد. در صحنه عینی و واقعی اجتماع، خارج از ذهن من و شما، حادث آن گونه که ما می خواهیم سیر نمی کنند. مبارزین سیاسی فراوانی در زمان شاه بودند که تلاش کردند تا به شاه بفهمانند اگر این آزادی های تدبیری را ندهد جامعه منفجر می شود. شاه زیر بار نرفت. بنابراین وقتی شا می گردید آزادی باید تدبیری به دست یابد، اگر طرف مقابل نپذیرفت چه می شود؟ لاجرم واکنش های سرکوب شده به مرحله اتفاقیار می رسد. من قبول دارم که در هیچ



کجای دنیا ساقه ندارد یا نادر بوده است حاکمیت استبدادی خودش باید اعتراف کند که اشتباہ کرده است و آزادی سیاسی را به مردم بدهد. شاید وقایع شوروی سابق و الدام دولت جماهیر شوروی یک مرد استهان باشد. بنابراین من می خواهم بگویم که در مهندسی تأمین حقوق و آزادی های مردم و حاکمیت ملت یا دموکراسی بهتر آن است که این روند تدریجی باشد، که در آن صورت پایدارتر خواهد بود. از بدگاه جهانی توسعه دیدگاهی قرآن نیز خلقت تدریجی است، قدرت خداوند بی حد و مرز است، اما مشتی یا خواست خداوند این است که خلقت خارجی و قرآن نیز خلقت تدریجی است، قوی آن کربیم هر کجا صحبت از خارجی و نابودی شده است، و قوی آن ناگهانی بوده است، اما در خلقت چنین نیست. بنابراین هر چیزی که قرار باشد پایدار بماند باید تدریج به وجود بیاید و ساخته شود. اما باید بدایم که این فقط مانیشم که در صحن حضور داریم در مقابل ما سایر نیروها و حاکمیت هم هست. او هم در صحن حضور دارد و حضور او به مراتب فعالتر از ما است و معلوم نیست که به سادگی تملک نماید. این یک نکته بود که باز به آن برسی گردم. نکته دوم این است که آیا این آزادی های باید اکتسابی باشد یا می تواند اهدایی باشد. در این هم هیچ بخشی نداریم که آزادی را باید به دست آورد. من اصلاً وارد این بحث نمی شوم. چون هیچ اختلاف نظری وجود ندارد، آن آزادی یا خودمنخاری یا آن استقلالی که ملتی یا قومی بخواهد آن را در هناء ازتش و حمایت خارجی به دست آورد، ممکن است برای آن نیروهای بیگانه مفید باشد اما هرگز به درد آن ملت نخواهد خورد. بلکه خود مردم هستند که باید آن را به دست یاورند. از این نکته که بگذریم اگر چنانچه بخواهیم به مهندسی تأمین حقوق و آزادی های یا مهندسی پردازیم، باید شرایط درونی جامعه خودمان را بررسی بکنیم. با معیارهای قبل از انقلاب، یعنی با استنباطها و تحلیلها که از جامعه خودمان قبل از انقلاب و از حاکمیت آن زمان داشتم، نمی توانیم برای بعد از انقلاب یک طرح عملی برای کسب آزادیها داشته باشیم. بلکه توجه به بعضی از نکات ضروری است. در دوران استبداد سلطنتی، بی تردید حاکمیت وابسته و دست نشانده بیگانه بود. اما در مورد حاکمیت کنونی این زمان، هیچکس نمی تواند بگوید که وابسته یا دست نشانده اجنبی است. به عبارت دیگر در گذشته هر زمان می خواستم با استبداد داخلی بجنگم مبارزه شد استبدادی ما لاجرم به مبارزه ضد استعماری تبدیل می شد. زیرا که هشت استبداد داخلی سلطنه و استیلای استعمار خارجی قرار داشت. اما در این دوران ما با عامل استیلای خارجی طرف نیستیم. مشکل کنونی ایران علی الاصول یک مشکل داخلی است. یک حکومت برخاسته از یک انقلاب است که دچار انحرافات، دچار انحرافات، است. بنابراین در آن محاسبات قبلی باید تجدید نظر بکنیم. آن نوع شیوه مبارزات رانی توان عیناً به کار برد. نکته دیگر این است که قبل از انقلاب، در جامعه ما یک سلله نهادهای حکومتی با قدرت فاقه وجود داشتند که ابزار عملده و اصلی سلطنه و سرکوب استبداد سلطنتی و استیلای خارجی بودند (نظر ارتش شاهنشاهی و نقش آن در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲) اما بعد از انقلاب این نوع نهادهای قدرت یا وجود ندارند یا دیگر به آن شکل نمی توانند عمل کنند. در جامعه کنونی تعدد مراکز قدرت، که مقدمه تکثر نهادهای سیاسی است به وجود آمده است. این چیزی است برخاسته از درون انقلاب اسلامی ایران. ویزگی های گوناگونی که انقلاب اسلامی ایران داشته، مسابقه کنونی را در جامعه ما ایجاد کرده است که باید به این توجه کرد. با توجه به این ویزگی های بجهای این که بگوییم یا سوال این باشد که تغیرات باید تدریجی یا ناگهانی باشند یا باید سوال این باشد که آیا شرایط کنونی منابع قدرت سیاسی در جامعه ما به ما امکان می دهد که با یک مبارزه سیاسی علی قانونی و به تدریج به هدفها رسید و تأمین حقوق و آزادیهای ملت را به حاکمیت تعمیل کرد یا نه؟ واقعیت این است که آزادی و دموکراسی چیزی نیست که از نبات و منش خوب زمامداران نشأت بگیرد بلکه از درون جامعه و از درون ساختارهای سیاسی و اجتماعی بیرون می آید؛ نظر نهضت آزادی ایران، و به تبع آن نظر من، بر اساس تحلیل های انجام شده، این است که مجموعه نیروهای سیاسی فعال در صحن ایران، چه خارج از حاکمیت و چه حتی در داخل حاکمیت و نیز گرایشات هر یک از این نیروها به گونه ای است که اگر نیروهای ملت گمرا و آزادیخواه باید مهندسی درستی از مبارزه سیاسی بکنند، می توان به آن چیزی که مورد نظر هست و از عمله ترین آرمانهای انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ می باشد، یعنی کسب و تأمین تدریجی حقوق و آزادی های اساسی ملت دست یافت. بنابراین

جواب این است که بله می توان با یک مبارزه سیاسی علی قانونی و به تدریج به هدف رسید. اما به شرطی که استراتژی ناکنیک های مبارزه سیاسی ما یا مهندسی عملیاتیان درست باشد. یعنی مبتنی بر قانونستدی این نوع مبارزات باشد. یک وقت شما استراتژی مبارزه فهرآمیز و مخفی را انتخاب می کنید، در آن صورت باید از یک سلسله قانونستدیهای خام مربوط به این نوع مبارزه تعیت کنید. یک وقت مبارزه شما از نوع مبارزه سیاسی، علی قانونی است که مبارزه علی قانونی مقررات و قوانین خاص خودش را دارد. مثلاً در یک مبارزه علی قانونی اگر جمیع برای رئیس حکومت نامه: نوشته و اعراض کردن که چرا فلان اصل قانون اساسی اجرائی شود، این را نایابد به معنای تساوی و درخواست از دولت یا به رسیت شناختن مشروعیت حکومت و سازش با آن تقاضی کرد. خلاصه اینکه من مایل هستم پنهانهایی کنم که بیش روای این نکته بحث شود که آیا مبارزه سیاسی علی قانونی در شرایط و امکانات فعلی امکان پذیر است و نیروهای طلب و آزادیخواه می توانند این نوع مبارزه را به حاکمیت تحمیل کنند (و حاکمیت چه بخواهد و چه نخواهد آن، تحمل کند) یا خیر. یک نکته اینجا مطرح شد که ضروری است به آن توجه شود. همانطور که بعضی از آقایان فرمودند برای مردم قطعاً آن چیزی که ملموس است همین فشارهای اقتصادی است. به عبارت دیگر برای مردم آن چیزی که بلا فاصله مطرح است آزادیهای سیاسی نیست. اما برگزیدگان و پیشگامان جامعه نقشی همچون طبیعت دارند که میریز را معاویه می کنند و نسخه ای برای درمان می دهد. درست است که میریز از سر درد سختی رنج می برد. اما طبیعت داریم می دهد که علت سردردش را مرتفع می سازد، مردم فشار اقتصادی را می کنند، با بوس و گوشت و استخوان اش، حس می کنند و واکنش شان می دهند. مردم عادی کوچه و خیابان با هر زبانی که شا تصور بکنید فریاد می زند که با داریم می میریم. اسلامشهر فریاد مردم بود، فزوین فریاد مردم بود، مشهد و شیراز و جاهای دیگر نیز همچنین بود. اما بر فریادها، یا این نوع واکنشها که بعضاً هم مغرب و تخریبی بوده اند، جواب یا راه حل نهایی مشکل اقتصادی مردم، نخواهد بود و روش نگران و مبارزن سیاسی، به تغیری نسبیگان، به عنوان عناصری که داعیه نجات ملت و سلکت ر دارند باید هم خود پذیرند که ریشه اصلی مشکلات ما در مرحله اول سیاسی است و هم به دیگران از جمله دولت و حاکمیت آن را بفهمانند. علاوه بر این باید با مهندسی عملیات سیاسی تدریجاً از طریق همین مبارزات سیاسی علی قانونی کمالهایی ایجاد کنند که با صراحت پرده برداری کنند و یا هیچکس خود را مستول نداند که به این سوال جواب بدهد آزادی لازم را ندانند که با صراحت پرده برداری کنند و یا هیچکس خود را مستول نداند که به این سوال جواب بدهد که چرا و چه کسی تصمیم گرفت به هر ایرانی و به هر تعداد که می خواهد ۵۰۰۰ دلار به قیمت دولتی داده شود، چگونه می توان با فضاد مبارزه کرد. این بحثها و برسی ها فقط در یک جو سیاسی آزاد امکان پذیر است. رئیس جمهوری مسئول است. وزراء مسئولیت مشترک دارند. مجلس مسئول است. همه تصمیم گیرندگان در سطح کلان مسئول هستند و باید پاسخگو باشند. اما فقط در شرایط آزاد سیاسی است که می شود این نوع برشنا ها مطرح و پیگیری کرد. تحقق آزادی های سیاسی مصروفه در فصل سوم قانون اساسی نه تنها شرط اجتناب ناپذیر حل مشکلات اقتصادی، بلکه هر مشکل دیگری نیز می باشد. مثلاً اگر قرار باشد در شرایط اختناق سیاسی و بند آزادیهای سیاسی بخواهد باکشوری مثل آمریکا رابطه سیاسی برقرار کنند این خطرناک است. بنابراین در مرحله اول موضوع نایابد این باشد که آیا امریکا رابطه برقرار شود یا نه؟ بلکه موضوع اصلی این است که اول باید آزادیهای سیاسی وجود داشته باشد تا مردم مدانند ما چه شرایطی می خواهند با امریکا کنار بیایند. و گزنه این نگرانی به طور جدی وجود دارد که این روابط مثل گروگانگری با یانه های الجزایر و قردادهای ضمیمه آن به سرانجام بررس. زمانی مردم بپی بردنند که چه کاری صورت پذیرفته است که آب از سرشان گذاشتند بود. لذا من مجدد تکرار می کنم که:

- ۱- پیش شرط حل هر برخانی در جوامع جهان سوم، از جمله در کشور ما اول حل برخان سیاسی است. و این میسر نیست مگر با حکومت قانون. قانون باید حکمفرما باشد و در چارچوب قانون حقوق و آزادیهای ملت که در همین



سیاست این است که با اجرای دستورالله، ام به معروف و نهی از منکر، که در اصل هشتم قانون اساسی آمده است اولاً: در برای تخلفات حاکمیت از موادین غایبی و اسلامی بایستد و به آنها تذکر بدene. مردم را در جریان پگذارند و مانع از آن شوند که حاکمیت بر خطاهای، لغزشها، انحرافات، ندانی کاریهای، تبلیغات گروههای کفشهای و انصاری و احیاناً خیانتهاي خود سربوش پگذار و آنها را از دید مردم پنهان نماید. ثانیاً: مانع انحرافات و تکرار اشتیامات حاکمیت گرددند.

این مطلب نیز روشن است که وقتی ما صحت از نقش اسراب و گروههای سیاسی مختلف در ایجاد تعادل و توازن سیاسی می‌کیم منظور فعالیت در چارچوب اصول مصرح در قانون اساسی است نه فعالیت در خارج از آن و به ممنظور باتزدایی و بحران‌زدایی و در نهایت سقوط جمهوری اسلامی. اتفاق و اعتراض مایه مسئولان مملکت این است که حق ندارند و نباید از حدود و اختیارات خود پا فراتر نهند. و قانون را زیرها پگذارند. تخلف از قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه توسط حکام و دست اندک‌کاران عامل اصلی برهم خوردن تعادل و توازن و حرکت به سوی می‌ثباتی جمهوری اسلامی است. در این جا لازم است اشاره مختصری داشته باشیم به این که حتی اختلافات درون حکومتی ها علت نبود آزادیهای سیاسی به شکل ناسالم گسترش می‌باید و باعث رکود در جامعه می‌گردد. تمايلات و اولویت‌های گروهی قدرت در درون حاکمیت در تغیر و تحول دائمی است. در شرایطی که به احزاب سیاسی اجازه و امکان فعالیت داده نمی‌شود، و دولت و مجلس نمایندگان از افرادی با انگیزه‌های عمدتاً شخصی و فردی، آن هم در اکثر موارد ناروشن و مبهم، تشکیل می‌گردد. بنابراین گروههای و جناحهای درون حاکمیت بر اساس جایگاهی قطبی قدرت برای حفظ قدرت و امکانات تغییر پیدا می‌کنند. بدون حضور فعال احزاب سیاسی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک معنی ندارد. مشکل این است که افراد به صفت مشخصی کاندیدای نمایندگی مجلس می‌شوند. این افراد بر حسب اولویت‌های فردی و منافع شخصی خود از یک قطب قدرت می‌برند و به قطب دیگر قدرت پیوند می‌خورند. این حتی برای دولت هم ایجاد ممکن است. کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند که مثلاً فلان وزیر یا عضو مجلس چه موضوع خواهد داشت. مثلاً اگر آقای رفمندیان بخواهد یک خط خاصی را در اقتصاد پیاده و اقتصاد را باز کند، نمی‌تواند این کار را با این مجلس بکند. زیرا هیچ بحث معناداری نه در مطلع مجلس و نه در خارج از مجلس صورت نمی‌گیرد.

آقای مهندس عزت الله سحابی: بده به دنبال عراقب خودم می‌خواهم دو نکته را توضیح بدهم. اینکه من عرض کردم که آزادی را باید تدریجی گرفت منظور این امر نیست که این تدریجی حتی باید با توازن حاکمیت باشد. حاکمیت‌های بسته و انصاری یا به اصطلاح توالتی یک نوع هشیاری‌های کاذبی دارند که از هر حرکت کوچک آزادیخواهانه احساس خطر می‌کنند. لذا هیچ وقت حاکمیتها با میل خود آزادی تدریجی را نمی‌دهند. در شرایط کنونی حاکمیت ما یک مقداری اغماض و بعضی چیزها را تعامل می‌کند که اگر برگردیم به شرایط پنج یا شش سال پیش، می‌بینیم که همین را هم تعامل نمی‌گرد. یکی از دلایل این امر، یک دست نبودن حاکمیت است. در همین حاکمیت فعلی، عناصر و نیروهای واقع گرا یا مستحب به مشارکت عمومی وجود دارد که آن هم تا حدی ناشی از ضرورت‌های اقتصادی داخلی و فشارهای خارجی است. دیگر این که اگر نیروی در جامعه حضور نداشته باشد و حرفي نزند، حاکمیت نمی‌آید به آنها بگوید خواهش می‌کنیم یا باید آزادانه حرفاها توان را بزند. حرف من این است که اگر حاکمیت به افراد و احزاب اجازه شرکت در یک انتخابات آزاد را نمی‌دهد، اگر شورای نگهبان بر اساس تصمیمی که خودش گرفته هر کس را که دلش نمود است تأیید نکرد، ولی به عنوان مثال دهانها بسته نیست که مثلاً راجع به امور اقتصادی یا راجع به مسائل محیط زیست حرف نزند و نقد نکنند. آنچه را که امکانش هست و می‌شود گفته باید گفت. و بدینگونه می‌توان به تدریج آزادی را کسب کرد. بنده خودم تجربه‌ای دارم که عیناً اتفاق افتاده است. حرفاهاي ما ۵ سال پیش زدیم که اون موقع به نظر می‌رسید خیلی جسارت است یا مقامات بالای حاکمیت خیلی گذشت کردنده کاری نکردن، اما بعد آن ضربه‌ای به پنهان زدند. ولی الان همان حرفاها به شدت عمومی شده است. یعنی در مجلس، در روزنامه‌ها، و حتی روزنامه‌های خود حاکمیت همان حرفاها را می‌زنند. تدریجی بدین معنی است اگر در جایی کسی للهی برأ تکد و حرفاهاي نه در جهت نفی حاکمیت بلکه اصلاح‌گرانه و از سر دلسویزی برای کشور و اقلاب و نیز انتقاماً اصولی به بخشی

قانون اساسی تفصیل شده‌اند باید تحقق پداکنند. ۲- استراتژی با مهندسی مبارزه باید بر اساس قانون‌نیزهایها و مقررات مبارزه سیاسی علنی و قانونی باشد. تا این طریق خواسته‌های قانونی که اجرای همین اصول فصل سوم قانون اساسی است به حاکمیت کنونی تنهیم و تحمل گردد. در این دو محور است که ذکر می‌کنم می‌شود راه حل ها را پیدا کرد. در اینجا تذکر نکته‌ای ضروری است. هیچگاه قانون از شناختی پرسد که آیا به قانون اعتقاد دارید یا نه؟ قانون از شما می‌خواهد که ملزم به آن باشد. حتی یک لایحه ای که در مجلس شورای اسلامی مطرح می‌شود جمیعی با آن مخالفند و جمیعی دیگر با آن موافق. آنها که مخالفند قطعاً اعتقادی به آن لایحه ندارند اما وقتی تصویب شد و تبدیل به قانون ملکتی شد، آن وقت آن کسی که بدان اعتقاد ندارد و رأی مثبت هم نداده موظف است که از آن قانون تعیین کند. قانون اساسی تنوانته است که احزاب به شرطی اجراه فعالیت داشته باشند که معتقد به قانون باشند. بلکه گفته است که باید ملتزم به قانون باشد. کما این که نمی‌توان به شهروندان غیر مسلمان -اللیهای دینی- به دین اسلام و ولایت فقیه اعتقاد ندارند، گفته به شرطی شناسی توانید در این کشور ادامه حیات بدیده که به قانون اساسی که این مواد را در خود دارد اعتقاد داشته باشد. این حرف کاملاً بی اساس و خلاف مطلع قانون است. نهضت آزادی ایران به قانون اساسی کشور ملتزم است.

اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی به وضوح حقوق و آزادیهای اساسی مردم را بیان کرده است. این اصول باید اجرا شوند، تحقیق یابند و از آنها تعیین شود. ما مخواهیم این کار را از طریق بسیج مردم برای مبارزه سیاسی علنی، انجام دهیم. قانون اساسی در اصل ۲۶ آزادی تشکیل و فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی را در چارچوب استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و جمهوری اسلامی به رسیت شناخته است و با صراحة بیان داشته است که هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

چنین اصلی در قانون اساسی به متن‌له اولاً: شناخت و قبول وجود اندیشه‌ها، گرامیت‌ها و سلیقه‌های سیاسی متفاوت در جمهوری اسلامی و ضرورت فعالیت آنان می‌باشد و ثانیاً: بیانگر ضرورت تسامح و تسامع سیاسی در جامعه اسلامی است. اندیشه‌های گوناگون باید یکدیگر را تحمل کنند، تا در درازمدت به تفاهم و توافق برسند. و حداقل ترافق اساسی و اصولی آن است که همه در چارچوب قانون، حق فعالیت و ابراز وجود دارند. سلطه سالیان دراز استبداد سلطنتی بر جامعه ایرانی مانع از آن بوده است که مردم بتوانند با هم به مبالغه فکر و اندیشه پیرازاند و مسائل اساسی کشور با یکدیگر برسی کنند. تا هم سخن گفتن با یکدیگر را یاموزند و هم به نظریات مشترکی دست بیاند تا برآن اساس، با یکدیگر همکاریهای سیاسی و اجتماعی نمایند. پس از انقلاب امکان این گفتگوها در سطح بسیار گسترده و وسیعی به وجود آمد. اما این که کسی انتظار داشته باشد که همه مردم در تمام مسائل سیاسی و اقتصادی یکان و هماهنگ فکر کنند بسیار ذهنی گرایانه و بی اساس است. و این که فرد یا گروهی این چنین بیاندیشند و عمل کنند که تها خودشان حق خود را معيار حق فرار بدند و سعی کنند، حتی با حسن نیت، سلطه گروهی خود را بر جامعه تعیین کنند نه با مبانی اسلامی و نه با آرمانهای انقلاب و نه با اساختار سیاسی. اجتماعی جامعه ما و نه با قانون اساسی جمهوری اسلامی، با هیچ کدام تابعیتی ندارد. نه تنها مفید و عملی نیست بلکه مضر و برهم زننده تعادل و توازن سیاسی در جامعه است. انحصارگر انگلکس رسوبات فرنگی استبدادی است. برای نیل به تعادل و توازن سیاسی نه تنها باید وجود احزاب و گروههای سیاسی را در جامعه به عنوان والیهای غیرقابل اجتناب پذیرفت، بلکه باید بر طبق اصول قانون اساسی، فضای لازم برای فعالیت آنان را فراهم ساخت. ساجدان قدرت در حاکمیت با قبول اصل ۲۶ و فراهم آوردن امکانات برای فعالیت آزاد افراد و گروههای قانونی نه تنها وجود مخالفین خود را تحمل می‌کند بلکه به مردم و پیروان خود نیز می‌آموزند که باید عقاید و گرامیت‌های سیاسی متفاوت را تحمل کرد و حتی از آن به عنوان عاملی برای ثبات و تعادل استفاده کرد. متأسفانه دولتمردان و مسئولان کشور علی‌رغم این اصل قانون اساسی و قانون احزاب، مصوبه مجلس شورا، سالهای است که از اجرای آن خودداری می‌کنند. زمانی به بهانه عدم تصویب آین نامه‌های اجرایی قانون احزاب و بعد از آن به بهانه‌های دیگر، نقش احزاب و گروههای شبیه قانونی -در صورت آزادبودن- در ایجاد تعادل و توازن

ریشه‌های گرفتاری هایشان که نک رشنه نیست، آگاه شوند و این نمونه‌ای از ارتقاء سطح فرهنگ و آگاهی‌های مردم است. لذا ما در هیچ شرایطی نمی‌توانیم به دلیل اینکه حکومت آزادی نمی‌دهد، آزادی احزاب و قلم و بیان را نسی دهد، از آن تکلیفی که نیروی روشنفکر دارد، صرف نظر نمی‌کنیم. اساسی ترین تکالیف نیروی روشنفکر و متنکر این است که مردم را رشد دهنده و آگاه کنند و افکارشان را باز نمایند و اگر خودشان داشت‌ها و آگاهی‌های دارند آنها را به مردم پنهان و اگر ندارند کسب کنند و خودشان را نسبت به مسائل روز آگاه نمایند. عرض این است که با وجود این که احزاب و روزنامه‌ها آزاد نیستند، مانع توافق به مسئله استعمار حرف بزنیم، همه روزنامه‌های توانند اینکار را انجام دهند. اگر این حرفا زده شود، مردم حسابت لازم را نسبت به این امور بیاند، آن وقت حداقل یک نوع تشکل و تحرک هم بین مردم در این زمینه، قابل تحقق است. در جریان همین کار، آزادی‌های سیاسی داخلی را هم می‌شود تحقیق کرد. به یادتان می‌آورم که در سال ۱۳۲۶ دو مسئله اساسی در ایران مطرح بود: یکی مسئله استبدادی بود که دوباره در حال شکل‌گیری بود (یعنی پس از سقوط رضاشاه در دوره‌ای آزادی به وجود آمد اما دوباره نیروهایی در حول دریار جمع شدند و استبداد نوینی سریعاً در جریان شکل‌گیری بود) ولی از آن طرف مسئله خارجی هم مطرح بود. پس از جنگ جهانی دوم همه کشورها به بازارسازی کشورهای خود پرداخته بودند، به جز ایران. لذا مسئله نفت یک عامل و یک سیله‌ای شد که مردم احساس کنند یک فشار خارجی و قدرت خارجی مانع رشد و ترقی و سعادت آنهاست. این دو مسئله برای مردم عده‌شد. دکتر مصدق زیرکی اش این بود که این دو درد اساس جامعه را حس کرد و روی آنها انگشت گذشت و دیدیم چه با سرعت هم شکل‌گرفت. در آن زمان مسئله نفت نسبت به مسئله استعمارات آزاد برای این که مردم با سرعت دور هم جمع شوند و یک قدرتی علیه حاکمت آن زمان درست شود، بیشتر محرك بود. بنابراین ما خودمان باید نسبت به این مسئله و عنصر دیگر غب ماندگی و عدم سعادت ملت که عنصر استعمار است بی تقاضا و بی طرف باشیم و حل آن را ممکن کنیم به هر زمان که آزادی‌های سیاسی داخلی نأین بشود. حال ممکن است این آزادیها به سرعت و به این زوایها تأمین شود ولی در عین حال استعمار دارد منافع ملی ما را از این می‌برد، برای تجزیه کشور توطه می‌کند، در دو سه مورد در مسئله نفت باکو و خلیج فارس اخلاقی می‌کند و از مواردی که بالاخره در جهت منافع ملی ما بوده است جلوگیری می‌نماید و فشار آمیز اورد که بیشتر جلوی این چیزها را بگیرد. وقیعه منافع ملی ما از این رفت و تجزیه کشور هم صورت پذیرفت، دیگر صحبت از آزادی هم معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. زیرا همه اینها، در بستری که استقلال و تسلیت و موجودیت یک کشور - ملت تاریخی است، دارای ارزش هستند. بنابراین این مسائل را ماناید به هم ممکن کنیم، هر کدام جای خودش را دارد. من تصور این است که تام نیروهای سیاسی، هر گروهی اعم از چپ راست، مذهبی یا غیر مذهبی امروزه اگر راجع به استعمار و امپریالیسم امریکا حرف بزند و مردم را آگاه کنند حاکمت برای آنها مانع ایجاد نمی‌کند. شاید هم این انشاء الله یک کمالی بشود برای اینکه همان آزادی‌های تدریجی را بتوان مطرح کرد. در فوریه ۱۹۹۴ در واشینگتن، وقتی طراح سیاست مهار و جانبه صحبت می‌کند در دفاع از طرح خودش می‌گوید اگر ما فشار اقتصادی بر ایران بیاوریم به دلیل سوء مدیریت اقتصادی ایرانها، این فشار اقتصادی خیلی زود مؤثر واقع خواهد شد، آن وقت من از همین جای توافق وارد شو که پس سوء مدیریتی در درون حاکمت ماست. اگر امپریالیسم یک عامل است، امپریالیسم پذیری این طرف هم یک عامل است. پس اگر شما زورتان به او نمی‌رسد، اول یا ایند این سوء مدیریت را درست کنیم تا فشار امپریالیسم مؤثر نشود. لذا راه برای ما باز می‌شود برای اینکه بتوانیم در آن امور مربوط به آزادی‌های سیاسی داخلی هم حرف بزنیم. عقیده من این است که این راهها، راههای عملی برای کسب تدریجی آزادی است ما اگر بنشیم تا قیامت به طور نظری بگوییم که تا احزاب آزاد نشود هیچ چیزی درست نمی‌شود، حاکمت هم که نمی‌آید احزاب را آزاد کند و نمی‌آید برای خودش در درس درست نماید. در رابطه با جنگ‌های درون حاکمت هم باید اشاره‌ای داشته باشیم که واقعاً الان در میان نیروهای درون حاکمت بسیاری هستند که از معتبرین به خود حاکمت می‌باشند و از ما خیلی حادترند. ناکنون بعضی هایشان بروز کرده‌اند. همین روزنامه سلام امروز مثل روزنامه میران سالهای ۵۹-۶۰ است.

از کارهای حکومت باشد، را بگویید، این به تدریج در خود جامعه هم تسری می‌باشد و حتی در درون خود حاکمت هم خیلی تکرار خواهد کرد، و به همین شکل مسئله عمومی می‌شود. آن وقت دولت مجبور می‌شود که نسبت به آن موضع خودش تجدید نظر کند. اینکه من می‌گویم روند تدریجی تأمین آزادی، منظور این نیست که آزادی را تدریجی از حاکمیت بگیریم، بلکه آن را تدریجی اجرا و پیاده‌شی کنیم. اما نکته دیگر آن که چون بحث‌هایی درباره آزادی احزاب و نیروهای سیاسی صورت پذیرفت، بنده هم تأیید می‌کنم که قدم اول برای حل مشکلات جامعه آزادی نیروها و احزاب است تا بتواند حرفشان را بزنند، تا این حرفها بر روی حاکمیت مؤثر واقع شود. و اصلًا در این روش تردید نیست. اما می‌خواهم عرض کنم که جامعه هیچ وقت تک بعدی نیست؛ جامعه‌ای که از عناصر متکنی شکل شده، و این عناصر عبارتست از جمعیت، با اشاره و گروه‌بندی‌هایش و هم نحله‌های فکری اش و هم روابط و مناسباتی که برای یک جامعه حاکم است. جامعه هیچ وقت تک بعدی نیست. مسئله آزادی یکی از عناصری است که اگر در جامعه‌ای باشد، جامعه می‌تواند رشد و ترقی داشته باشد. اما آزادی فقط آزادی داخلی نیست. یک وجه دیگر از آزادی، آزادی خارجی است. یعنی وقتی یک قدرت فشاری از خارج، به خصوص بر این کشورهای معروف به کشورهای حاشیه، پیرامون یا جهان سوم یا جنوب، که تحت فشارهای اقتصادی یا نظامی از خارج بوده‌اند وارد می‌آورد، این کشورها آزادی لازم را نخواهند داشت تا مستقلًا حرکت خودشان را انجام دهند. بنابراین حداقل ما هر دو جنبه از آزادی را مطرح می‌کیم؛ یک وجه مانع ترقی و سعادت ملت ایران عدم آزادی داخلی بوده و هست، اما یک وجهش هم عدم آزادی خارجی است. که این دو وجه لزوماً با یکدیگر هم خانواده نیستند و گاهی با هم‌دیگر هم‌اندگی می‌کنند و دست به یکی می‌شوند. همیشه استعمال با استبداد داخلی دست به یکی می‌کرد، تا بتواند حکومت کند. یعنی می‌خواهم بگویم که هیچ کدام آنها بدون وجود آن دیگری نمی‌تواند حاکم باشد. ولیکن این دلیل نیست که اینها اصل و ریشه‌شان یکی است. مثلاً در زمان حکومت دکتر مصدق، حداقل از لحاظ داخلی آزادی بود، حکومتی هم بود که مورد علاقه و اعتماد مردم بود ولی همان دولت را یک نیروی خارجی ساقط کرد. مانند توایم بگوییم که آن نیروی خارجی دست در دست این است. مثلاً دلایل داشت بلکه آن موقع علیه حکومت داخلی عمل کرد. استعمال خودش یک واعیت است، خودش یکی از روابط و مناسباتی است که بر جامعه‌ای حاکم می‌شود یا فشار ایجاد می‌کند و جلوی رشد و ترقی را می‌گیرد. حال، در این رابطه حرف من این است که مردم این را نمی‌دانند که بهشت همه دردهای یک جامعه مثل درد گردن و تورم که برای همه مردم مملوست است و هم چنین جهات‌ها و نادانی‌ها و سیاستهای اقتصادی و سیاسی نادرست حاکمیت عامل دیگر به نام فشارهای اقتصادی خارجی یا جهانی نیز وجود دارد و فعل است. همین بازی‌های مربوط به ارز، مشخصاً دست عوامل خارجی در کار بوده است، در این تردید نیست و می‌توانم نهادهایش را هم نشان بدhem. حالا دولت هم در برخورد با آن خیلی ناشیگری کرده است. می‌خواهم بگویم که ما عامل استعمال را نایابی‌شی فراموش کنیم، ولو اینکه توده مردم آن را احسان نکنند، یا به دلیل دلخواهیها و احساس سرکوب‌هایی که از سوی حاکمیت داخلی چشیده‌اند یا به دلیل گرانی و تورم خیال کنند که اگر آمریکا را این دلت فشار بیاورد، مردم آزاد می‌شوند (مثل شهریور ۲۰). از آنجاکه گرفتاری‌های زندگی به مردم عادی اجازه نمی‌دهد که به مسائل عیقیت نگاه کنند، این وظیفه نیروهای روشنفکری سیاسی و احزاب است که نقش استعمال به طور کلی و نقش این دولتها امپریالیستی امروزی در مخالفت و ممانعت از رشد و ترقی و آزادی ملت ایران یا یک ملت دیگر را برای مردم بازگو کنند تا مردم هم نسبت به این امور حسابت پیدا کنند. الان متأسفانه مردم مانیست به این امور حسابت ندارند. یک کسی ممکن است از درد سرش بنالد، این طبیب است که می‌فهمد علتها و ریشه‌های این درد چیست. درد سر یک علامت بیماری است، عین بیماری نیست. طبیب است که تشخیص می‌دهد. نیروهای متفکر و سیاسی و نیروهای دلسوز مملکت هستند که تشخیص را می‌دهند. لذا آنها باید برای مردم موضوع را باز و آنها را آگاه کنند. عرض این است که اگر حاکمت ما جلوی دهن بنده را از این جهت که نسبت به خیلی از امور دولت و حکومت انتقاد کنم می‌بنند، از آن طرف للافاز آزادیم که درباره نقش و سهم سیاستهای آمریکا در خارجی وضع اقتصادی ایران، حرف بزنیم. این موجب می‌شود که مردم نسبت به

اجتناعی‌اند، هر یک از این افراد و مخالف به دلائل خاص خود وقتی وفع را بحرانی احساس می‌کنند، علاج را در بازار کردن فضای سیاسی و قبول مشارکت دیگر نیروهای عنوان می‌کنند. بر اساس این واقعیتها است که باید نسبت به پیرافت دهد آزادی پیشتر امیدوار بود. البته این امیدواری زمانی واقعی است که مردم بر روی خواستهای خود برای آزادی و مشارکت و حاکیت ملی پافشاری و اصرار ورزند. مثولیت شروع مبارزه و تأکید بر این هدفها بر عهده روش‌فکران و نیروهای سیاسی متوفی و آزادیخواه است. زیرا در حال حاضر برای بخش بزرگی از مردم مسئله اصلی همان حل مسئله نان و کابو و امنیت اقتصادی و غله بر ناراحتی‌ها و رنجهایی است که از این بابت می‌کنند. در حالی که مامن دائم سل این مشکلات و تگذگانها مؤکول به حل مسائل سیاسی جامعه است. اما چگونه باید این نکته را به همه مردم فهماند. اگر به رومتها بروید و از آزادی صحبت کنید برایشان نامفهوم است. در شهرها هم بسیاری از مردم در همین وضع آند. در اینجا وظیفه روش‌فکران چیست؟ آیا به این دلیل که مسائل سیاسی و در صدر آنها آزادی و دموکراسی اهمیت درجه. اول دارند باید نسبت به خواستهای مادی مردم بین اختنا بود؟ در این صورت چگونه می‌توان با تکرار سرفهایی که فقط روش‌فکران می‌فهمند با مردم پیوند برقرار کرد؟ و مردم را به صحته مبارزه و قبول مسؤولیت و مشارکت دعوت کرد. به نظر من لازم است که کار توضیحی را با طرح و تأکید بر خواستهای برق و ملموس عینی تقدیم کنند. چیزی که اکثریت مردم احساس و به طور روزمره آنها را لمس می‌کنند آغاز کرد. باید با مردم همدردی کرد. آنان در حال حاضر از قدر شدید، نالمنی اقتصادی در رنچ آند، از این که الیتی باسوه استفاده از قدرت و موقعیتها رثوت این‌ها گرد آورده‌اند و با قدرت خرید بالا هرچه بخواهند من خرند و تهیه می‌کنند و زندگی افسانه‌ای و اشرافی برای خود فراموش کرده‌اند. ناراضی‌اند. می‌بینید که در این پازدنه سال یک طبقه جدید اشرافی با تمرکز ترور و قدرت در دستهای خود تدریجاً جای طبقه حاکم پیشین را می‌گیرد، به طوری که اختلاف سطح زندگی و امکانات میان آنها و اکثریت مردم به مراتب عیقیقی ترا از دوران پیش از انقلاب است. جای تأسف و تعجب است که مسئولین دولتی این واقعیتها را می‌بینند و شاهد قدر و ملاکت نوده‌ها می‌شوند و باز هم تکرار می‌کنند که قوه خرید مردم خوب است و هر چیزی عرضه می‌شود فرآفروش می‌رسد. بگذریم که عدم امنیت اقتصادی حالتی روانی پدید آورده که به موجب آن هر کس سعی می‌کند چیزی را که امروز می‌تواند کمی ارزانتر از فرد با خرد همین امروز بیشتر بخرد. آیا درست است که این راملاک قوه خرید مردم فرار دهیم و حال آن که بعضی از مردم از فرط عسرت و تگذگش خودگشی می‌کنند؟ شدت و گستردگی قدر و اختلاف طبقاتی بین شبات بد دروان قبل از نهضت ملی ایران نیست. شد کاذب اقتصادی در دهه پنجماه که به موجب آن طبقه متوسط در ایران رشد کرد، فاصله طبقاتی میان محروم و تهیستان و اشراف را تا حدودی پر و مزایای اندکی نصیب کارگران و معروم‌مان جامعه کرد. مسائل ناشی از سلطه ابتداد و استعمار و خفتان و سرکوب و وابستگی باعث شد که در ادیات سیاسی و روش‌فکری این دوره تأکید اصلی روی آزادی و استقلال باشد تا عدالت اقتصادی. اما در دهه ۲۰ و ۳۰ تأکید پیشتر روی رنجهای اقتصادی و مسئله عدالت اقتصادی مردم و سوسیالیسم بود. اکنون دوباره باید به این مسائل اهیت پیشتر داده شود. باید به مردم فهماند که ریشه قدر در کجاست، ریشه تورم در کجاست، این واقعیتها باید تحلیل شوند، عوامل اقتصادی و سیاسی و نابسامانیها تینین شود تا آگاهی سیاسی مردم بالا برود. به نظر من دکتر مصدق هم همین راه را می‌کرد. مشکلات اقتصادی و سیاسی جامعه را ریشه‌یابی کرد و با استناد به واقعیهای ملموس منش آنها را در سلطه استعمار و این که دولتی در دولت به وجود آورده و حاکیت را تحت نفوذ گرفته است به مردم نشان داد. و چون مردم حضور عینی استعمار را در فعالیت شرکت نفت می‌دانند و همه جانم. P. B. به چشم می‌خورد، لذا فهم و قبول این رابطه دشوار نبود. امروز هم برای مردم دشوار نخواهد بود که رابطه میان مشکلات و گرفتاریهای خود و سیاستهای متکی به منافع طبقه دلال یا نادام کاری و بی‌لیاقتی مدیزان و متولان حکومت را درک کنند. یعنی ارتباط میان مسائل اقتصادی و سیاسی برای مردم بر عهده روش‌فکران است. علاوه بر آن باید روش کنند که چرا قدرت‌های این انتظامی اسی در تفصیف ایران و تکمیل روند ادغام این کشور در سیستم جهانی سلطه گرانه خود دارند و چه مخاطراتی از سوی سرمایه‌داری جهانی به ویژه آمریکا متوجه استقلال سیاسی و اقتصادی و احیاناً تأمیت ارضی کشود

یک ابورزیسون است و خیلی هم مبلغ برخورد دمکراتیک است. و باید به این مسایل ترجمه داشت.

آقای دکتر حبیب الله پیمان: بینیم چه امکانات عملی برای به دست آوردن آزادی وجود دارد. واقعیت‌های موجود را باید درست ارزیابی کرد تا گسترش قدرت بعثت‌های ذهنی شد. شرایط فعلی چند ویژگی دارد که باعث امیدواری مردم و نیروهای سیاسی در نزدیک شدن به خواستهایشان گردیده است. یکی این که ساکمیت سیاسی ایران به دلالی چند از سعادت بی فید و شرط قدرت‌های خارجی برخوردار نیست. یعنی شکافی در جبهه مقاومت در برابر آزادی به وجود آمده که باید مثبت ارزیابی شود. دوم این که ساختار سیاسی ایران هنوز تمکن کامل پیدا نکرده و قادر نیست سیاست واحد و منسجمی در مقابل با خواستهای ملتفقی و بر حق مردم پیش گیرد. یک علت آن است که حاکیت ابزار سلطه انصاری یک طبقه خاصی نیست. درست است که سرمایه‌داری تجاری در دلایل زیادی کسب حاکیت با آزادی گستره در ارکان سه گانه حاکیت به دست آورده است، ولی نیروهای اجتماعی دیگری هم هنوز در حاکیت خسوس دارند که با سلطه انصاری این طبقه مخالفند. به طوری که برخی از تعارضات و کشمکش‌های داخلی حاکیت را می‌توان به این چندگانگی درونی طبقه حاکم نسبت داد. از این زاویه هم می‌توان دید که چرا حاکیت در مخالفت با آزادی پیکارچه نیست و در مخالفت با خواستهای مردم وحدت نظر ندارد. به عبارت دیگر نظام موجود فاقد انسجام و بکارگیری کامل است. نظامی است در حال شکل گیری که فرم نهایی خود را به دست نیاورده است، هرچند خطوط اصلی ساختار آن روشن است. مطابق قوانین اجتماعی تازمانی که یک می‌سینی در حال شکل گیری است تأثیر ارادی نیروهای انسانی و اجتماعی در تحول و مسیر آن زیاد است. تازمانی که ساختار آن کامل و مثبت است می‌توان روی روند شکل گیری و سرنوشت آن تأثیر گذشت. این هم یک نقطه امید است. چهارمین واقعیتی که باید مدنظر باشد این که حاکیت خطراتی را در چند قدمی خود می‌بیند، با چونهایی رو به روست که تیجه سیاستهای خودش است. اکنون اوضاع را خطرناک و موقعیت خود را آسیب پذیر احساس می‌کند. این نگرانی اگر با فشار نیروهای مختلف، با هدف بایگیری شدن، همراه شود مضافع می‌گردد. احساس خطر از جانب برخی قدرت‌های خارج را هم اضافه کنید. مجموع این شرایط می‌تواند حاکیت را بنا به ماهیتش و ساختار طبقاتی اش و اداره به و اکنهاهی تند و خشن نماید. اگر اوضاع بدون تنشیهای تند و به آرامی پیش رود، هر دو واکنش متفاوت امکان پذیر و قابل انتظار است. یکی آنکه از ترس از دست دادن قدرت به خشونت متول شود، پیش خود فکر کند خطر خارجی که هست، بحران اقتصادی هم هست فشار نیروهای مختلف هم وجود دارد، بنابراین برای حفظ قدرت به باید خشونت به خرج داد و به سرکوب متول شد. اما احتمال بروز این واکنش ضعیف است. هر چند سرمایه‌داری تجاری و داخلی و نیروهای و اپس گرا متحده ووابسته به آن، ماهیتاگرایی به اعمال خشونت دارند، اما از آنها در شرایط کوتني نتایج کاربرد گستره و سیستماتیک این شیوه‌ها چندان روشن نیست، به عکس وضع را برای حاکیت از آنچه هست خطرناک تر می‌سازد، لذا احتمال قبول آن از سوی اکثریت نیروهای دست در کار حکومت ضعیف است. از این نکته غافل نیستند که خشونت و سرکوب، بحران اقتصادی را تشید می‌کند و قادریت‌های خارجی را بر فند آنها منتظر می‌سازد، یعنی اروپا و زبان هم روشهای آمریکا را برای مهار کردن ایران و تعدیل حاکیت می‌پذیرند. گذشته از این، نابسامانیهای داخلی رو به خامت می‌گذارند. نارضایتی‌ها تشدید و شورشیهای گسترده مردمی افزایش پیدا می‌کند و خطر فروپاشی و از دست دادن قدرت نزدیکتر می‌شود. از مجموعه شرایط و نحوه تعادل قوا و گرایش‌های درون حاکیت و آثار منفی درمان بخشی که بر واکنها خشن مترتب است، چنین برمنی آید که واکنش دوم یعنی نرم و عقب نشینی در برابر خواستهای مردم تا آنچا که حاکیت آنان را به کلی نهی نکند، بیشتر محتمل است. این هم نقطه مثبت دیگری است که نیروهای متوفی و آزادیخواه می‌توانند روی آن حساب باز کنند. واقعیت پنجم، افزایش روزافزون دامنه تابیل به گسترش آزادیها در میان بخشی از عناصر درون حاکیت است که با تفاوت‌های در انگیزه و ماهیت با خواسته آزادی و مشارکت از سوی نیروهای بیرون از حاکیت هسو و همزمان شده‌اند. بعضاً به این دلیل که با سلطه اجتماعی و سیاسی و انصاری سرمایه‌داری مختلفند و بعضاً به این دلیل که خطراتی را متوجه تسامیت ارضی و استقلال کشور می‌بینند و یا به هر حال چون طالب عدالت

است. باید بگوییم تردید نیست که مسأله کسب آزادی در درجه اول اهمیت قرار دارد، هر چند برای اکثریت مردم ضرورت حل مشکلات اقتصادی مقدم بر هرجیز دیگری است. آنان زیر فشار تگناهای اقتصادی، تورم و بیکاری و در نتیجه انواع محرومیتها، کمر خم کرده‌اند و لذا قل از هر چیز خواهان رهائی از این وضعیت ناگوار و رنج آورند. ولی اگر کمی به عوامل و ریشه‌های نابسامانیهای موجود بیندیشند، متوجه خواهند شد که بخش اعظم آنها مستقیم یا غیر مستقیم به ماهیت و کارکرد طبقه حاکم و سیاستهای حکومت مربوط می‌شود. حاکمیت و تسلط طبقه سرمایه‌داری تجارتی دلال در یک طرف و رشد گسترش یک واپرائی‌لاری ناتوان و مصرف کننده که بیماری فساد و اختلاس و رشوه‌خواری و ریخت و پاش، در میه جای آن نفوذ کرده است، اقتصاد وابسته و بیمار کشور را بیش از پیش به سوی اغحلال سوق داده است و در نتیجه حجم خلی بزرگتری از مردم و از جمله طبقه متوسط را نیز به زیر خط مرقر کشانیده است. آنچه اوضاع را به بن بست کشانده و راههای خروج از بحران را مسدود ساخته، این والقیت است که حاکمیت کلید ابزارها و امکانات والتعی و موثر انتقاد از نظام و تغیر مدیریتها و سیاستها و تعویض حاکمیت را از دسترس مردم خارج کرده است. بنابراین برغم آنکه بسیار از مردم از مؤولان حکومتی و سیستم اداره کشور سلب اعتماد و امید کرده‌اند ولی قادر نیستند برای اصلاح با تغیر آن قدم بردارند. به عبارت ساده‌تر شرایط سیاسی موجود، استبداد و اختناق حاکم اجازه نمی‌دهد تا مردم در جهت حذف عوامل و ریشه‌های نابسامانیها کاری انجام دهند. و در چارچوب ساختار سیاسی که به موجب آن مردم از اعمال حق حاکمیت خود بازداشت شده و تغیر مدیریت جامعه با روشهای دمکراتیک ناممکن گردیده و انتقاد صریح از عملکرد حکومت و بیان حقایق منوع و نیروهای روشنکر و توده‌های آگاه از فعالیت سیاسی محروم‌مند، کوشش برای اصلاح وضع اقتصادی و سیستم اداری و یا از بین بردن فقر و بیکاری و بی‌عدالتی و تعیین به نتیجه نمی‌رسد. در درجه اول باید ساختار سیاسی موجود اصلاح شود و خواست و اراده مردم به یک عامل تعیین کننده تبدیل گردد. یعنی نظام مردم سالاری برقرار شود و حاکمیت مطلقه فردی و سیستم بسته خد دموکراتیک کونی تغیر کند. تنها مردم‌اند که حق دارند درباره نحوه اصلاح نظام مدیریت کشور نظر بدهند و اقدام کنند. اما متأسفانه به دلیل فقدان آزادی و نقص حقوقی اساسی مردم وجود جو فشار و ارعاب، این حق عملاً از مردم سلب شده است. از این رو انجام هر اقدامی بهمنظور اصلاح ساختار سیاسی کشور یا از بین بردن فقر و بیکاری همه در گرو تحقق آزادی سیاسی در کشور است.

نکته مهم دیگر این است که روشنکران و نیروهای آزادیخواه باید در هر زمینه فعل و مبتکرانه عمل کنند. این حالت افعال و انتظار در میان برخی از روشنکران که نشسته‌اند به این امید که تغیراتی خود به خود رخ دهد و فضای سیاسی کشور باز شود و به آنها اجازه فعالیت و شارکت داده شود، نه مشکلی را حل می‌کند و نه شایسته روشنکران است. باز هم به روش دکتر مصدق نگاه کنیم. زمانی که وی از آثار شوم سلطه استعمار سخن گفت، «متظر نماند خود به خود معجزه‌ای رخ دهد، شخصاً قدم به میدان گذاشت و وارد مبارزه با استعمار و ارتیاج و استبداد داخلی شد. اگر استقلال و تمامیت ارضی ایران در خطر باشد نیروی روشنکری باید در این زمینه مبتکرانه و پیشگامانه علیه استعمار وارد عمل شود و مردم را به مقاومت دعوت کند و در مواجهه با مشکلات و نابسامانی‌های داخلی هم باید ابتکار عمل را در دست گیرد. مثال دیگر رهبران نهضت استقلال هند می‌باشند که دیدیم جگونه در هر زمینه ابتکار عمل را داشتند، و انگلستان را در موضوع تدافنی و عکس العمل فرار می‌دادند. حتی در مواجهه با جنگ جهانی دوم که اساساً به آنها ربطی نداشت، فعلانه و مثبت عکس العمل نشان داده، با شرکت در پیکار علیه فاشیسم، موقعیت خود را بعد از پایان جنگ در برابر انگلستان مستحکم ساخته، راه کسب استقلال کامل را هموار کردند. جنگ علیه فاشیسم بستری بود که در آن قدرت، موجودیت و حضور واقعی و مؤثر خود را در صحته عمل اجتماعی و سیاسی و نظامی به ثبوت رساندند و از آن پس انگلستان نمی‌توانست آنها را نادیده بگیرد. روشنکران ما نیز باید در اقداماتی که به سرنوشت جامعه مربوط می‌شود حضور فعال عینی پیدا کنند. قانون اساسی حقوقی را برای مردم به رسیدت شاخته است. ممکن است حکومت نخواهد به حقوق مردم احترام بگذارد مثلاً من تقاضای جواز انتشار نشریه کردم مخالفت شد. گفتند که به شما نمی‌دهیم.

آفای پیروز دواني: در طی صحبت‌های برخی از دولتان، از حرکت مردمی سخن گفته شد. در این رابطه باید

تاكيد کنم که امكان سازماندهی هر قدرت یک حرکت مردمی علی و گستره در فضایی که کاملاً به باشد بسیار ضعیف می‌باشد. جایی که مردم برترند حتی یک خواست حق طلبانه و اعتراضی کتبی را امضاء یا اعلامیه ایشان را نیروهای سیاسی را مطالعه و پخش کنند، در فضایی که در بسیاری از خانواده‌ها، پدر و مادرها از ترس ایجاد در در برای فرزندانشان از شرکت آنها در امور سیاسی یا حتی مطالعه کتب سیاسی جلوگیری می‌کنند، آنچاکه دانشجویان و کارمندان و کارگران از هراس اخراج از معیط تحصیل یا کار با از دست دادن برخی امیازات حاضر به شرکت در فعالیت‌های سیاسی یا صنفی مستقل نیستند، جایی که مردم به همه پیزی بی‌اعتماد باشد، امکان ارتباط نیروهای روشنکر و فعالان سیاسی با مردم است باشد، و گرایش به غیر سیاسی شدن در بین مردم و جوانان گستره شده باشد و مرد به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تمايل بسیار کمی نشان دهنده... از حرکت مردمی گستره و سالم و مؤثر و نیرومند نمی‌توان سخن گفت. ازین رو برداشن گام اول برای تأمین فضای باز سیاسی و اجتماعی، در راستای درهم شکستن

این جو را شکست. باید فضای ترس، یاس، نفرقه، بی اعتنادی مطلق، سوء ظن بیمارگونه، بی تحرکی و افعال را در هم شکست. در شرایط کوتني، برای همه فعالان سیاسی آزادیخواه، در هم شکستن چنین جو و فضای (که همیشه حاکمیتی استبدادی در گترش آن کوش و سهیم هستند)، یک وظیفه اساسی است.

علاوه بر این، وجود روحیه غیردموکراتیک و فرهنگ استبدادی و خودمحوری در میان پرسنل روشنکران سیاسی، از موانع جدی گترش فعالیت آنها می باشد. بسیاری از آنها ایدئولوژی و خطمنشی سیاسی را بدون تحقیق لازم و کافی و بدون داشتن دید باز و انتقادی پذیرفته و به آن خواه گرفته‌اند و با تعصب کوری که حقیقت مطلق را در اختیار همان ایدئولوژی می دانند، هر اندیشه دیگری را نفی و اصول مردم اعتماد خود را محدوده غیرقابل تقدیم دانند. از تفکر مستقل گزیرانند، ویشتراپ به دنبال «دستور» هستند. یشتراپ آن که با یک اتفاق منطقی و درک علمی و عقلی به یک باور مقدس اجتماعی رسیده باشد، با درک عاطفی سر و کار دارند. به اندیشه‌ای عشق و مهر می ورزند که آن را کم خوانده‌اند و خوب فرا نگرفته‌اند. قدرت غله بر دگماتیسم کور و کهنه پرستی راندارند علاوه بر آن در شرایط کوتني با توجه به پیامدهای منفی ناشی از نابسامانی‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی، وضعیت درهم ریخته فرهنگی، شکتهای سیاسی پیاوی، شرایط نابسامان طبقاتی و اجتماعی و محیط پرورشی، رشد انگیزه و کب قدرت سیاسی به مر بهایی... مختصات روحی و اخلاقی لازم و ضرور یک مبارزه سیاسی در میان بسیاری از روشنکران سیاسی وجود ندارد. رشک و حد مفرط نسبت به رقب، جاه طلبی، شهرت طلبی، سلططلی بیمارگونه، عصیت و خشم کور نسبت به منتقدان، کینه‌ورزی و انتقام‌جویی، بر جنبش سیاسی کشور تأثیر منفی گذاشته است. پرسنل این نیروها، بر علیه رقب با مخالف خود و به قصد طرد یا تابود ساختن آنها، از شوه‌های نادرست مانند بخش تهمت و افتراق، پاپوش دوزی و توطنه گری، ضربه زدن به حیثیت و اعتبار فردی و خانوادگی، ایجاد سوء ظن خصم‌ها و وجود دشمنی کور بهره می جویند و بی توجه به ضرورت‌های جنبش سیاسی و حفظ تحکیم مفاهیم مبارز، از ضربه خوردن رقب شادمان می گردند، به دنبال شکست و تار و مار آن هستند و نیروی خود را صرف ناتوان کردن و محدود ساختن فعالیت آن می کنند. در واقع اثبات خوبیش را در نفی دیگری می جویند و نه در ارائه یک عمل مؤثر اجتماعی و برخوردار سالم فردی از جانب خود برای آن عده از مبارزین که بخواهند براساس شیوه سالم، آن هم در محيط‌های آلوده به شیوه‌های غیراصولی و نادرست (که انزوی افراد به جای مبارزه علیه استبداد صرف نابودی رقب و بدnam سازی وی و کارشنکی در فعالیت‌های شود) عمل کنند، کار بسیار دشواری است. زیرا یا بد درک می شوند یا مورد سوء ظن قرار می گیرند و در روند فعالیت آنها کارشنکی و اخلاقی صورت می پذیرد. البته اینها از مصیت‌های مبارزه در محيط‌های راکد و عقب مانده و در جامعه‌ای است که انسان خصلت اجتماعی شدن یا اجتماعی بودن را درک نمی کند و نمی پذیرد و همچنان فردی می اندیشد و در هیچ واحد اجتماعی آن دمکراسی واقعی تمرین نشده و افراد به روحیه استبدادی و استبدادپروری در محیط خانواده و کار و تحصیل و جامعه خواه گرفته‌اند. مقابله با چنین فرهنگ سیاسی معیوف و عقب مانده‌ای، وظیفه تمام کانی است که می خواهند علیه استبداد، به هر شکل آن و در هر عرصه‌ای، مبارزه کنند. هم به این علت که این فرهنگ و روایات غیردموکراتیک مانعی جدی برای گترش و ارتقاء فعالیت آزادیخواهان است و کارآمی و اثربخشی مبارزه دمکراتیک را بسیار محدود می کند به هم به این علت که چنین فرهنگی مانعی جدی برای شرکت مردم در اداره امور جامعه و تقویت قدرت بسیج مردم و تأثیرگذاری بر جنبش سیاسی می باشد. در یک کلام، دگرگونی مثبت و سالم در فرهنگ سیاسی مبارزین دمکرات، گامی ضروری برای تداوم کیفی والریشی مبارزه سیاسی دمکراتیک کشور می باشد. در عین حال باید تأکید کنم که تجربه تاریخی ثابت کرده است که مشی صحیح سیاسی تها زمانی قادر به پیروزی می باشد که پشتونه وسیع توده‌ها را کسب نماید. حضور فعال نیروهای روشنگر و سیاسی در زندگی و کار و پیکار مردم، برای درک خواستها و نیازها و روایات آنها، بالا بردن یعنی سیاسی توده‌ها، بسیج آنها برای خواسته‌ایشان و هدایت و ارتقاء مبارزات آنها ضروری است. نمی توان تتها به حرکت محدود یک قشر زوشنکر خاص و یا انتشار چند نامه سرگذشده یا درخواستهای جمعی یا اعلامیه‌ای که پیزد توده‌ای وسیع ندارند تکیه کرد. این خواستها و شعارهای

بی هراس و ترس از سرکوب در بین مردم، جلب اشاره هرچه و سیمتری از مردم و جوانان به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی، ضربه زدن به جو بی اعتنادی و بی اطمینانی و سوء ظن و بدینهای موجود در میان روشنکران و مردم، از بین مردن روحیه یاس و دلبردگی و افعال در بین مردم و روشنکران، ایجاد امکان برای تقابل اندیشه‌ها و تفکرات گرناگون و ارتقاء آنگاهی نیروهای سیاسی و مردم، مقابله با شنت آرا و هرآنکه ذکری و بحران اخلاقی موجود در میان اقشاری از روشنکران، تقویت ارتباط نیروهای سیاسی با توده‌های مردم، و کوتاه ساختن دوران رکود در جامعه، فضورت دارد. باید شرایطی به وجود آید که مشارکت کلیه افراد جامعه در سرنوشت میهن و اداره امور اجتماع خود، از طرق مختلف، از راه گفتمار، نوشتار، فعالیت صنفی، فعالیت حزبی، انتخاب نمایندگان واقعی خود برای تغییر حاکمیت، ... امکان پذیر شود و هیچ مقام و نهادی تواند حق مشارکت سیاسی را از فردی سلب کند. هر فردی باید از هر امکانی و از هر فضایی برای شرکت در امور سیاسی و اجتماعی میهن خود بهره جوید و بر علیه بی عدالتی‌ها و استبداد اعتراف نماید. حتی مخالفت با حاکمیت باید نه از روی بی تفاوتی، زدگی سیاسی و دلبردگی بلکه با درک صحیح از اوضاع، آنگاهانه، جدی. پیگرانه و فعالانه باشد. تهبا از این طریق می توان حركه‌های اعترافی جمعی منجم و متعدد بر علیه سرکوب حقوق دمکراتیک مردم و آزادیهای سیاسی در جامعه را شکل بخشد. اشاره مختلف مردم به اشکال متفاوتی و در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... می تواند خواستهای خود را مطرح و برای تحقق آنها لاش کنند. ارسال نامه‌های شکرایه و دادخواهانه، درخواستهای کتبی، جمع آوری امضاء برای خواستهای سیاسی با صنفی، انتشار نامه‌های سرگذشده اعترافی و افشاگرانه، برگزاری مراسم و اجرای سخنرانیها و انجام مصائب‌ها، انتشار جزوایت حاوی اخبار اعترافات مردم و موارد نفس حقوق بشر در جامعه به همراه تحلیلهای سیاسی روز با اراله رهمندی‌های واقع بینانه و عملی، مراجعة دسته جمعی با انفرادی به مقامات و نهادهای گوناگون، تحقیق، دست از کار کشیدن، راهی‌سیاسی اعترافی، از اقدامات مؤثر و اشکال متنوع حرکات اعترافی مردم می باشد. هیچ یک از این اشکال مبارزه را نمی توان مطلقاً رد کرد یا به طور مطلق آنها را پذیرفت. بلکه باید دید هر یک از این اقدامات تا چه حد در خدمت به جنبش دمکراتیک میهن تأثیر دارد. به عنوان مثال وقتی صحبت از ارسال نامه به مقامات مسئول کشور می شود، نمی توان گفت که نفس چنین کاری اصولاً خطلا است، بلکه هدف و انگیزه ارسال این نامه‌ها و نیز مضمون نامه‌ها و درخواستها است که نشان می دهد این کار یک نوع الناس و تناست با نویسنده‌گان و اعضاء کنندگان نامه‌ها به دنبال سازش با استبداد و زیر پا گذاشتن حقوق مردم هستد یا بر عکس عملی اشناگر استبداد می باشد که در عین حال خواستهای دمکراتیک مردم را یاف و نحق آنها را پیگرانه خواستار است. اینها اشکال و شیوه‌های متنوع مبارزه می باشند. متأسفانه نه فقط در اشاره وسیعی از مردم بلکه حتی در طیف گسترده‌ای از فعالان سیاسی گذشته و مدعاون امروزی، بی تحرکی و افعال به چشم می خورد. برخی به واسطه جو رب و وحشت و سرکوب فیزیکی خشن دگراندیشان و نیروهای اپوزیسیون که توسط حاکمیت صورت پذیرفته است، برخی به دلیل زده‌گی از مسایل سیاسی و مشاهده ناساده ایها و نادرستی‌ها و خیانتهایی که حتی از جانب دولت‌نشان صورت گرفته، برخی به دلیل آنکه بسیاری از فرمتهای امکانات و موقعیتهای تحریصی و شغلی مناسب را به خاطر شرکت در فعالیتهای سیاسی از دست داده‌اند، برخی به دلیل غرق شدن در مشکلات علیم اقتصادی جامعه و مضلالات خانوادگی، و متأسفانه برخی هم به دلیل بی اعتمادی بیمارگونه که با انتکا به نظریه توطه هبته در پشت هر فرد و نیرو یا هر حركتی به دنبال عامل حکومتی یا مأمور نهادهای امنیتی و اطلاعاتی می گردند، ... به فعالیت سیاسی جلب نمی شوند. این از پیامدهای دوران شکست و بحران سیاسی و اندیشه‌ای موجود درون جنبش دمکراتیک میهن، از نتایج سرکوب فیزیکی و روحی خشن، از پیامدهای بحران فرهنگی و اخلاقی موجود در جامعه است که به باورها، اعتنادات، روایات و تنبیلات، اعتصابها، و ارزشها انسانی بسیاری از روشنکران و فعالان سیاسی کشون. ضربه جدی وارد آمده است. این وضع باعث خشنودی حکومت استبدادی و نهادهای اسلام‌اعانی و امنیتی حکومتی می شود و آنها در جهت تداوم و تشدید این وضع تدایری می سنجند و به مورد اجرامی گذارند. می توان و باید

آن، قانون اساسی دگرگونی یافته به رفراندوم عمومی گذاشته شود گام برداشت. و نتیجه این همه برسی که با رأی آزاد مردم مشخص می شود باید مورد پذیرش همه نیروهای سیاسی کشور قرار گیرد. بدین گونه انتخابات آزاد برای تغییر زمامداران گام اولیه و اساسی برای طرد اصول و موازن غیرdemکراتیک و مغایر با حاکمیت واقعی مردم از حکومت و در نتیجه دگرگونی بنیادین حکومتهای توتالیتاری با انکاه به روشهای مالت آمیز و از طبق مراجمه به رأی آزادانه مردم می باشد. این یک خطمشی سیاسی تخیلی نیست. بلکه یک مبارزه سیاسی سالم دراز مدت و کم تلفاتی است که با در نظر داشت و ضمیت حاکمیت، قدرت اپوزیسیون، روحیات و آمادگی تودهها، فشارهای خارجی، چگونگی گستره گی اعتراضات مردم، و عوامل متعدد دیگر، تلاش می کند تا در مرحله به هم پیوسته جنبش عمومی مردم، به مهمترین نقطه از ساختار سیاسی -ایدئولوژیکی حکومت دینی ضربه زده و موجب تضعیف هرچه یشتر استبداد حاکم و نسلیم هرچه بیشتر آن به خواستهای اساسی مردم شود. و این عمل در تداوم خود به تغییر و دگرگونی بنیادین در مجموعه نظام حکومتی منجر می شود.

در رابطه با مبارزه سیاسی علنی -قانونی و جایگاه آن در روند جنبش عمومی demکراتیک میهن باید تأکید نایابی که در شرایط کنونی می توان و باید یک مبارزه سیاسی علنی -قانونی برای ایجاد فضای باز سیاسی در کشور را تداوم بخشید. باید از امکانات علنی و قانونی مبارزه برای تبلیغ و ترویج آرمانهای demکراتیک، ارتباط هر چه وسیعت با مردم، ارقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم، ایجاد شکلها و سازمانهای سیاسی و صنفی demکراتیک مستقل، افشاء موارد تقض حقوق و آزادیهای demکراتیک در جامعه برای مردم، انتشار نظرات و دیدگاههای سیاسی و اجتماعی خود در میان مردم، هدایت اعتراضات مردم به سمت صحیح و ارتقاء سطح مبارزانی آنها در جهت تحقق خواستهای demکراتیک، ایجاد ارتباط میان نیروهای آزاداندیش، جلب هر چه یشتر مردم به مشارکت سیاسی در جامعه، اسناده کرد. از آنجاکه اولاً قانون اساسی دارای تقاضیں جدی است و بسیاری از اصول آن (بوزیر در رابطه با نوع و شکل حاکمیت و رابطه آن با مردم) با اصل حاکمیت واقعی مردم مغایرت آشکار دارد. ثانیاً برخی از مقاصید موجود در قانون اساسی، هنوز به طور دقیق تعریف نشده‌اند که موجبات تقض حقوق انسانی را فراهم می‌سازد (مانند مقاصید زندانی سیاسی -توطنه علیه امنیت نظام -اعتلاء در مبانی اسلام) ثالثاً حاکمیت نه فقط حقوق اساسی و demکراتیک بشر مصروف در اعلاییه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بلکه حتی حقوق ملت مصروف در قانون اساسی را رعایت نمی‌کند. رابعماً نه تنها احزاب سیاسی بلکه سازمانهای صنفی demکراتیک مستقل امکان حضور در جامعه را ندارند و امکان ارتباط سازمانهای علنی با تودهها بسیار ضعیف می‌باشد - لذا صرفاً و تنها از طریق مبارزه علنی -قانونی و با مطلق کردن این شیوه مبارزه نمی توان به هدف برقراری demکراتیک در کشور دست بافت. بنکه من اعتناد دارم که هنر نزع فعالیت سیاسی مالت آمیز که موجب تقویت ارتباط و برقراری گفتگو و ایجاد تفاهم میان نیروهای آزادیهای demکراتیک و ایجاد و تعکیم اتحاد عمل میان آنها شود، یا امکانی فراهم آورده تا این نیروها بتوانند نظرات و برنامه‌های خود را به میان افشار مختلف آن ببرند و نیز ارتباط دائمی و پویا و زنده و محکم آنها با توده مردم را برقرار سازد، سبب افزایش قدرت تشکیلاتی و انسجام بیشتر آنها شود، اعتبار این نیروها در سطح جامعه را افزایش دهد و تاب قوای از لحاظ کمی و کیفی به سود نیروهای آزادیخواه تبیت و تعکیم نماید، باید به مرحله عمل درآید. آنجاکه یک حاکمیت تمامی یا بخش مهمی از اهرمها و کانالهای مبارزه سیاسی علنی با قانون را ازین بین برد و اعتراضات مردم را سرکوب کند، و آنجاکه حاکمیتی که باید مجری قانون باشد خود ناقص اصلی قانون شود، و آنجاکه مدحیان پاسداری از حقوق قانونی ملت به آشکارترین و خشن‌ترین شکل ممکن حقوق ملتی را تقض کنند، دیگر نمی توان و نباید دست مردم و نیروهای آزاداندیش را در دفع از حقوق و خواستها و آزادیهای اساسی خودشان بست و آنها را مقید کرد تا در یک چارچوب تعیین شده از جانب حاکمیت یا تنها به شکل علنی و یا قانونی مطابق همان حاکمیت فعالیت کند. هیچ شکلی از فعالیت سیاسی را باید مطلق یا نهی کرد. ولی تلقیق اشکال متنوع مبارزه سیاسی در راستای تقویت جنبش demکراتیک میهن ضروری است. در اینجا لازم است تأکید نایابی که به اعتقاد من مناسب‌ترین، بهترین و مطلوب‌ترین شیوه مبارزه

demکراتیک باید در میان توده‌های مردم بروند و آنگاه به یک قدرت مادی تبدیل شوند. زمانی که ارتباط ارگانیک و زنده با توده‌ها وجود نداشته باشد، جلب مردم به مشارکت سیاسی، بسیج آنها برای تحقیق خواستهای اساسی خود و هدایت مبارزات آنها امکان پذیر نیست. برای افزایش قدرت مادی و هدایت و ارتقاء مبارزه مردم، باید به فعالیتهای اجتماعی - توده‌ای گسترده روی آورد. هدف از کار توده‌ای، عبارتست از ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی توده‌ها و بالا بردن سطح فرهنگ آنها - ارتقاء درک آنها از demکراسی و اهمیت و ضرورت تأیین demکراسی در جامعه و تشویق روحیه و فرهنگ demکراتیک مردم - ثبت اعتقاد والیع به حقوق انسانی و احترام به شان و مقام انسانی و ضرورت رعایت واقعی آن در زندگی روزمره در میان مردم - ارتقاء شناخت و درک اینها از روحیات و تفکرات و خواستهای نیازهای مردم و تشخیص صحیح اوضاع و شرایط جامعه - فراگیری اداره امور اجتماعی - سنجش میزان صحت برنامه و شعارهای خود - کسب و انتقال تجارب - افزایش دامنه اطلاعات و اخبار از مسائل جامعه و حرکات اعتراضی مردم - افزایش توان بیج و رهبری توده‌ها در روند زندگی و کار روزمره و هیئت‌گشی با توده‌ها - ایجاد و تعمیم و گسترش ارتباط پویا و زنده با توده‌ها در هر محیطی از کار و زندگی و تحصیل و معیظهای آموزشی و فرهنگی و هنری و ورزشی و ادبی و تفریحی سرگرمی، ... که توده‌ها حضور دارند.

در رابطه با قانون اساسی فعلی کشور و مسئله مبارزه سیاسی علنی -قانونی و اشکال دیگر مبارزه صحبتهایی صورت پذیرفت که تمایل دارم نظر خود را در رابطه با این مسائل ارائه دهم. در رابطه با قانون اساسی باید تأکید نایابی که بسیاری از اصول پایه‌ای قانون اساسی کشور با اصل حاکمیت مردم تنافض جدی و آتشی ناپذیر دارد. این قانون اساسی خواستهای demکراتیک مردم را به طور کامل و پیگیر تأمین نمی‌کند. demکراسی کامل و پیگیر خواهان آن است که از جمله: اصل حاکمیت ملت بدون هیچ قید و شرطی آنهم از طریق انتخابات آزاد و با انکاه به رأی آزادانه و دواطلبانه مردم و بدون دخالت و اعمال نظر هیچ مقام و نهادی تأمین گردد - دین از حکومت جدا باشد - حق برابر همه مردم صرف نظر از اعتنادات مذهبی و سیاسی تأمین شود - حق اعتناب به رسیت شناخته شود - حقوق برابر زنان با مردان در همه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و خانوادگی تأمین شود و کلیه محدودیتهای غیر انسانی علیه زنان لغو گردد - جامعه کامل باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحقیق یابد - آزادی بدون قید و شرط عقیده، بیان، فلم، مطبوعات و آزادی تشکیل راهپیمایی‌ها و اجتماعات و آزادی بدون قید و شرط فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای صنفی مستقل تأمین شود - بازداری شدن افراد به اتهام سیاسی و عقیدتی ممنوع شود. اما قانون اساسی کشور ما فاقد چنین خواستهای demکراتیکی است. تکیه به اجزای این قانون اساسی به عنوان یک شعار استراتژیکی یک حرکت demکراتیک پیگیر نیست و خطای می‌باشد. باید در یک مبارزه سیاسی، موارد غیر demکراتیک این قانون را به مردم توضیح داد، خواستار دگرگونی قانون اساسی کنونی، حدف کلیه اصول غیرdemکراتیک و ناقص حقوق مردم از آن، و تدوین قانون اساسی demکراتیک شد. تغییر قانون اساسی در کشورهای استبدادی و با توجه به عدم وجود پایگاه قوی اپوزیسیون در میان مردم و عدم غایبت گسترده سیاسی توده‌ها، در گام اول از راه انتخابات آزاد برای تأمین حق مردم در واگذاری حکومت به عناصر و شخصیتها و نیروهای سیاسی موردن اطمینان و علاقه خود، امکان پذیر است. در واقع برگزاری انتخابات والعا آزاد با پیش شرط تأمین بدون قید و شرط کلیه حقوق demکراتیک و آزادیهای اساسی مردم، خود به این معنی است که آن اصول غیرdemکراتیک قانونی اساسی و هر قانون و بخششانهایی که آزادیهای بودن قید و شرط عقیده و بیان و فلم و مطبوعات و فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای صنفی و فرهنگی و آزادی اجتماعات و حق شرکت آزادانه و بدون قید و شرط همه افراد جامعه را در امر کاندید شدن و کاندید کردن در انتخابات نهی می‌کند، ... حتی اگر رسماً لغو گردد، عملاً به کنار گذاشده و نادیده گرفته شود و در عمل اجرا نشود و به همراه آن سلطه استبداد دینی علala از اعمال قدرت حاکمیت طرد می‌شود و پس از تغییر زمامداران و انتقال حاکمیت به عناصر و نیروهای demکراتیک، شرایط اولیه برای دگرگونی قانون اساسی و حذف و طرد اصول غیرdemکراتیک از آن به وجود می‌آید. با تأمین پیش شرط‌های ضرور دیگر می‌توان به سمت برگزاری یک همه برسی آزاد و demکراتیک که در

زندانی ممنوع است، تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها آزاد است، آزادی فعالیت احزاب و جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی باید تأمین شود.

بدین ترتیب مشخص است که در شرایط کنونی، به عنوان اولین گام مرحله‌ای و تاکتیکی، تأمین حاکیت قانون اساسی و رعایت حقوق ملت مصروفه در قانون، تا حدودی شرایط مناسب برای مشارکت نسبی سیاسی و اجتماعی مردم در تعیین سرنوشت کشور به وجود می‌آید. این شماری است که در لحظه مشخص کنونی و با توجه به شرایط مشخص سیاسی و اجتماعی، بیش از هر چیز به مرفقیت آنی استراتژیک ممکن می‌کند. هدف این تاکتیک، تضییع حکومت مطلقه فردی، تحکیم حاکیت قانون به جای حاکیت هرج و مرچ، باز شدن هرچه بیشتر فضای سیاسی و اجتماعی، رعایت بخشی از حقوق ملت می‌باشد. نفی چنین شماره‌ای تاکتیکی، بی‌بها شمردن انواع فعالیت‌هایی است که به شکلی از اشکال می‌توانند مارا به مرحله تحقیق شعار استراتژیک نزدیک کنند و در واقع مبارزه نکردن به بناهه مبارزه جهشی کردن است. در حالیکه نیروهای آزاداندیش نباید به صرف تقابلات ذهنی و مطابق با آرزوهای و هوشهای افراد خطمشی تعین کنند، بلکه باید با واقع پیش راههای مهم در راستای پیشرفت به سوی مقصود استراتژیک را بشناسند و در آن مسیر گام بردارند تا بتوانند از کوتاه‌ترین راه و با سرعت‌ترین آهنگ، جنبش دمکراتیک را به هدف رسانند. مبارزه در راه ایجاد فضای باز سیاسی و نیز تأمین حقوق قانونی ملت، مبارزه در عرصه‌های گونگونی را شامل می‌شود که عده‌ترین آنها عبارت از: مبارزه در راه آزادی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای صنفی و اجتماعی - مبارزه برای آزادی عقیده و بیان و قلم و مطبوعات - مبارزه برای لغو شکنجه - مبارزه برای زندانیان سیاسی و عقیدتی - مبارزه برای آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی و عقیدتی و لغو کلیه محدودیتها و ممنوعیتها که برای شرکت آنها در اداره امور جامعه، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، یاداًه تحصیل یا کسب شغل مناسب و... وجود دارد - مبارزه برای بازگشت کلیه پناهندگان سیاسی و اجتماعی از خارج به داخل بدون اعمال هیچگونه محدودیت و فشاری علیه آنها - مبارزه برای علی بودن محاکمات در دادگاه‌های صالح منطبق با قانون اساسی با وجود وکیل مدافعانه و هیأت منصفه - مبارزه برای رفع محدودیتها و فشارهای غیر انسانی علیه زنان و رعایت حقوق انسانی و برابر آنها با مردان - مبارزه برای تأمین خواستها و احقوق جوانان. در این میدان مبارزه گسترده اجتماعی، مبارزه در راه تأمین فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی و اجتماعی نقش اصلی تری دارد و دیگر مبارزات به این مبارزه بستگی کامل دارند. موقعیت در این مبارزه می‌تواند راه را برای موقوفیت‌های بعدی در جهت تأمین آزادیهای دمکراتیک در کشور هموار سازد. بدون وجود آزادی احزاب سیاسی نسی توان از دمکراسی، آزادی سیاسی، حقوق دمکراتیک، امنیت سیاسی و قضایی، انتخابات آزاد، حکومت فراگیر ملی سخن گفت. شاخص اصلی دمکراسی و آزادیهای سیاسی در جامعه، همان آزادی احزاب سیاسی است. از این رو مبارزه برای آزادی فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی وظیفه مبرم سیاسی روز نیروهای آزاداندیش می‌باشد.

در اینجا می‌خواهیم در رابطه با وحدت کلیه نیروهای دگراندیش و آزادیخواه پیرامون خواستها و شمارهای مشخص تاکتیکی یا استراتژیکی سخن گوییم و تأکید نمایم تا زمانی که چنین وحدت عملی تأمین نشود و تا زمانی که مجموعه این نیروهای پراکنده تراوند امکانات و توان خود را روی هم بگذارند و شرایط را برای بسیج عمومی پیرامون تأمین دمکراسی در کشور فراهم سازند، نسی توان به موقعیت جنبش دمکراتیک مردم مین ایدی داشت. مبارزه برای تحقق آزادی و دمکراسی در کشور، به عنوان مبرم‌ترین و ضروری‌ترین نیاز جامعه، اساس جنبش ترقیخواهانه مردمی است. نیروهای دمکراتیک مستقل اپوزیسیون مینه بن متشکل و متحدوندند. کلیه نیروهای، احزاب، سازمانهای و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دمکراتیک و مستقل اپوزیسیون صرف‌نظر از یینش سیاسی، اعتقاد ایدئولوژیکی، پایگاه و موقعیت مطباقی و اجتماعی خود به شرط آنکه برنامه اتحاد عمل یا جبهه واحد را پذیرند، آن را تبلیغ و ترویج کنند، در راستای تحقق آن گام بردارند، مردم را در این جهت بسیج و هدایت و مبارزات دمکراتیک

نیروهای آزادیخواه کشور برای تحقق اهداف دمکراتیک خود، مبارزه‌ای مسلط آمیز با پرهیز از اعمال خشنونت کور و درگیری مسلحه است. به اعتقاد من مشی سیاسی صحیح بنتی است بر تقویت ارتباط با مردم، روشنگری و ارتقاء آگاهی مردم، ترویج ایده‌های دمکراتیک در جامعه، بسیج و تشكیل توده‌ها برای تحقق خواستها و مطالبات دمکراتیک و عدالت‌خواهانه، تلاش برای اتحاد همه نیروهای آزادیخواه و تقویت مبارزه همه جانبه آنها. مشی صحیح و خردمندانه سیاسی می‌طلبد که از جنبشها، اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات مسلط آمیز الشار مختلف مردم که برای تأمین حقوق و آزادیهای دمکراتیک در جامعه، علیه استبداد حاکم، در دفاع از منافع و خواستهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و صنفی خود، تأمین عدالت اجتماعی، در دفاع از صلح صورت پذیرد، با تمام نیرو و حمایت شود، اما از حرکتها و اقدام‌هایی که می‌تواند به گسترش تزوییم و ایجاد جنگ داخلی در کشور منجر گردد حیات نشود. همانگونه که اشاره شد قانون اساسی کشور تمام خواستهای دمکراتیک مردم را به طور کامل و پیگیر و قاطع مطرح نمی‌کند و بسیاری از اصول پایه‌ای آن با اصل حاکیت والعمر مردم تناقض جدی و آتشی تا پذیر دارد و از این رو تکیه به اجرای این قانون اساسی به عنوان یک شعار استراتژیکی یک حركت دمکراتیک پیگیر نیست و خطای می‌باشد. اما این قانون اصولی را نیز در بر دارد که با همه نواقص خود بر بسیاری از حقوق و آزادیهای اساسی ملت تأکید دارد ولی به دلیل وجود استبداد و عدم حاکیت قانون و وجود هرج و مرچ در حاکیت و جامعه، این اصول اجرا نمی‌شود. اجرای این اصول، گامی مهم در راستای باز شدن فضای سیاسی کشور می‌باشد. زیرا که شرایط نسبتاً مناسب برای نیروهای آزادیخواه فراهم می‌آورد تا با هر اسی کمتر، آزادی بیشتر و ابتکار عمل بهتر فعالیت کنند و از این شرایط و امکانات به عنوان یک سکوی پرش برای کسب دستاوردهای بیشتر و ایجاد فضای باز سیاسی استفاده کنند.بيشتر از این را نیز در بر دارد که با همه نواقص خود در برگیرنده حقوق و آزادیهای اساسی ملت صرحه در قانون اساسی می‌تواند از نخستین و بهترین و مؤثرترین الادامات تاکتیکی نیروهای سیاسی آزاداندیش باشد.

ابن خواست به این معنا است که: کلیه قوانین، آنین نامه‌ها و بخشنامه‌های مصوبه هر یک از سه قوای کشور یا هر نهاد دیگری که با قانون اساسی مغایرت دارد لغو گردد. کلیه نهادها و ارگانهایی مانند دادگاه اقلاب و دادگاه ویژه روحانیت که وجود آنها در قانون اساسی پیش‌بینی نشده است منحل شوند. همه افراد و نهادها خود را در برابر قانون و در مقابل مردم پاسخگو بدانند و برابری همه افراد مسئول و حتی رهبر در برابر قانون با تمامی شهروندان کشور تأمین شود. اصل ۱۴ قانون اساسی که تأکید بر رعایت حقوق غیرمسلمان در کشور دارد رعایت گردد. اصل ۶ قانون اساسی که اعلام می‌دارد امور کشور باید با انتکاه به آراء عمومی از راه انتخابات یا همه پرسی اداره شود، اجرا گردد. هر قانون و بخشنامه‌ای که اختبارات و قدرتی بر خلاف قانون اساسی به شورای نگهبان یا هر نهاد دیگری برای دخالت در امر انتخابات داده است لغو گردد. اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون اساسی که مربوط به تشکیل شوراهای منتخب مردم در روسنا، بخش، شهر، شهرستان و استان می‌باشد و تاکنون در هیچ جا به مرحله اجرا گذاشته نشده است، اجرا شود. اصول ۱۹ تا ۴۲ در فصل سوم قانون اساسی مربوط به حقوق ملت و نیز اصول ۱۶۵ تا ۱۶۷ در فصل پایانی اساسی، بدون هیچگونه قید و شرطی اجرا شود، به موجب این اصول همه افراد ملت مقابله قانون برابر خواهند بود، مردم ایران صرف‌نظر از قوم و قبیله، رنگ، نژاد، زبان باید از حقوق مساوی در جامعه برخوردار گردد، حیثیت و جان و مال و مسکن و شغل افراد از تعرضاً غیر مسئولانه مصون است، دخالت در امور داخلی و زندگی خصوصی افراد و بازرسی و کنترل غیرقانونی مکاتبات و مکالمات تلفنی و مخابرات شهروندان ممنوع است و امنیت شخصی افراد باید تأمین شود، تغییش عقاید و سانسور ممنوع است، آزادی عقیده و بیان و قلم و مطبوعات باید تأمین شود، بازداشت‌های غیرقانونی و خودسرانه و اعمال شکنجه‌های جسمی و روحی علیه متهم برای کسب اعتراف یا افراط ممنوع است، برای هر متهم حق برخورداری از دادگاه علی و مستقل و بین طرف و نیز حق انتخاب آزادانه و کلیل مدافعانه و کمیونه تضمین شده است، جرایم مطبوعاتی و سیاسی باید به صورت علی و در حضور هیات منصفه برگزار شوند، احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی باشند، اصل برائت رعایت گردد، هر عمل مغایر باشان و حیثیت و اعتبار انسانی بر علیه متهم و

آنها را سازماندهی کنند و نیز به شرط آنکه در جهت برقراری تعاون و همکاری با دولتهای خارجی و بر خدمت استقلال و منافع ملی و مصالح مردم و وحدت و تمایلات ارضی کشور فعالیت و اقدامی نکنند، می‌توانند در این جهه واحد شرکت جوید. نمی‌توان به دلخواه شخصی یا تمایلات گروهی و انگیزه‌های سازمانی، از ورود نیرو، سازمان یا شخصی به این جبهه خودداری کرد بلکه در واقع این «برنامه» جبهه است که مزبنده ایجاد می‌کند و برای ورود عناصر غیردموکراتیک و سرکوبگر، خدمت ملی و استقلال شکن به این جبهه مانع ایجاد می‌کند. این برنامه جبهه است که ترکیب آن را مشخص می‌کند و در روند جذب یا حذف نیرویی، به جز برname جبهه، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند و نایاب ملاک قرار گیرد. هر نیروی مستقل و دموکراتیک اپوزیسیون که در این جبهه فراگیر دموکراتیک شرکت می‌جوید، حق دارد که ضمن تأکید بر هویت و صفت مستقل خود، از ناپیگیریهای سیاسی و دیدگاههای نادرست دیگر متحده انتقاد نماید تا ضمن تلاش برای حفظ و تحکیم و گسترش صفوتف جنبش دموکراتیک، مزبنده میان نیروهای شرکت کننده در این جبهه دقیق تر و مناسبات سالم و دموکراتیک و برابر حقوق میان آنها برقرار شود. به ویژه برای نیروهای چه میهن مبارکات این مسئله اهمیت بسیار مهمی دارد. تجربه ثابت کرده است که بی تووجه به این اصول، هم اتحاد را شکننده خواهد کرد و هم نیروی چه را به مجریان سیاستهای دیگران تبدیل می‌کند و در نتیجه به اعتبار آنها ضربه می‌خورد و در نزد مردم و دیگر نیروهای سیاسی میهن بی ارزش جلوه می‌کند. ایده‌آلترین حالت آن است که در آغاز عده‌ترین نیروهای چه میهن بتوانند بر اساس اهداف استراتژیکی یا تاکتیکی شخص در یک جبهه واحد گرد هم آیند و سپس به عنوان یک گردان مستقل در اتحاد دموکراتیک فراگیر با دیگر نیروهای غیر چه در جامعه شرکت جویند. اما در شرایط کنونی تشتت و تفرقه شدید میان نیروهای چه حاکم است و رهبران این سازمانها عدتاً با انگیزه‌های شخصی و رقابتی در اختلافات شدید با یکدیگر غرق شده‌اند، و اکثریت این نیروها در مرحله‌ای جدی از بحران سیاسی و سازمانی و این‌تلویکی قرار دارند و قادر به آن نیستند که بر اساس برنامه هویتی مستقل متحده شوند، و همچنین تحرک و فعالیت گسترده از جانب این نیروها در میان مردم دیده نمی‌شود. در چنین شرایطی با توجه به نیاز ضروری جامعه به دموکراسی و نیز ضرورت تداوم مبارزه تعطیل ناشدنی برای دموکراسی و نیز ضرورت تأمین اتحاد گسترده نیروهای دموکراتیک جامعه برای دستیابی به آزادی، ... به هیچ وجه نایاب تشکیل اتحاد فراگیر دموکراتیک یا شرکت در چنین اتحادی را مشروط و موكول به تشکیل اتحاد چه کرد. البته نیرویهای چه نایاب لحظه‌ای از تلاش برای تأمین اتحاد پایدار میان خود دست بردارند بلکه این نیروها می‌توانند همدیگر را در روند مبارزه دموکراتیک عمومی پیدا کنند، توانایی‌ها و ظرفیتهای یکدیگر را بشناسند، اعتماد و اطمینان نسبت به یکدیگر را تحکیم بخشند، همکاری‌های در این یا آن زمینه میان خود را شکل دهند، و سپس اتحاد عمل و وحدت ارگانیک میان خود را به وجود آورند و پایدار گردانند.

در شرایط کنونی به دلیل وجود پیشنهادهای ذهنی و بر اساس تحلیل‌هایی که واپس به دوران گذشته و کهنه است، امکان ایجاد وحدت ارگانیک و حتی در بسیاری موارد وحدت عمل میان نیروهای چه و نیروهای ملی - لیبرال ضعیف است. اما این نیروها در گام اول می‌توانند یک دیالوگ سالم و سازنده میان خود برقرار سازند، پیامون برنامه و خواستهای مشترک فعالیت بحث کنند تا به تفاهم برسند، اقدامات مشترک محدودی را با یکدیگر انجام دهند، در روند پرانتک اجتماعی ظرفیتها و توانایی‌ها و امکانات و نیروهای پشتازانه و مش و رفتار یکدیگر را بهتر بشناسند و در کنند، پتوانند به یکدیگر اعتماد و اطمینان کنند و به سوی هم جلب گردند. و با آشکارتر شدن پیش از پیش ضرورت وحدت عینیت تر و سازمان یافته‌تر، و با رشد فرهنگ ائتلاف سیاسی و غلبه بر پیش‌داوریهای ذهنی نادرست، آنگاه به سمت هماهنگی در برخی امور، و در مرحله بعدی به سوی وحدت عمل، و در یک روند فعالیت متحده دراز مدت به سمت وحدت ارگانیک و کاملی برای تحقق شعارهای روز تاکتیکی یا استراتژیکی گام بردارند. باید این نیروها به این درک بررسد که اولاً سرکوب و تصفیه هر یک از این نیروها در تضمیف مجموعه جنبش دموکراتیک میهن تأثیر جدی و قاطع دارد و از این رو دفاع از یکدیگر در مقابل سرکوب و اعمال فشارهای رسمی و غیررسمی و دفاع از آزادی فعالیت همدیگر موجب تقویت قوای مجموعه جنبش دموکراتیک و کسب دستاوردهای جدی در زمینه آزادی‌های

سیاسی در جامعه می‌شود. ثانیاً در شرایط فعلی اتحاد عمل نیروهای مستقل و دموکراتیک اپوزیسیون با یکدیگر و همچنین تقویت ارتباط منجم و ارگانیک آنها با توده‌ها، و افزایش قدرت بسیج گرانه و سازمانگرانه و آگاه کننده آنها می‌تواند مجموعه جنبش دموکراتیک را چنان قوی سازد که نه تنها استبداد تواند به سرکوب هیچیک از آنها بپردازد بلکه حتی مجموعه این نیروهای متعدد در شرایط مناسب و با وجود آنادگی توده‌ها، حاکمیت را واردار به عقب نشیش جدی و پذیرش برخی از خواستهای اساسی مردم کند.

سؤال سوم : آنای دوانی نکنند که آزادی احزاب سیاسی مبتنی‌ترین وظیفه روز است. حالا پرسش این است که ما ملتی هستیم که متأسفانه در طول تاریخ در یک فضای غیردموکراتیک زندگی کردیم. ترسیم دموکراسی را ندانیم، تحمل هم‌دیگر را ندانیم و مهمنم تراز مهنه این که آن تجربه تشکلهای صنفی و گروهی رده‌های ہائین اجتماعی را هم از سر نگذرانده‌ایم. حال این سوال مطرح است: که آیا در چنین شرایطی آزادی فعالیت سازمانهای صنفی بر آزادی فعالیت احزاب سیاسی اولویت دارد؟ در عین حال وزیر کشور سه مطلب یا داشت است که لازم است به آنها پاسخ دهد:

۱- وی گفته است، از آنجاکه مردم ایران خاطره خوبی از احزاب سیاسی ندارند لذا علاوه‌ای به تحریر و فعالیت حزبی ندارند.

۲- احزاب سبب تفرقه در جامعه می‌شوند.

۳- شیوه مهمنی‌ترین حزب است و لذالت ما بیانی به حزب ندارد. امیدواریم به این چهار سوال پاسخ بدید.

آفای دکتر ابراهیم یزدی: من قبل از این که به سوال شما جواب بدhem، مایل هست درباره بعضی از مسائل که عنوان شد نظری بدhem. وقتی که نهضت آزادی می‌گوید یک مبارزه سیاسی علیقی قانونی را دنبال می‌کند معنای دیگر کش این است که ما با براندازی نظام مخالفیم. باید به هر شکلی و به هر نحوی موضوعی را که عنوان می‌کیم، روشن نمائیم که ما با حاکمیت دعوای قدرت نداریم. مفهوم مبارزه سیاسی و قانونی علیقی و مفهوم تغیرات تدریجی معنایش این است که نمی‌خواهیم حاکمیت سرنگون شود تا ما جای او را بگیریم. بلکه منی خواهیم حاکمیت خود را اصلاح کند و معنا و مفهوم اصلاح حاکمیت هم این است که از همین قانون اساسی باید تمکن کند. در خواست و فشار برای اجرای قانون به این معنا نیست که قانون خالی از نقص است. هر قانون مصوب بشری نقص هایی دارد. قانون اساسی وحی منزل نیست. تمامی قوانین اساسی در یک مقطع تاریخی شکل می‌گیرند. قانون اساسی ملهم از آرمانهای ملت است در آن مقطعي که انقلاب می‌کند. ولی چون وحی منزل نیست و در اثر تجربه‌های تاریخی به یک جمعیتندی‌هایی می‌رسد، به قانون اساسی متم می‌شند. تمام قوانین اساسی دنیا متم دارند، زیرا قوانین اساسی در یک شرایط و پیزه‌ای از تاریخ سیاسی اجتماعی مملکت تنظیم می‌شوند. در فرایند عمل، این قانون به آزمون گذاشته می‌شود و یک جاهانی از آن را ممکن است بخواهند تکمیل یا قسمتی از آن را حذف بکنند. اما همین قانون اساسی فعلی به هر حال به هر شهروندی این حق را داده که اگر بازداشت شد بلاقالمه باید به او تهم اتهام شود و پرونده‌اش در طرف حداکثریست و چهار ساعت به دادگاه ارسال شود. همین قانون اساسی در اصل ۱۶۸ می‌گوید که محاکمات سیاسی و مطبوعاتی باید علیقی و با حضور هیأت منصفه باشد. ما می‌توانیم اینها را مطرح کنیم و اجرای آنها را بخواهیم، ولی این که در قانون اساسی نوافصی هم به نظر بعضی‌ها وجود داشته باشد. مطلب دوم این است که همانطور که گفته‌یم ما با براندازی نظام مخالف هستیم و معنای دیگر کش این است که ما با حاکمیت دعوای قدرت نداریم بلکه می‌خواهیم اینها را واردار کنیم تا در چارچوب قانون و بر خط مصالح ملی عمل کنند. معنای دیگر کش این است که اگر اینها به فرض آمدند نظریات مخالفین سیاسی در مورد برنامه‌ریزی، در مورد مسائل اتصادی را پذیرفتند و در نتیجه، یک میانهای معمول تر و بهتری را در پیش گرفتند و جامعه ثبات و آراثش پیش‌ریزی پذیرفتند، این به نفع نیروهای آزادی‌بخواه هم خواهد بود. حالا به مطلب دیگری می‌پردازم. این نوع به اصطلاح فرآیندهای سیاسی معمولاً زمانی به نتیجه می‌رسد. که در یک جایی طرفین، یعنی مبارزین سیاسی و حاکمیت به یک نقطه مشترکی برسند. و این اگر چه در مواردی عملی نشده است اماده

برخوردار باشد. و قانون اساسی ما این حق را به رسیدت شناخته است که هر چهار سال یکبار ملت، کل حکومت و حاکمیت را تغییر دهد. معنای این که انتخابات را هر چهار سال یکبار تجدید می‌کنند، هر چهار سال یکبار رئیس جمهور عوض می‌شود و هر چهار سال یکبار همه وکلای مجلس می‌توانند عوض شوند، این است که ملت این حق را دارد. یعنی ملت این حق را دارد که هر چهار سال یکبار ارزیابی کند و اگر از این دولت و این مجلس و این رئیس ناراضی هستند، تلاش کنند و حقشان را پیگیرند و آن کس را که فکر می‌کنند شایستگی دارد، انتخاب کنند. این امر یعنی تغییر پا اصلاح حکومت، آنهم در چارچوب قانون اساسی کشور.

برخی حاکمیت را با نظام جمهوری اسلامی برابر می‌گیرند، در حالی که نظام و حاکمیت دو مقوله کاملاً جدا از هم می‌باشدند، نظام جمهوری اسلامی به طبق قانون اساسی تعریف شده است و استمرار حقوقی و قانونی دارد، در حالی که حاکمیت بر طبق قانون اساسی لزوماً ثابت و دائمی نیست و می‌تواند با آراء مردم به طور کامل یا نسبی تغییر داده شود. نهضت آزادی ایران به آرمانهای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی وفادار است اما حساب عملکرد حاکمیت را از انقلاب و نظام جدا می‌کند. و صحبت من این است که در شرایط کنونی ما به عنوان یک عده از عناصر مسئول در این جامعه، برای این که بدایم چه کار می‌خواهیم بکنیم، اولین حرفان این است که با براندازی نظام مخالفیم. نهضت آزادی ایران به کرات در اعلامیه‌هایش گفته است که خواهان جایجایی حاکمیت از طریق انتخابات آزادی است که خود قانون اساسی آن را اجراه می‌دهد و براساس آن ملت می‌تواند هر چهار سال یک بار با انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری حاکمیت را به کلی تغییر دهد و البته تغییر حاکمیت به معنای تغییر نظام نیست. بنده هم با نظر برادرمان آقای مهندس سحابی موافق هستم که به همان نسبت که آزادی وجود دارد باید حرفان را بزنیم. آزادی‌های سیاسی از یک بعد و در یک نگرش دیگر، ارزش ایزیاری دارند. یعنی ما حرف برای زدن داریم و وقتی این ایزار را به دست می‌آوریم، می‌خواهیم با ملت حرف بزنیم. یکی از حرفهایمان این فضاد است. یکی از حرفهایمان این نسبت که آزادی به دست می‌آید باید حرفان را بزنیم. یکی از حرفهایمان این فضاد است. ماه می‌گوییم نهضت قانونی است و حرف شاعر قابوی است. در یک چنین شرایطی که می‌ینیم آمریکا به ایران فشارهای نازمی را می‌آورد. نهضت آزادی ایران به عنوان یک حزب اسلامی - ملی، به عنوان یک گروه سیاسی متوجه به منافع و مصالح و استقلال کشور بلا فاصله و اکتشاف شان می‌دهد. و به سیاست خصمانه آمریکا علیه ایران اعتراض می‌کند. این راما وظیفه ملی نهضت آزادی دانستم. برای این که اگر بخواهد مملکت باقی بماند، باید یکپارچگی ایران، تسامی ارضی آن حفظ شود. مادیت حکومت یک چیز است و تجزیه مملکت مطلب دیگری است. مام دایمی که چه پادشاهان خونخواری بر ایران حاکم بودند. مغول و تیمور به ایران حمله کردند و ایران را در کردنده، نیشابور را با خاک یکسان کردند. اما نیشابور امروز سر جایش است. اما اگر بخش‌هایی از مملکت جدا شود، معلوم نیست که برگشت آنها امکان پذیر باشد. استان سبزوار سر جایش است. اما اگر بخش‌هایی از مملکت جدا شود، معلوم نیست که برگشت آنها امکان پذیر باشد. هنگامی که پیاپی از یک طرف و ایستادگی در برابر توعله دشمنان علیه تسامی ارضی کشور، چگونه می‌توان مزینی کرد. هنگامی که پیگانه بخواهد تسامی ارضی را مخدوش بکند، مملکت ما را تجزیه نماید، آن جا ما باید در برابر پیگانه بایستیم، حتی اگر یک حکومت مستبدی مانند تیمور پا مفول بر ما حاکم باشد زیرا عمر استیاد با مستبد کوتاه است. اگر مملکت یکپارچگی اش حفظ شود مملکت می‌ماند و مستبد می‌رود، اما اگر قرار باشد که مملکت تجزیه شود معلوم نیست که پیزی برای ملت باقی بماند. الان این خطر جدی است. بعد از سدور اعلامیه اخیر نهضت در اعتراض به سیاستهای خصمانه آمریکا، یکی از خبرنگاران در مصاحبه خود عنوان کرد که اعلامیه اخیر نهضت خیلی ضم آمریکایی بود، در

نهضه موارد غیرمیکن نیست. در زمان مرسوم دکتر مصدق مبارزین ملی سعی کردند به شاه پنهانیاند که نفع و بات درازمدت سلطنت در این است که شاه سلطنت کند نه حکومت. اگر شاه در همان موقع می‌توانست مستقل از آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها عمل کند، تسلیم می‌شد. حتی مصدق تلاش کرد که با توجه به عقده‌هایی که شاه از دخالت و نقش انگلیسی‌ها در سلطنت پدرش و خودش داشتند شاه را به مبارزه ملی فدائیگلی‌سی جذب کند. اگر شاه نظر دکتر مصدق را می‌پذیرفت که سلطنت کند نه حکومت، می‌بینیم با شاه عربایی نداشتند و طبیعتاً بر طبق قانون اساسی عمل می‌شد. اما شاه توانست مستقل از فشارهای انگلیسی و آمریکا عمل کند و مصدق در این سیاست خود موفق نشد. اما در نقاط دیگر چنین تحولی صورت گرفته است. مثلاً در مالزی، پادشاه مالزی از تجربه انقلاب ایران در میگرفت و اصرار نکرد که تا آخر خط برود و زمانی برسد که بگوید من فریاد انقلاب شما مردم را شنیدم که دیگر خیلی دیر و اوضاع غیرقابل برگشت شده بود. پادشاه مالزی آشی ملی اعلام کرد و از همه نیروها دعوت کرد و راه را برای مشارکت همگانی در اداره امور کشور باز کرد. انور ابراهیم معاون نخست وزیر و وزیر اقتصاد کنونی مالزی از مبارزین سابقه دار مسلمان مالزی است که مدت‌ها زندان بود ولی با اعلام سیاست جدید پادشاه مالزی آزاد و به یک مقام دولتی برگزیده شد. هم پادشاه مالزی از خود انعطاف و مقاومت نشان داد و وقتی دید نسی تواند در برابر فشارهای داخلی مقاومت کند، تسلیم شد و هم نیروهای اپوزیسیون از خود درایت نشان دادند و معادله نیروها و تقابل را به جایی که بودن یا نبودن پیدا کردند و تفاوت کردند. به طوری که یک مبارز قدیمی از زندان بیرون آمد و شد وزیر اقتصاد و در این مقام کارهایی برای مالزی کرده است و می‌کند که بی‌سابقه است. در نیکاراگوئه، ساندیستها علی‌رغم جوانی شان به نظر من بسیار مدبرانه عمل کردند. ساندیست‌ها می‌توانستند با احساسات، در برابر فشار خارجی، کنترها و آمریکا نا آنچه بایستند که مملکت را به یک جنگ درازمدت بکشانند، جنگی که معلوم نبود در نهایت به نفع نیکاراگوئه باشد. اما آنها به انتخابات آزاد تسلیم شدند. درست است که در انتخابات شکست خوردند، اما به عنوان یک نیروی سیاسی قدرتمند در نیکاراگوئه باقی ماندند، به طوری که هنوز هم تعین‌کننده می‌باشدند. در حالی که اگر می‌خواستند سیاست مقاومت و جنگ را ادامه بدهند، از این می‌رفتند. هم وقوع این نوع حوادث غیرمیکن نیست. در کشور ما هم این امور امکان‌پذیر است. بخصوص بعد از پیروزی انقلاب و در شرایطی که عوایق و پی‌آمدی‌های یک انقلاب بزرگ تاریخی هنوز در جامعه زنده است، باید تأکید کرد که جایجایی مسالت آیین حکومت یک مسئله است و براندازی نظام مسئله دیگری است. نظام می‌تواند تغییر نکند اما حاکمیت تغییر نماید. دموکراسی و ثبات سیاسی در نهایت یعنی همین . تغییر مسالت آیین و قانونی حاکمیت یعنی همین . مثلاً اگر سوسیالیستها در فرانسه به قدرت برسند قانون اساسی را به هم نیزیند و رژیم را تغییر نمی‌دهند. بنابراین دو چیز باید از هم تفکیک شود: یکی حاکمیت کنونی و دیگری قانون اساسی . ما براندازی مخالف هستیم و معتقد به یک مبارزه سیاسی، قانونی و علمی برای تغییر حاکمیت یا اصلاح آن هستیم. همه بایستی برای نجات ایران وارد یک مبارزه سیاسی علی‌قانونی شوند. ما براندازی را بنا به دلایل متعددی رد می‌کنیم . براندازی بدون نیروی مسلحه امکان‌پذیر نیست و اگر هم تازه امکان‌پذیر باشد، هر قدرتی که با زور به دست پیاپی، با زور هم باید نگهداری شود. بنابراین ما از یک چاله در می‌آییم و به یک چاه بزرگی می‌افیم، بنابراین ما به تغییر و اصلاح تدریجی، از وضیعی که هست به سوی یک وضع مناسبتری در چارچوب همین قانون اعتقاد داریم. وقتی می‌خواهیم یک مبارزه قانونی بکنیم، باید بینیم در چارچوب همان قانون چه حقوقی داریم و آن را مطالبه کنیم. همین قانون اساسی به ملت ما اجازه می‌دهد هر چهارسال یکبار در سرنوشت خودشان دخالت کنند. قانون اساسی یک مبنای ملی و یک قرارداد اجتماعی بین مردم و حاکمیت است . ثبات سیاسی به این معنا هست که جایجایی قدرت در چارچوب نظام باید مسالت آیین صورت پذیرد و پیش شرطی این است که اصول قانون اجرا شود و مردم از آزادی

پاسخ وی گفت که زیرا خطر تهدیدات آمریکا (در مورد تجزیه ایران) بیش از هر زمان جدی است، بنابراین نمی شود در برای این خطرات جدی بی اعتباً بود. با مهندسی صحیح مبارزه سیاسی می توان به همان نسبت که آزادهای را به دست می آوریم، حرفهایسان را بزیم. آن اندازه که می توانیم، حرف حمقان را بزیم، اما محکم بزیم، قانونی بزیم، مبارزه و مقررات و قانونمندی مبارزات علی را رعایت کیم.

در رابطه با مبرترین وظیفه سیاسی باید بگوییم که مبرترین وظیفه نیروهای سیاسی و راه حل بسیاری از مشکلات کنونی، آزادی های سیاسی است و این که آن چنان وضعی بوجود یابد که یا حاکمیت پهلوی ره با نیروهای مبارز کاری کنند که به هر حال جو سیاسی باز شود. قبول فعالیت آزاد احزاب سیاسی مخالف از جانب حاکمیت از این نظر مهم است که در واقع آغاز یافع اعلام یک وضعیت جدید سیاسی در تاریخ کشورمان است و اعلام این حاکمیت خواهد بود که حاکمیت به هر علت و دلیل خواه فشارهای داخلی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و خواه هر چیز دیگری، به جایی رسیده است که آمادگی تحمل فعالیت سیاسی مخالف را دارد. این خودش یک گردش و یک پاگردی در تاریخ هشتادساله مژده است. در تاریخ ۱۳۲۰ به جز دوران حکومت ۲۸ ماهه مرسوم دکتر مصدق و چند سالی بعد از شهریور ۱۳۲۰، هیچ وقت حاکمیت این وضع را ندانسته است. البته در زمان شاه ارزش فعالیت آزاد احزاب سیاسی مخالف مورد توجه فرار گرفت تا آنجا که خود حاکمیت پول خرج می کرد و احزاب ابوزیبون و حزب مردم را درست می کرد و بازی اقلیت و اکثریت به راه انداخت. اما آنها همه بازی بود و کار آنی نداشت. فعالیت احزاب سیاسی مخالف حاکمیت در هر نظامی، موجب ثبات درازمدت آن نظام است. قبول فعالیت احزاب سیاسی مخالف، در واقع به معنای نهادی ادعای حاکمیت مساوی با نظام است. فعالیت آزاده احزاب که به نظام سیاسی و فدار هستند و از قانون تنکین می کنند اما عملکردهای حاکمیت را تأیید نمی کنند، در نهایت این امکان را به مردم می دهد که به طور مسالم آمیز و بدون تغیر نظام، حاکمیت را تغییر دهد. قانون اساسی ایران این حق را برای مردم به رسمیت شناخته است که از طریق انتخابات ادواری حاکمیت را کاملایا یا جراحت تغییر (عذیز) دون آنکه نیازی به تغییر نظام باشد. ضرورت و مفید بودن فعالیت احزاب سیاسی مخالف را نیز باید از دید ثبات درازمدت نظام مورد بررسی و توجه فرار داد. ما به این دلیل فشار می آوریم که اگر حاکمیت به هر دلیل پذیرد که احزاب سیاسی مخالف حق حیات دارند، یک فعل جدیدی در تاریخ کشورمان باز خواهد شد، که به دنبال خودش خیلی چیزها را می آورد. وقتی بگویند که مثلاً نهضت آزادی حق فعالیت دارد و به آن پروانه بدهند، دیگر نمی آیند روزنامه ای را تحت فشار فرار بدنهند که چرا اینجا یوشکی اسم نهضت را آورده، و دیگر ایراد نمی گیرند که چرا مثلاً در زنجان کتابپرورشی به اسم چمران مجله ایران فردا را می فروشد و یا چرا صاحب کتابپرورشی برای مهندس بازار گان ختم گذاشته است و چرا فلاں کس را دعوت کرده است و کتابپرورشی را بینند. از اینروز است که آزادی احزاب کلید اصلی و بسیار برم و اساسی است. در رابطه با حکومت ملی که بعث آن شد باید بگوییم که یک حکومت ملی یا یک حکومت آتشی ملی نمی تواند از طریق بده بستان سیاسی با حاکمیت بوجود بیاید. دولت ملی مورد بحث تنها زمانی می تواند مؤثر باشد که از دوران آزادیهای دموکراتیک نشأت گرفته و محصول آن باشد. در رابطه با ارتباط فعالیت احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی باید بگوییم که حضور فعال و مستقل (از دولت) تشکلهای مدنی یکی از پیش شرطها و یکی از علامت رشد همکاریهای جمعی در یک جامعه است. حضور فعال سازمانها و تشکلهای مدنی، منوط و مشروط به حضور و فعالیت احزاب سیاسی نیست. اینطور نیست که چون احزاب سیاسی وجود ندارند، پس سندیکاهای تشکیل نشوند. سندیکاهای مستقل صنفی می توانند بدون احزاب سیاسی هم فعالیت داشته باشند. تلاش برای بوجود آمدن تشکلهای مدنی، پیدایش و رشد آنها، خود از راههای آزمون امکان رشد و توسعه دموکراسی در جامعه است. مهندس پایاده کردن دموکراسی یا حاکمیت مردم بر سرنوشت خوبی در سطح ملی را می توان با اجرای قانون شوراها آغاز کرد. اگر در سطح ملی به هر دلیل موجه یا غیرموجه، مشارکت مردم در تأسیس مجلس ملی قابل تحمل برای حاکمیت نیست، به چه دلیل نمی توان در سطح شهرها و روستاها و بخشها و اسنانها، انتخابات شوراها را به نحو صحیح و بروطبی قانون صحیح بپایم. و اداره امور

روذمه مردم را به خود آنها و اگذار نمایم. مگر مردم ما با مردم هند و پاکستان و ترکیه فرق دارند و ناقه جداخته اند هستند؟ یا آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ما کمتر از آنان هست؟
بی هیچ تردیدی مبارزه با امپریالیسم و استعمار خارجی و استیلا، در هر شکل و نوع آن ضروری است و من کاملاً موافقم و باید جزو برنامه های اصلی باشد. اما اگر آمریکا شیطان بزرگ از شیطان آمریکاست. خداوند می ترماید که چگونه در برای شیطان باید مقاومت کنم. ابلیس، شیطان بزرگتر از شیطان آمریکاست. خداوند می ترماید از آنجایی که مقاومت درونی فعل باشد و اخلاص باشد، شیطان کاری نمی تواند بکند. خود شیطان هم این را درک کرده و به آن اقرار نموده است. شما هرگز نمی گویند مرگ بر میکروب سل! بلکه برای مبارزه با سل یا هر نوع میکروب دیگر باید بدن آنچنان تقویت شود که میکروب سل یا مشاهه آن تواند کارانی داشته باشد و ما را سیار نماید. متأسفانه ملاحظه می شود که گاهی اوقات نیروهای مختلف، و مقامات مختلف برای این که بر کسبودهای خودمان سربوش بگذارند، به آمریکا فعش می دهند. این خطرناک است زیرا نمی گذارد که ما به توافق خودمان توجه کنیم. اگر آمریکا یا انگلیس یا هر کشور خارجی دیگری در کشور ما نفوذ کرده و در سرنوشت ملت ما دخالت می نماید و اثر می گذارد، علت آن در کسبودهای خودمان است. اگر این کسبودها را مرتفع کنم، هیچ قدرتی نمی تواند در کارهای ما دخالت بکند. اما اگر این کسبودها باشد، و مردم هم از حقوق و آزادی های سیاسی خود معمول باشد و تواند در سرنوشت خود مشارکت کند، آمریکا که جای خود دارد، حتی یک دولت کوچک عربی هم سر دولتش ران کلاه می گذارد و سیاست را به آنها دیگه می کند. زمانی که در یک کشور دنیای سوم، نظر ایران، مردم فیام می کند و یا یک انقلاب به چesh همگانی نظام استبدادی وابسته را سرنگون می سازند و به استیلا خارجی پایان می دهند و نظام جدیدی ر مستقر می سازند، خطمنشی و سیاست استیلاگران خارجی ذیفع در جهت جلوگیری از استیلا و ثبات نظام مردمی به دو شکل عام بروز می نماید: یا از خارج به آن حمله نظامی می کنند، یا با بهره گرفتن از زمینه های سیاسی - اجتماعی موجود بعد از انقلاب، بحران زایی می نمایند یا هر دو را با هم به اجرا در می آورند. هرج و مرج و نیامانی بعد از هر انقلابی تا حدی طبیعی و غیرقابل اجتناب، اما قابل کنترل و مدایت است. سیاست های ییگانه ذیفع، از این زمینه ها استفاده می کنند و هرج و مرج را تشدید و بحران را توسعه می دهند. هدف از این تشدید نابسامانی و بحران زایی تحقق یکی از دو هدفهای زیر است: اول آن که نظام جدید در اثر توسعه بحران و هرج و مرج تواند پا بگیرد و به تدریج با توسعه بحران، به بن بست یا «آچمز» برسد و نهایتاً سقوط کند. دوم آن که رهبران انقلاب و متولین جدید از ترس توسعه هرج و مرج و بحران سقوط احتسابی، از آرمانهای اصلی انقلاب که آزادی در رأس آنها بوده است، ولو موقنی، عدول کنند و به بناهه موجه حفظ نظام جدید جمهوری اسلامی آزادهای سیاسی را محدود یا منع نمایند. و به این ترتیب یک جامعه بسته و استبدادی از نوع جدیدش به وجود می آید. به عبارت دیگر سیاست های ییگانه ذیفع، بسته شدن جامعه، مانور، اختناق، سلب حقوق و آزادیها را، که از آرمانهای اصلی انقلاب می باشد، به نظام جدید تحمیل می کنند. به محض این که جامعه بسته شد و استبداد جدید (سلطنشی، اجتماعی یا دینی و ایدئولوژیکی) پا گرفت راه برای تحقیق هدفهای بعدی آنها باز می شود. حاکمیت جدید، حتی اگر از درون انقلاب برخاسته باشد، حکومت خود را متراff با انقلاب و حفظ انقلاب را متراff با حفظ و قدرت، خود دانسته و آرمانهای انقلاب را ظاهر فدای خط انقلاب یا واقع بستانه تر بگوییم، حفظ قدرت خود می نمایند. اما حکام جدید با اعمال شیوه های استبدادی، مانور و اختناق به تدریج از مردم فاصله می گیرند و از آنان جدا می شوند. افشار مختلف مردم که در انقلاب شرکت کرده بودند، تدریجیاً از مرحله باور و اعتقاد به انقلاب، که در دوران انقلاب وجود داشت، به مرحله ابهام و سردگمی، شک و تردید وارد شده و پس به مرحله انکار و نفی حکام جدید، و چه بادر مواردی به نفی امثال انقلاب، می رسد. در صورتی که در نظام جدید، قدرت تازه حاکمیت از سُن و آداب و رسوم فرهنگی، خصوصاً دینی، ثبات بگیرد، در اعمال قدرت و زور آشکارتر و فاطع تر عمل می کند. در چنین شرایطی به دلیل بسته بودن جامعه، و حاکمیت جو زور و انحصار و ارعاب و اختناق و فقدان برخورد آراء و عقاید مردم نمی تواند از تسامی رویدادها و خوداث مطلع شوند و یا

آنها را به خوبی بپنستند، در نتیجه ملینی از واکنشها، از بی تفاوتی کفره تا خصومت و دشمنی کوریه وجود آید. حکام جدید به زودی پایگاههای خود را از دست می دهند. از طرف دیگر حکام جدید، که تجربه پنداشی در مدیریت کشور ندارند، و بعضی همچ تجربه ای در عین نوع مدیریتی ندارند و در مواردی حتی صورت ماله و مشکل را نمی فهمند، با اتخاذ سیاستهای خد و نقیض الشیوهات عده و بزرگی را مرتكب می شوند. و چون جامعه بسته است و سانسور حکومت می کند خطاهای و خیانت ها از مردم پنهان می مانند و برمانی شوند تا مورد بحث و تقدیم اصحاب نظران جامعه قرار گیرند و از تکرار و با ادامه آن جلوگیری شود، لذا اشتباها و خیانت ها تکرار می شوند. ادامه می باشد و بحرانهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تشید می گردد. در یک چنین جامعه و محیط بسته ای جنگ قدرت در میان حکام جدید اجتناب ناپذیر است. هر کدام خیال می کند که اگر خود او حاکم مطلق و مرد قدرتمند بشود، قادر خواهد بود جمهوری را نجات بدهد. تزلزل همه جا را می گیرد. ترس از سقوط باعث تشید فشارهای سیاسی می گردد. عدم تحمل دیگران حتی به اعفای رهبری گروه با حزب حاکم نیز تسری پیدا می کند این رویدادها و فعل و افعالات به تدریج موجب فاصله هر چه بیشتر حکام جدید از مردم و والدیات اجتماعی می گردد. سیاستهای یگانه ذینفع و رسانه های گروهی وابسته به آنان با توجه به زمینه های قدرت ملکی فردی رهبران جدید، با تجلیل بیش از حد از بعضی رهبران یا تخفیف حساب شده بعضی دیگر، اختلافات داخلی را دامن زده و تعادل و توازن سیاسی را بر هم می زند. هر قدر این حکومتها انجکت روی دخالت ها و خیانتها و قدرت دولتها یگانه بگذارند و مردم را از نفوذ و حیله گریها و دشنهای آنان بیشتر بررسانند، سیاستهای یگانه خوشحال تر و در سیاستهای اینها موفق تر خواهد شد. اهمیت دادن و نقش دادن به خارجها در حقیقت سلب مسئولیت از خود حکومت و سلب اصال و حیثیت و امید از خود مردم و ملت بوده حرکت خداستقلال و آزادی محظوظ می شود. تشید بحرانها، توسعه اختناق و سانسور، تکرار و ادامه خطاهای و خیانتها، تشید اختلافات داخلی نه تنها تعادل و توازن سیاسی را میان ملت و حاکمیت برهم می زند، بلکه تعادل و توازن سیاسی میان نهادهای مختلف حاکمیت را نیز از بین می برد. قانون اساسی که برای جلوگیری از تمرکز قدرت، تقسیک قوای سه گانه را پیش بینی کرده است علاوه بر تعطیل می شود و قدرت در دست یک یا چند نفر متمرکز می گردد.

برهم خوردن تعادل و توازن سیاسی و قدرت ملت و دولت و قوای مختلف در نظام، دستیابی به راه حل های اساسی ایجاد تعادل و توازن اقتصادی و یا فرهنگی را تقریباً غیر ممکن می سازد. و نهایتاً عدم ثبات، جمهوری نویای جدید را به آستانه سقوط می کشاند. در اینجاست که حکام جدید و ساجدان قدرت های متمرکز و مردان قدرتمند برای فرار از سقوط، چون نمی توانند راه حل های سیاسی را در جهت ایجاد تعادل و توازن سیاسی پذیرند، و از طرفی بحرانهای اقتصادی - اجتماعی روز به روز نارضایی مردم را گسترش می دهد لاجرم برای تسکین و تخفیف موقعیت نارضایی مردم به راه حل های روزمره جهت تخفیف بحران اقتصادی متول می شوند. اجرای چنین سیاستهایی، در کشورهای دنیای سوم - نظری ایران - بدون هسکاری قدرت های خارجی غیر ممکن است، بدین ترتیب حکام جدید برای خروج از بندهایی که به دست خود به وجود آورده اند قدم به قدم به سازش با یگانگان تن در می دهند و به موازات آن، با هر قدمی که بر می دارند سازشی، دانسته یا ندانسته صورت می گیرد و فشارهای سیاسی و اختناق در داخل، به منظور مقابله با واکنشهای احتمالی مردم، بالا می رود. قدرت های توسعه مطلب تجاوزگر در این مرحله از سیاست «هوج و چماق» یا «کیک و کلت» استفاده می کنند. یکی به نعل می زند و یکی به مین. یک قدم پیش می گذارند و دو قدم به عقب می روند. با دادن امتیاز و گرفتن نقطه ضعف، رهبران جدید را به دام خود می کشانند. حکام جدید اگر کمی صداقت یا زیرکی داشته باشد و نخواهد تسلیم بازیهای یگانه سیاستهایی را که دشمنی خود باشند، با توجه به بسته بودن جامعه و رشد بی تفاوتی و نارضایی مردم و بریند از انقلاب و نظام جدید و تناقضات و تخاصمات درونی و تشید بحرانهای اقتصادی و اجتماعی به زودی سقوط می کند. ما توسل به دولتها خارجی را که دشمنی خود با ایران و اسلام را به کرات نشان داده اند، به کلی مردود می دانیم و معتقدیم مردم ایران به شدت وطن خواه هستند و غیرت ملی دارند و به همین دلیل عنصر ضد اجتماعی در فرهنگ ملی - اسلامی ما بسیار ریشه دار و قوی است و کسانی را که به قدرت های در حال

جنگ با ایران پنهان برده اند هرگز تغواهه بخشد. اما در مورد این سؤال که آیا مردم از احزاب خاطره بدی دارند باید بگوییم که فقیه دو بعد دارد. احزاب موقق نبودند زیرا هیچ وقت آزادی های سیاسی ضروری را نداشته اند. در شرایطی که تا قبل از پیروزی انقلاب ترکش زمان حاکم بود، شما به چه دلیل توقع دارید که مثلاً احزاب پترواند رشد کنند. احزاب سیاسی کی مجال نفس کشیدن را نیزدا کردند. تنها در یک دوره کوتاه، در حکومت ۲۸ ماهه مرحوم دکتر مصدق، که آزادی های سیاسی واقعاً وجود داشت، رشد و نمو احزاب سیاسی هم آرام آغاز شد و تشکلهای سیاسی بوجود آمدند. مردم هم استقبال نمودند و هم رشد سیاسی کردند. علی الاصول روحیه همکاری های اجتماعی و سیاسی زمانی رشد می کند که حداقل آزادی های سیاسی برای این نوع مناسبات و فعالیتها وجود داشته باشد. اما این ادعای که دانشناکار می شود که مردم ما خاطره خوبی از احزاب ندارند نادرست است. خیر چنین چیزی نیست. مردم از جبهه ملی اول خاطره خیلی خوبی دارند. بجهه ملی اول بود که به رهبری دکتر مصدق نفت را ملی کرد و با بسیج و حمایت مردم، انگلیها را از ایران بیرون کرد. مردم از احزاب غیرملی و وابسته به یگانگان خاطره خوبی ندارند نه از همه احزاب سیاسی. استقبال و تجلیل که مردم از مرحوم مهندس بازرجان کردند، نشان دهنده اعتبار آن شادروان در میان مردم بود. اما بخش عده های از احترام و اعتبار زنده بیاد مهندس بازرجان کردند، نشان دهنده اعتبار آن شادروان در میان مردم بود. این بخش عده های اسلامی و سایر شکل های مدنی، چه در بعد بیرونی، یعنی بیرون از سازمان و چه در بعد درون گروهی، آموزنده بوده است. و برای همه کسانی که از تزدیک با آن مرحوم کار کرده اند، جنبه آموزشی داشته است. ما هم می توانیم و باید سعی کنیم الگوهای خوبی برای مردم باشیم و در تشکلهای سیاسی نیز مانند سایر زمینه های سیاسی و اجتماعی به مردم خوب خودمان در عمل نشان بدهیم که می توانیم تشکلهای سیاسی پایدار داشته باشیم، می توانیم همکاریهای سیاسی جدی و معنادار با هم داشته باشیم، می توانیم بسیاری از مشکلات ناشی از مناسبات اجتماعی و فرهنگی را اول در محدوده خوبی حل کنیم بعد آن را در سطح جامعه بیرم. اما در این مرد که گفته می شود احزاب سبب تفرقه می شوند، باید بگوییم که اولاً که آفای وزیر کشور با این صحبتها اجتهاد در برایر نص کرده است و به عنوان وزیر کشور حق چنین اجتهاد را ندارد. قانون اساسی فعالیت احزاب سیاسی را با یک شرط و شروطی آزاد اعلام کرده است. وزیری که مسئول اجرای قانون و تعییت از آن است حق ندارد به بهانه این که شیوه یک حزب تمام است و احزاب سبب تفرقه می شوند، و ما به احزاب نیازی نداریم، قانون را زیر پا بگذارند. ایشان به عنوان یک شهر و ندیه عادی می توانند اظهارنظر بکند ولی به عنوان وزیر کشور موظف به اجرای قانون است. حتی اگر قانون ناقص هم باشد باز موظف به اجرای آن است. و اگر به عنوان وزیر کشور احسان می کند در قانون نقصی هست حق دارد لایحه ای تهیه کند و تقديم مجلس نایاب تاریخ تئییه بشود. اما نیز توانند خود رسانه ای قانون را تغییر و تغیر نمایند و به این بهانه مانع اجرای آن بشود. وی هر وقت مورد سؤال قرار می گیرد مرتب تکرار می کند که ما هشتم تا حزب داریم! خوب این هشتم حزب کجا هست؟ کافی است به فهرست آنها توجه شود. به جز حداکثر دو مرد، یکیه حزب یا حتی یک تشکل سیاسی مسحوب نمی شوند. اینجنس اسلامی مثلاً زرندیهای مقیم تهران که رفته اند ثبت نام نموده اند، حزب نیست. خوب اگر آفای وزیر اصرار دارند که واقعاً هشتم حزب سیاسی مجوز گرفته اند، بفرمایند اثرا و وجودی و خارجی این احزاب چیز و چه فعالیت هایی دارند؟ بنابراین من به هیچ وجه با این مطلب موافق نیستم.

اما حالا اجازه بدید مطلب دیگری را در رابطه با آزادی های سیاسی و فعالیتهای جمعی مطرح سازم. تحقق آزادی های سیاسی، و به طور کلی آزادی های انسانی بخش جدایی ناپذیری از رشد و توسعه انسانی است. اما این امر تحقق پذیر نیست مگر با عبور از عنبه یا گردنۀ عصیان. هر ملتی که بخواهد خود را از سلطه سالیان دراز استبداد، سالان

غیری نیست. ملت ما برای این نوع آزادی‌ها قیام نکرد. این نوع آزادی‌ها از دوران استبداد سلطنتی فراوان بود. درین دانند، که منظور ملت ما از آزادی، آزادی‌های سیاسی است. آنها تهدیداً خلط بیشتر می‌کنند. و برای سربو، گذاشتن برنایت اصلی خودشان آزادی‌بخواهان را هم می‌کنند که خواستار آزادی‌های بی‌درویکر جنسی غربی هست. آفای مهندس عزت‌الله صحابی: بهه چند موضوع مطرح شده که باید به آنها اشاره‌های داشته باشم. یکی این تشکل‌های صنفی بر تشکلهای سیاسی تقدیم داشته باشد یا نه. ما یک وقت به طور نظری صحبت می‌کنیم و ریشه‌یا مشکلات اجتماعی سیاسی مملکتی را مطرح می‌کنیم و به این نتیجه می‌رسیم که وقتی همگان یا همه نظرات و آر درباره اداره جامعه نمی‌توانند در جامعه حضور داشته باشند، طبیعتاً جامعه هم نمی‌تواند به مسیر صحیح برود و از همه مشکلات به وجود می‌آید. اما یک وقت می‌آیم که مهندسی تأثیر آزادی را طرح کنیم، یعنی من گوینم جای خوب حالا اجرا را می‌خواهیم شروع کنیم و از کجا شروع کنیم. من تصورم این است که ساده‌تر و آسان‌تر هش تشکلهای صنفی است. یعنی قابل تحقق‌تر است. می‌شود روی آن متمرکز شد و فشار آورد و کار کرد. در زمان فعل دولت در رابطه با همین اتحادیه‌های کارگری و صنفی مختلف یک نوع مقابله و مبارزه می‌کند و حتی می‌خواهد من نماینده خود دولت یا وزارت اطلاعات در همه تشکلهای صنفی حضور داشته باشد و این مسأله می‌تواند خودش به این مبنای مبارزه باشد. و در واقع جنبه مهندسی تحقق آزادی در جامعه است. من از جهت عملی و اجرائی به آن اهمیت می‌دهم ولی از لحاظ نظری هدف چیست؟ آنکه همه نظرات در جامعه حضور آزاد داشته باشد. با حضور تشکلهای صنفی در واقع منافع مختلف امکان حضور می‌باشد و حق دفاع از منافع خود برای همه تأثیر می‌شود. یکی دیگر، مسئله شهرداری‌هاست. الان ما یک قانون شهرداری‌ها داریم که بایستی انجمن شهر از طرف مردم انتخاب شود و شبهه هم منتخب انجمن شهر باشد. بعد یک ماده هم گذاشتند که تا زمانی که انجمن شهر انتخاب شده است و وزیر که جانشین انجمن شهر است. خوب این تا چه زمانی می‌خواهد طول بکشد. ۲۵ سال زمان شاه، ۱۵ - ۱۶ سال ایضاً. حالی که یکی از عرصه‌های حضور و بروز نیروهای مختلف هر حاکمیتی در تمام کشورها، همین انتخاب شهرداری‌هاست. سال‌های سال در فرانسه قبل از سال ۱۹۷۹ که جبهه چپ حاکم شد، هیشه در انتخابات شهرداری‌ها اکثربت را همین چپ‌ها می‌بردند. در حالی که دیگران حاکمیت را در دست داشتند. اینقدر در آنچه این تمریب اجتماعی صورت پذیرفت تا بالاخره در انتخابات سیاسی اش هم پیروز شدند. همین ترکیه هم همیجور است. خوب یکی از مواردی که می‌توانیم خیلی روی آن تأکید کنیم و فشار یاوریم و اقاماً هم از حقوق اساسی مردم است و تصریح نمی‌کنم که خیلی حالا حاکمیت به آن اونور اصلی اش برخورد بکند، همین انتخابات شهرداری‌هاست. می‌شود روی این هم فشار آورد. به هر صورت من از جهت اجرایی و مهندسی کار به آنها اهمیت می‌دهم. در رابطه با این که آیا مبرمتر، وظیفه تشکل احزاب سیاسی است؟ باید بگوییم که ما در تشکیل احزاب سیاسی واقعاً مشکل داریم. یعنی واقع می‌گوییم آفای دواني، ما فعلاً به احزاب ملی کاری نداریم. مثلاً در میان همان نیروهای چپ هم یک نوع تفرقه‌ای امروز و جو دارد، سر این که کدام حزب یا کدام شخص رهبری را داشته باشد. باید روی این مسائل کار کرد. اینها همه یک مجموعه‌است. ما باید هم روی احزاب، هم روی تشکلهای صنفی، هم آزادی‌یان، آزادی روزنامه‌ها، مطبوعات، و این مطبوعات زیر فشار وزارت ارشاد و وزارت اطلاعات نباشند، یا روی همه اینها متوزن باید کار کنیم. و به نظر من هر یک قدرمی هم که جلو براویم این را باید باز غنیمت بدانیم. یعنی باز این را پیروزی بدانیم باید فکر کنیم که یا هم چیز یا هیچ، یا آزادی کل یا هیچ. بلکه در همین مختصری هم که هست ما باید نفسان را بکشیم این نکته را هم با اضافه کنیم که یکی از موارد تهدید آزادی، امداد در بهره‌برداری از آزادی و بی مسئولیت عمل کردن است. این که طنز آسود به نظر می‌رسد که گسانی یا گروههای ملی مدت ۲۵ سال با رژیم بهلوی و اختناق آن همکاری و همدیار بودند یا در برابر آن سکوت کردند، حتی غیرسیاسی بودند ولی اکنون خیلی آزادی‌بخواه شده و حتی از مبارزین دیر، هم رادیکال‌تر شده‌اند. آیا این رادیکالیسم ایشان را می‌توان حمل بر آزادی‌خواهی و دموکراتیسم واقعی ایشان کرد و آنها فرمست داد تا دوباره بر ما حاکم شوند؟ پس اصل آزادی احزاب باید با رعایت سوابق تاریخی و گذشته غفار

دراز استیلای خارجی آزاد سازد و سرنوشت خود را تماماً خود به دست بگیرد و به استقلال والقی و منه جایه یا به رشد و توسعه در تمامی ابعادش برسد، لا جرم با دورانی از هرج و مرج و عصیان سیاسی و اجتماعی با درجات مختلف روبرو خواهد شد و باید این دوره را طی کنند. این رهبران جامعه با شناخت پدیده عصیان در دوره انتقال باید نلاش کنند که اولاً این دوره هرچه ممکن است کوتاه باشد و نایاباً عوارض جدی درازمدت باقی نگذارد. حال آنکه انتقال جامعه از سلطه استبداد مطلقه و خشن به یک جامعه آزاد و دموکراتیک تدریجی و به طور مالتی آمیز و طی زمان درازی صورت گیرد، عصیان و هرج و مرج سیاسی و اجتماعی نیز تدریجی و آرام و بدون عوارض جدی خواهد بود. ولی اگر تغییرات سریع باشند، نظری انقلاب اسلامی ایران، هرج و مرج و عصیان نیز گستره و شدید خواهد بود. طبیعی است که عده‌ای همین امر را مستمسک قرار می‌دهند و فریاد بر می‌آورند که مردم استعداد و آمادگی آزادی را ندارند. این همان استدلالی است که ملاکه در برابر خدا کردند. هنگامی که خداوند به ملاکه فرمود مامی خواهم آدم را خلیفه خود در زمین قرار بدهیم، ملاکه گفتند که این آدم (با این مشخصات، اراده آزاد و اختیار) عصیان می‌کند اخونزی می‌کند. خداوند به آنها فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. حالا جمیع از حاکمیت می‌گویند که به مردم آمادگی برای آزادی ندارند. اگر آزادی بدیم شوغ می‌شود. چه کسی و چه مقامی باید این را تشخیص بدهد؟ چه کسی به شما این حق را داده است که شما تشخیص دهنده آمادگی مردم باشید؟ همان مردمی که توان، استعداد و صلاحیت را داشتند که علیه شاه باشیدند، و در برابر آمریکا، انگلیس و همه قدرتنهای خارجی حامی شاه مقاومت کنند و شعار اصلی آنها، آزادی بود. همین مردم هم لیاقت و آمادگی دارند که از آزادی‌های اساسی و واقعی بهره‌مند گردند. هرج و مرج سالهای اول و دوم انقلاب را نایاب به حساب بی‌لیاقت مردم گذاشت. هنگامی که بعد از ۶۰ سال استبداد مطلق سلطنتی، یک دفعه تسامی فشارها برداشته شد، مردمی که تخت فشار استبداد توانته بودند با هم سخن بگویند و همکاری کنند، و یاد نگرفته بودند چگونه با هم حرف بزنند، برای رسیدن به مرحله تعادل نیاز به زمان داشتند. بعد از انقلاب سی میلیون جمعیت شروع کرد به حرف زدن، نه حرف زدن بلکه دادردن. و چون شاه به عنوان حرف و آماج حملات رفت بود، ولی هنوز فشار کینه‌ها و عقده‌های سرکوب شده بود، به جان هم افتدیم. در واقع بلد هم نبودیم چگونه با هم حرف بزنیم. خوب همه اینها یعنی همان هرج و مرج و عصیان، می‌خواهیم بگوییم که در کشور ما استبداد پنادین شده است. ملت ما در طول تاریخ صد ساله بارازانی خود می‌بینیم که استبداد چنگیده است نه با استبداد به همین دلیل است که در جنگ با یک مستبد دیگر را جایگزین آن کردند. درون هر یک از ما یک شاه کوچولو نشته است و به محض این که فرست پیدا می‌کند، یک شاه گذده می‌شود. نظام استبدادی یا ما را سلطه گر می‌سازد و یا سلطه پذیر. این یک مشکل سیاسی و فرهنگی است. اما باید به این ملت امکان داده می‌شود که همکاری با هم، تهاتر فکری و کار جمعی را باد بگیرند. تمام ملت‌های دنیا این جور بودند. این که فردی یا گروهی با احساس ولایت و قیامت، حتی اگر از سر صداقت هم باشد و نه قدرت طلبی، بخواهد مردم را به یهانه آمادگی پیدا کردن از حقوق طبیعی محروم کند، مردود است. هرگز هیچ نیرو یا قدرت استبدادی وجود نداشته است که مردم را آنچنان اداره کند که به مرحله شایستگی و آمادگی بزرگ‌خواهی داردند. استبداد بارشد و توسعه انسانی در تنافس بنیادین است. مردم ما هم چنین استعداد و آمادگی را دارند. آنها که این بیانه را می‌آورند، اصل حرثشان این است که اصل‌اصل حقوقی برای ملت قالل نیستند، ضرورت نسبی احزاب را قبول ندارند به طور جدی معتقدند که در اسلام آنها آزادی و دموکراسی گلر است و در اسلام آنها آزادی وجود ندارد. این حرثها را زده‌اند و هنوز هم می‌زنند. البته بعد از انقلاب و ثبات مدت خود، قلی از انقلاب، نه تنها این حرثها را نمی‌زنند، بلکه از بسیاری از روش‌گران دموکراتیز آزادی خواهند بودند. بسیاری از آنها به قانون اساسی هم اعتقادی ندارند بلکه از باب این که تصویب شده و بیخ ریشان مانده است حفظ ظاهر می‌کنند و از آن حرف می‌زنند. همه این حرثها نشانه آن است که اصل‌اصل به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم اعتقاد ندارند. آنها خیلی خوب می‌دانند که منظور ملت ما از آزادی، آزادی‌های جنسی یا بی در و پیکر

جزوه علیه قم داریم، که الان موجب چقدر فشارها شده است. و از همه مهمتر ما در میان تمام مراجع زنده امروز، فقط یک آیة الله منظیری داریم که معتقد به ولایت فقیه هستند. حالا ولایت فقیه ایشان با امام خمینی تقاضت دارد یانه، این بمالد. اما به هر صورت ایشان تهای قبیه است که از ولایت فقیه دفاع می کند. بینید با ایشان چه می کنند. خرب آسر این شیوه یک حزب است؟ شیوه حاکم است با این وجود در داخل آن اختلاف است. سوال این است که: آقای وزیر کشور که می گویند احزاب موجب تفرقه در صوف ملت می شوند. مگر این نکت حزب حاکم بر صوف ملت، حتی در میان همان طیف حزب، تفرقه نینداخته است؟ پس اگر بنا به تفرقه و اصلی کردن فرعیات می باشد، با حاکمیت حزب واحد و رانده شدن تمام احزاب دیگر باز هم تفرقه وجود خواهد داشت. پس تفرقهای وزیر کشور صرفای ارضی خاطر خودشان کافی است والا میچ یک از مدعيان آزادی احزاب را اتفاق نمی کند.

آقای دکتر حبیب الله پیمان: من تصور می کنم برای این که پاسخ این سوالات را بدheim و همچنین این قضیه تقدیم و تأثیر شکلهاي صفتی نسبت به احزاب سیاسی چه عواملی باید باشد و در جامعه ما، چه میزان آنها وجود دارد. ماهمه به پیش زمینه های ایجاد و رشد احزاب سیاسی چه عواملی باید باشد و در جامعه ما، چه میزان آنها وجود دارد. ماهمه به هر حال این را می دانیم که احزاب سیاسی به این صورت زاده دمکراسی هایی است که در غرب بوجود آمده و ابتداءاً هم بعد از مشروطیت در ایران به این صورت نویش ظهور کردند. البته نه این که شکلهاي سیاسی به مفهوم جوهری خود وجود نداشته است. این ادعای که در اسلام حزب نیست و تعدد احزاب وجود ندارد و یا شیعه فقط یک حزب است، کاملاً بی اساس است. در زمان پیغمبر و در صدر اسلام که نتوان زمان زیادی نگذشته بود و در درون جبهه مسلمانان چند تا گرایش یا حزب وجود داشت، گروه معروف به اصحاب صفة که از مسلمانان مستضعف قبیر و بی خانمان تشکیل می شد، از گروه شبه اشرافی از جهات فکری و عملی متأثر بودند و همه هم از اصحاب پیامبر محسوب می شدند. بعد از وفات پیغمبر اختلافات ظهور یشتري پیدا کرد و چند حزب پدید آمدند. یکی شد شیعه علی یعنی حزب علی. یکی حزب عثمان، یکی بنی امية، یکی بنی عباس. اینها هر کدام گرایشهاي سیاسی خاص داشتند که عده های هم دنبال شار بودند. حتی یاران امامان هم به لحاظ فکری و عملی یکدست نبودند. چندین گرایش سیاسی و ایدئولوژیک در همیزی به سر می بردند و مجدولات فکری و عقیدتی داشتند. در طول تاریخ اسلام هم همیشه احزاب و گروههای متعدد بوده اند که همه مسلمان محسوب می شدند ولی رویکردهای سیاسی و فکری شان متفاوت بود. پس شیعه هرگر یکدست نبوده و حزب واحدی محسوب نمی شده است. حزب به مفهوم و شکل جدید با دمکراسی پدید آمده است بنا بر این نسبت نوان از حزب و ضرورت وجودی احزاب سیاسی امکان ندارد. اگر در ایران احزاب موقت نداشته اند و شکلهاي حزبی پیشرفت نکرده اند، دلیل این نیست که مردم استقبال نکردن بلکه علش این است که دموکراسی ریشه نگرفته است. تجربه نشان می دهد که در اولین مشروطیت که برای مدتی و تا حدودی شرایط دمکراتیک برقرار بود انجمنها که ماهیت کار کرد حزب و گروه سیاسی داشتند و رشد کردن، مردم از آنها به خوبی استقبال نمودند و حتی انجمنهای محلی و ایالتی همانند احزاب عمل می کردند. بعد از مشروطه هم احزابی پیدا شدند که دیری پایاند و بر اثر مداخلات استعمار و آغاز جنگ و سرانجام دیکاتوری رضاخان از این رفتند. بعد از شهر ۲۰ هم که آزادی بود، مردم از احزاب استقبال وسیع کردند. در این دوره احزاب و گروهها و اتحادیه ها و سندیکاهای متعددی بوجود آمدند و هر یک بخش قابل توجهی از نیروها را جمع کردند. خصوصاً حزب توده با شعارهای مناسبی که در ابتدای تشکیل خود طرح کرد، با شرایط عینی و ذهنی مساعدی که وجود داشت، نیروهای زیادی را به صورت عضو و طیف هودار در سراسر کشور گرد آورد و حتی در میان روستایان و دهستان و کارگران نفوذ گشته به دست آورد. این واقعیتها نشان می دهد که مردم از شکلهاي سیاسی استقبال می کنند. اما اگر سوال شود که چرا احزاب در ایران موقتی زیادی به دست نیاوردهند و حکومت های حزبی روی کار نیامدند و یا آنها منشأ تغیرات و تحولات پایدار در جامعه نشانند، علش این است که پیش زیمه ها و لوازم اساسی آن یا پدید نیامدند و یا خیلی زود توسعه

گروهها تحقق یابد. اگر آزادی به عنوان یک اصل در حیات ملی مقدس است، استقلال و انقلاب و عدالت هم اصول مقدس دیگری هستند که به بیانه یکی نمی توان دیگر اصول مقدس و آرمانها را مخدوش کرد. امروز در خارج کشور، گروههایی هستند که به نام آزادی خواهی و مبارزه با استبداد از تمام تهاجمات استعماری نسبت به ملت و کشور ما استقبال می کنند. به نظر من، ملت ایران نمی تواند به آزادی این گونه احزاب و گروههایی ها خود را مکلف بداند، زیرا چنین تکلیفی متراوف با باختن استقلال کشور خواهد بود. اما راجع به این سه مطلبی که وزیر کشور در دفاع از موضع خودش در رابطه با احزاب عنوان کرده است، بنده حرف این است که این تقریباً همیشه حرف همه حاکمیتهای مطلعه است. یعنی از طرف مردم می گویند که مردم به احزاب بدین هستند. اولاً ۷۵ - ۸۰ درصد جمعیت مردم ما زیر سین ۳۵ - ۶۰ سال هستند و ۶۰ درصد از جمعیت ما زیر بیست سال هستند، اینها همچویست ملت ایران هستند، بنابراین هیچکس حق ندارد بگویند مردم ما از احزاب بد دیده اند. آخرین احزابی که ما به خاطر داریم، در عمان دوران قلی از مرداد ۳۲ است. یعنی ۴۰ سال پیش، بنابراین مردم والله حزبی را ندیده اند. مردمی که امروزه در جامعه فعالند (پیرمرد ها را کار ندارم) حزبی ندیده اند که بگویند از آنها خاطره خوش دارند یا بد. بنابراین هر کس بخواهد به این موضوع انتکا کند و به این دلیل بگویند ما اجازه آزادی احزاب نمی دهیم در واقع اینجا وکیل و وکی مردم شده است. این حرف اصولاً مردود است در حالی که قانون اساسی بر آزادی احزاب و این جمیع های صفتی تأکید دارد آقای وزیر کشور با آن را نخواهند داشت و یا آن که چون خود بدان متقد و پایان نیست می خواهد این را نادیده بگیرد. در این صورت، ایشان هستند که خطمشی براندازی اختیار کرده است. بله ما خودمان در داخل خودمان می توانیم بگویند که چرا احزاب آن زمانها خیلی ریشه دار و قوی، بزرگ و دامنه دار نشده اند که با یک نیم یا یک پادی که از طرف حاکمیت وزید یا با استگیری چند تا از سران آنها اصلًا حزب از بین رفت. ما می توانیم به عنوان نقد تاریخی نسبت به احزاب گذشته نقدی کنیم و بگویند احزاب از این به بعد باید دارای بنیادی و ریشه ای باشند که اگر توافقی هم بر آنها و زید از بین نزوند. رهبری حزب میکن است گرفتار بشود ولی حزب از بین نزود. می توانیم حال این صحبتها را داشته باشیم. می خواهیم بگوییم که احزاب در ایران خالی از اشکال نبودند بلکه خیلی هم اشکال داشتند. ولی به حاکمیت چه ربطی دارد که می گویند احزاب خاطره بد در ذهن مردم گذاشته اند. نکته دیگر که ایشان فرمودند که احزاب باعث تفرقه در صوف ملت می شوند. من می خواهیم یک مثال بزنم و بگوییم که الان این حاکمیت ما یک حاکمیت درست و انحصاری است که به قول خودشان فقط حزب الله بایستی حاکم باشند. انتخاب تمام مقامات اصلی و به قول خودشان کلیدی از درون حزب الله صورت می گیرد. حتی گزینش های دانشگاهی در فوق لیسانس، و بسیاری از گزینش های دیگر هم در مایه سیاسی است نه مایه صلاحیت علمی. با وجود تمام اینها مگر الان در درون حاکمیت تفرقه نیست و این تفرقه اش مگر دامن ملت را نگرفته است و جناههای گوناگون درون حاکمیت الان علیه همدیگر مبارزه نمی کنند. مثلاً ما یک قوه مجریه و ریاست جمهوری و دولت داریم که مسئول امور است و خیلی از سیاستهایش خراب است و به آن انتقاد داریم ولی مجلس شده یک دشن این فوه. و اغلبًا به معنی کارشناسی عرض می کنم. یعنی به خاطر این که دقد دلی سیاسی یا به اصطلاح مواضع سیاسی خودش را سر دولت خالی کند، واقعماً مجلس دارد در کار دولت تخریب می کند. آیا این درست است؟ مثلاً یک قوه قضائیه داریم. در درون آنده اند یک قوه قضائیه دیگری را به نام دادگاه و پیزه روحایت درست کرده اند که اصلًا تمام مقررات قوه قضائیه خودشان را تغییر می کنند. خوب این تفرقه در این موارد یا در مورد مواضع اقتصادی یا در مورد مثلاً رابطه با غرب و آمریکا وجود دارد. آیا این همه تناقض در همین حاکمیت مردم را سردرگم نمی کند؟ اینها در صوف ملت تفرقه نمی اندازد؟ پس در حزب واحد و حکومت گروه واحد هم از این تفرقه ها ترسند. احزاب تفرقه بیشتر از آنچه خود شا بوجود آورده اید ایجاد نمی کنند. از یک طرف هم می گویند که شیعه یک حزب است. خوب همین الان شایاید بیند در درون همین شیعه اثی عشری داخل کشور ایران (حالا من به شیعه های خارج از کشور کار ندارم) خوب یک مرجعیت خط امام خمینی است و چند نوع مرجعیت دیگر هم در

می شود یک رئیس یا رهبر جلو می افتد و جمعی گرد و دنبال او جمع می شوند. قوام السلطنه محور یک حزب می شود سید غیاه محور حزب دیگری، تشکلهای سیاسی، دینی، سنتی هم همین ویژگی را دارند. منکی به شخص و عصیهای کوردینی هستند. در واقع همان هیأتها هستند که نام حزب روی خود گذاشته اند. اوائل انقلاب وقی حزب جمهور اسلامی تأسیس شد، ظرف مدت کوتاهی ۶ - ۷ میلیون نفر در آن ثبت گردند. واضح است که روی این توده بی شک نمی شد نام حزب نهاد. شرط اساسی برای تبدیل افراد عادی و توده‌ی بی شک به اعضای یک حزب، خود آگاهی اس وجود آگاهی از مصالح فردی، منافع جمعی، مصالح ملی، و یا طبقاتی، که این خود آگاهی ناشی از فعالیت، خود وجود آزاد و فعال فرد است و بدون آن علاقه حزبی اصلًا مفهوم ندارد. حزب در یک جامعه ناخود آگاه پانس گیر برای ایجاد و رشد احزاب، خود آگاهی ملی کافی نیست. هر واحد ملی از طبقات و افشار با منافع و مصالح متفاوت تشکیل شده است. مردم باید از این منافع و مصالح و تفاوت‌های آنها نیز آگاه شوند. هر زمان تلاشی در این زمینه آء شده، استبداد و دیکتاتوری آمده و آن را متوقف ساخته است. شاید لازم بود ابتدای تشکلهای صفتی پدید آمده و در ه جا عمومیت پیدا کند، همانگونه که در دوره مشروطیت شکل گیری آنها آغاز شده بود. ولی با موانع داخلی و خارجی برشور کرد. این است که می‌یعنیم کار پیش نمی‌رود. یک مانع دیگر در برای رشد حزب و دموکراسی، روابط مبتنی تقلید و پیروی کورکرانه از اشخاص یا از سنته و عادات موروثی است که به طور جدی جلوی رشد روابط آزاد عقلانی و دموکراتیک را سده کند. عمل و انتخاب سیاسی فرد باید بر پایه خود آگاهی خردگراییه فردی ماند. بی شرط آن تحقق آزادی وجود و شور است. تا زمانی که عقل مردم، در بند سن و آداب یا تقليد از شخصیت‌ها وابستگی به تشکلهای قبیله‌ای هست، سازمانها و احزاب دموکراتیک رشد نمی‌کند. اگر هم تأسیس شوند همان روا قبیله‌ای و تقليدی بر آنها حاکم می‌شود. رواج خردگرایی و تحقق آزادی وجود و شور از اصلی رشد احزاب سیاسی آزاد هستند که هر دو در جامعه ما ضعیف هستند. به همین جهت رهبران احزاب و سازمانها که باید معلم راهنمای افراد و محور روابط آزاد و عقلانی مردم باشند، به صورت بت در می‌آیند، تقدس پیدا می‌کند و مجرّد عصیت، جزیت و دوستی و دشمنی کورکرانه و رفتار خوشنود آمیز می‌گرددند. اگر از تعابیر روانشناختی استفاده شو روابط والد - کودک موجود باید به روابط بالغ - بالغ تبدیل شود. اعضای حزب و گروه کودکانی نیاشد نیازمند بدر وابسته و مطیع کورکرانه قیم خود و رهبران والدهای مستبد که کارشان فرمان و نقشه دادن، تسبیه کردن و پاداش داده باشد بلکه اعضا باید افراد بالغی باشند که بر اساس تشخیص عقلانی و آزاد باهم دوست با مخالف باشند. این وابستگی کودکوار و قبیله‌ای به رهبران سبب می‌شود که با رفتن رهبر، روابط افراد از هم گیخته شده و براکده شوند. و ا رهبران منحرف شوند، چون کسی به خود حق انتقاد و بازنخواست نمی‌دهد، اصلاح نشده و هیگان در می‌سر کج ادا می‌دهند. اختلافات درون حزبی و حتی انتساب و جذابی اگر مبتنی بر تقدیر مطلق و عقلانی و تشخیص درست مصالح مقاصد باشد، نه فقط عیب نیست که حق هم است. حزبی که در آن اختلاف و انتساب به قابلیت نیز کند، یک گر متعصب یا مطیع بلاراده رهبر یا قدرت مرکزی است. یک پیش‌نیاز دیگر برای رشد احزاب، افزایش سطح سعاد و آگاه جامعه است، آن چنان سعاد و آگاهی که فهم درست مسائل سیاسی، اجتماعی و رویدادهای داخلی و بین‌المللی را برا مردم می‌سازد. و آنها بتوانند از منابع اطلاعات موجود استفاده کرده و قادر تجزیه و تحلیل داشته باشند. پیش‌نیز دیگر امیت قضایی است که در حال حاضر وجود ندارند. یکی دیگر پذیرش اصل کریت‌گرایی است. یکی از دلایلی حاکمیت زیر بار آزادی احزاب نمی‌رود این است که اصل کریت‌گرایی را قبول ندارد. آنهم بر من گردد به این که او حقایق نزد آنها مطلق‌اند ثانیاً فکر می‌کنند حقایق کامل و تمام قابل فهم‌اند. ثالثاً فهم صحیح و کامل حقیقت توسط آ صورت گرفته و آنان به صالح و مفاسد خلق آگاهتر از خودشان و هر جمیع دیگری هستند. آذابان به عنوان رهبر مذهبی، مطلق حقایق را در اختیار دارند و دیگران حرفی ندارند که بخواهند برای پیش‌نیازهای شرح می‌دهند) غیر از آن هر چه هست باطل است و حال آن که می‌دانیم حقیقت مطلق دست باقی نیست و حقایق فهم شده نسی اند هر کس می‌تواند سهی در فهم حقیقت داشته باشد و این فهم باگذشت زمان تغییر می‌کند و نکمال می‌باشد. پس همه ما

قدرتی‌ای استعمالی و ارتقایی و دولتهاست مبتد ریشه کن می‌شند. استبداد و دیکتاتوری دشمن حزب و فعالیتهای حزبی و تشکیلاتی است. استبداد و دیکتاتوری در ایران فرصت نمی‌دهد که احزاب دمکراتیک و سازمانهای مدنی بوجود آمده و رشد کنند. فرصت نمی‌دهد تشکلهای سیاسی رشد کنند. سازمانهای سیاسی و دموکراتیک سیر نکمالی دارند، از تشکلهای صفتی آغاز و به احزاب بزرگ سیاسی ختم می‌شوند. خوبیات ای در این بر پیکر تعیف دموکراسی مجال نداده تا این سیر نکمالی طی شود. چند صباخی از جنبش مشروطه و دموکراسی نیم‌بند آن نگذشته بود که دیکتاتوری حاکم شد چرا؟ در میان عوامل متعدد از جمله سهم توپهای ای استعمالی را باید از نظر دور داشت. بعد از شهربور ۲۵ و سقوط دیکتاتوری که فضای تا حدود زیادی باز شد، دیدیم که مبارزات سیاسی اوج گرفت و موقعیت‌های بزرگی به دست آمد. اما کودتای ۲۸ مرداد صورت پذیرفت، دیکتاتوری برقرار گردید و حزب و دموکراسی تعطیل گردید. بعد از انقلاب ۲۲ بهمن هم آزادی فعالیت حزبی بیش از ۲ سال دوام نیاورد و دگر بار اختتام بر جامعه حاکم گردید. پس فرصتی نبوده تا حزب در کشور رشد کند و فرهنگ و زیرساختهای فعالیت حزبی و دموکراتیک استقرار یابد. به محض این که نفعه دموکراسی و کار حزبی و تشکیلاتی منعقد می‌شود، پیش از آن که رشد کرده و تنومند شود، مفسح و نابود شده است. لذا فرصت تکامل به دست نیامده است. بدز دموکراسی پیش از این که در شاکر ریشه بدواند و رشد کند، مگر لگدمال و نابود شده است. مانع دوم در برای رشد احزاب و دموکراسی دام برسنی گلوهای رفتاری و ساختارهای کهن اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی است. یکی از آنها روابط قبیله‌ای است که از دوره سلجویان با استیلای مغولان به سرعت رشد کرد و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور را شدیداً تغیر داد و بانیازها و معیارهای خود دماغه‌گر ساخت. در تمام آن چند قرن و در حکومت صفویه و قاجاریه قبائل نقش فوق العاده مهمی در سرنوشت کشور، جاگایی قدرت و رفتار و خلقات ندوه بر جای گذاشتند. البته قبائل قبلاً هم وجود داشته ولی در حکومهای متصرک شامشامی قبیله ای است از آنها روابط قبیله‌ای است که از دوره سلجویان با تعیین کننده نبودند. سلط قبائل بر کشور، پاucht شد که هرگزه از مردم برای کسب امیت و با دست زدن به غارت و با رسیدن به قدرت و حکومت زیر علم یک خان و رئیس و رهبر قبیله جمع شوند و برای حفظ خود یا گترش قلمرو اقتدار و حکومشان با یکدیگر نزاع کنند. لعلات سختی در دوران سلط قبائل و نزعهای دولتی بین آنها بر جامعه‌های روستایی و شهری و زیربنای اقتصادی و اجتماعی آنها وارد آمد. چنین مسائلی اکثر مردم را به درون مناسبات قبیله‌ای جذب کرد. زیرا خارج از این مناسبات تأمین معاش و امنیت دشوار و تا حدودی غیرممکن شده بود. و مردم محصور به انتخاب شده بودند، بین این که غارت بکنند یا غارت بی‌شودند! بدین ترتیب بود که گلگهای روابط قبیله‌ای رواج یافت. رئیس قبیله محور تجمع افراد و بیرون متعصب جنگجو و پرشاگر و گوش به فرمان و مطلع قرار می‌گرد و وجود و تقویت اقتدار یک قبیله، مغایر با مصالح و ضرورتهای وجودی سایر طوابیف است. پس موجودیت هر قبیله به شرطی حفظ و قوی و مسلط می‌شود که سایر قبایل و طوابیف یا نابود و یا به زیر فرمان در آیند. امرزو هم این مناسبات و رفتار کم و پیش وجود دارد. سوین مانع رفتار دینی مردم و ساختار مذهبی جامعه است. نهادهای مذهبی رسمی مذهب و حاکمیت آنها از زمان صفویه به بعد رشد و قدرت فراوان کسب کرده‌اند. مردم به درون محاذل، نهادها و سازمانهای دینی، می‌انهای مذهبی و حسینه‌ها، تکیه‌ها و مساجد کشیده شدند، جایی که عصیت‌های دینی به جای عصیت قبیله‌ای و روحانیون و رؤسای هیأت‌ها به جای رئیس قبیله عمل می‌گفتند. اینجا هم پشت سر یک رئیس و زیر یکدیگر قلم، یکد هیأت و گروه سینه می‌زنند و عزادراری می‌کنند. همان مناسبات و معیارهای زندگی قبیله‌ای حاکم است، این روابط مجال برای نقطه‌بندی و رشد روابط خود آگاهانه دموکراتیک و مناسبات و همکاریهای آزاد سیاسی در درون احزاب و گروههای سیاسی نمی‌دهد. آنچه که روابط و همکاریها براساس عصیت (با همان مفهوم که این خلدون شرح می‌دهد) حاکم است، دموکراسی رشد نمی‌کند. حال در این جامعه انقلاب شده است، اما نهادها و ساختارهای دموکراتیک مجال رشد پیدا نکرده است. روشنگران هم به این امر مهتم نهاده‌اند و برای توضیح آن کار توریک انجام نداده‌اند. اینها برخی موانع رشد مبارزه فکری سیاسی حزبی و دموکراتیک در جامعه ما است. در اکثر موارد وقتی حزبی تشکیل

طريق همکاری و به نحوی منطقی و خردگرایانه مسائل جامعه را حل کنند. اسراب می توانند در آموزش سیاسی و فکری و در تمرین مدیریت و کار جمعی مفید واقع شوند. بیاری از مردم دنبال یک شاه عادل، یا قیم یارهبر خوب اند و برخی از روشنگران هم متأسفانه پیرو رابطه مرید و مرشدی اند. مردم باید به این حقیقت ایمان یافورند که قادرند مسائل کشورشان را خودشان حل کنند. باید از عقل منفصل از خود بی نیاز شوند. متأسفانه در آموزشها فرهنگی و مذهبی ما عکس این عمل شده است. همینه اشخاص و قدرتهایی میان مردم و عقليان و میان مردم و مسئولیت‌هاشان حائل شده‌اند. فضناً یعنی و برخورد ابزار انگاری به انسان با دموکراسی و آزادی چور نمی‌آید. این یعنی در جامعه و در رهبران مذهبی و رؤسای گروههای و اسراب قوی است و در منابع اجتماعی و فرهنگی ما ریشه دارد نیست. در رأس نظام فکری و اخلاقی عده‌ای رهبر و رئیس و خاندان اند و بقیه افراد که باید گوش به فرمان و وفادار باشند و بوسیله رؤسا معرفه شوند، سربازان آن هستند و باید برایش بجهنمگد. در نگاه بیاری از مراجع و بزرگان دینی ما مردم ابزارند یا گومندگانی هستند که باید راهشان برد، از چنگ گرگ حفظشان کرد و یا در ملح قربانی خدایان نمود و یا به زور وارد بهشت ساخت. با این یعنی خد توحیدی، مردم به خود آگاهی و آزادی و حاکمیت برخویش نمی‌رسند. حزب مرکز تجمع افراد بالغ است نه کودک. در جامعه ما اجازه نداده‌اند مردم مرحله کودکی را پشت سر بگذرانند. برای خود بایستند و بالغانه رفتار کنند، بلکه پیوسته ناگزیر از داشتن ونهان گرفتن در آغوش یک مادر بوده‌اند. یک روز مادر واقعی و یولوژیک بود، یک روز رئیس فیله، یک روز مرجع دینی و یک روز فلاں پیشوای رهبر حزب. وزیر کشور ایراد گرفته‌اند که حزب ایجاد تفرقه می‌کند. و حال این که تفرقه هبته نامبارک نیست. تفرقه به معنای اختلاف و تنواع، شرط تکامل است. اگر فقط یک گرایش وجود داشته باشد تکاملی رح نمی‌دهد. اگر تکثیر یک جنسی به دو جنسی تبدیل نمی‌شود سرعت رشد و تکامل موجودات اینقدر نمود. بنابراین خدا در آفرینش جهان تنوع را پذیرفته است. تفرقه‌ای غلط است که اولاً متنبه به امور واقعی در جامعه نباشد، ذهنیت صرف و توهم باشد و روی هوی و هوس‌های فردی و تشخیص‌های غیرمنطقی و احساسی مطرح شده باشد. نایابی برای حل تعارضات بجای گفتگوی منطقی و عقلانی، عصیت و خشونت بکار رود. هر وحدتی هم مبارک نیست. وحدت کاذب، وحدت گرگ و میش، وحدت مقبول و درستی نیست. که یکدیگر را بدرید اما حرفي نزین و مخالفتی نکید! بعضی طالب این نوع وحدت‌ها شاید وحدتی که آقای وزیر کشور می‌خواهد همین است. سرمایه‌دار و محروم در کنار هم متحد و برادر باشید، اعتراض و دعوا نکنید، همه مسلمان‌اند و برادر که ان المؤمنون اخوه، ولی مؤمن کیست؟ و تعریف ایمان چیست؟ مؤمنان حقیقی در اموال و لوازم ضروری زندگی، دوست و شریک و یار یکدیگرند. رابطه مؤمنان رابطه گرگ و میش نیست. و اما درباره میر تمدن کاری که هم اکنون باید انجام شود باید بگوییم اگر جواب این باشد که به محض آزاد شدن فعالیت‌های حزبی همه مشکلات و مسائل جامعه حل می‌شود سخن ناصوایی گفته شده است. وقتی گفته می‌شود میر تمدن و فوری تمدن کار، منظور این است که پیش زمینه‌ها را رهابت کنیم. از مقدمات ضروری هم بگذریم و بدون توجه به شرایطی که پدید آمده و علل و عواملی که موجب وضع بحرانی موجود شده و می‌شود، یک راه حل معجزه آسا ارائه کنیم. قطعاً چنین کاری یا نشانی و یادشوار است و به نتایج نمی‌توان چندان اعتماد کرد. به نظر من اگر چنین راه حلی متصور و عملی باشد، میر تمدن کار این است که به مردم فرصت دهد تخت همین شرایط فلی، ارگان یک دولت ملی و فراغیر را پدید آورند. دولتی که بتواند در درجه اول و در کوتاه‌مدت امنیت اقتصادی و قضائی و سیاسی برای همه مردم بوجود آورد، جلوی تجاوز به حقوق افراد و گروههای گرفته شود و مردم مطمئن شوند که در برابر هر نوع تجاوزی از حقوق و دارائی و حیثیت آنها سریع و مؤثر دفاع می‌شود. احسان کنند که به خاطر اختلافات عقیده زیر شمار قرار نمی‌گیرند. دولت و نهادهای آن را از خود بدانند و حق و توانایی خود را به حضور در صحنه و مشارکت و نظارت بر فعالیت‌های نهادها حسلاً تبریه نمایند، امنیت قضائی تأمین شود به نحوی که حقی پایمال نگردد و زورگو امکان زورگویی پیدا نکند و دزد و متباوز از تقطیب و مجازات معاف و مصون نماند. اینها مرتباً کارهایی است که باید در کوتاه‌مدت انجام شوند. البته اگر مبتنی بر یک ساختار قوی، مردمی و نشکل‌های سیاسی و

تشخیص‌های خود را مطرح سازند و نظریات خود را در مقابل هم قرار دهند. فهم صحیح و غلط هم در آزمون تشریک و عملی نظریه‌ها متسایز و جدا می‌شوند. به علاوه باید میان اکتشاف حقیقت و تشخیص واقعیت مصالح و مقاصد اجتماع فرق گذاشت و نیز میان اکتشاف حقیقت و پذیرش و تبلیغ به حقیقت و عمل به آن. ممکن است بک حقیقت ملی توسط یکفر محقق، کشف شود ولی والحقیت مصالح و مقاصد جامعه ابعادی گرناگون دارد و تطبیق هنگام و جمیع معمولاً به تشخیص فردی ارجحیت دارد. همچنین تا مردم جامعه در فرایند تشخیص واقعیت و شناخت مصالح و مقاصد اجتماع خود، مشارکت مستقیم و فعل نداشته باشد، اولاً به لحاظ فکری و اجتماعی رشد نمی‌کند و از این مهمترین حق زندگی محروم می‌مانند. نایاب شناخت تشخیص و تصمیم متعدد نمی‌گردد و جز بازور یا از روی جهل و تقليد از آن پیروی نخواهد کرد. پس هر حقیقتی توسط هر کسی کشف و تشخیص داده شده است باید از وجдан آگاه و آزاد جمع عبور کند و همه افراد دوباره آن را کشف و فهم کنند تا نتیجه متعلق به خودشان باشد، با آن بیگانه نباشد و حالت تحملی پیدا نکند. قرآن تشخیص و پذیرش و ایمان کورکرانه را رد می‌کند، حقیقت که توسط پامیر بیان می‌شود، باید دوباره توسط وجدان و عقل افراد فهم پذیرفته شود، یعنی هر فرد خود مستقیماً مسأله را درک کند، حقیقت را بهند و پذیرد. ایمان مورد قبول قرآن، ایمان عقلانی است نه احساسی! این بدان معنا است که خدا هم تشخیص و رأی خود را بر وجودان و عقل اراده مردم تحمیل نمی‌کند و خود را ملاک حقیقت مطلی قرار نمی‌دهد چه رسد به رسول یا شخصیتها دیگر. بلکه می‌گوید اگر عقل شما در اثر مشاهده و آزمون تجربی مطلب در طبیعت یا جامعه و تاریخ به درستی آن اذعان کرد پذیرید و عمل کنید. عین قرآن بر تعدد و تنوع اندیشه و گرایشها و شریعت‌ها صحته می‌گذارد و نی گویید همه باید به یک روش و برنامه واحد عمل کنند و تها عضو یک گزین ممکن است چندین شریعت در راه خدا و میر او عمل کنند. قرآن تشخیص مصالح و منافع جمیع را به مشورت و رأی جمع مبتنی کرده است. پامیر هم وظیفه دارد در آن امور که به سرنوشت و مسائل جمع مریوط می‌شود با مردم مشورت کنند و مطابق نظر جمع عمل نماید. نظریات مختلف مردم در آراء حزبی و سیاسی شان تبلور پیدا می‌کند و از پراکنده‌گی به صورت منظم و دسته‌بندی درآمده و مبنای شور و نظرخواهی قرار می‌گیرد. نکته دیگر در تعالیم قرآن، که پشتانه دموکراسی و کثرت‌گرایی و همیزیستی احزاب و افکار است، انقاد مدیرانه است. قرآن امکان خطلا و اشیاء را می‌پذیرد و راه بازگشت یعنی تصحیح و نقد خود را دیگران را باز می‌گذارد. خدا توبه‌پذیر است و به آن توصیه می‌کند. یعنی می‌پذیرد که هیچ بشری معمول و مصنون از خطای نیست. از طریق انقاد و نقد است که خطا تصحیح و راه بازگشت به سیر درست هموار می‌شود. این که می‌گوییم شخصی معمول و برکنار از خطاست، پس دیگران نمی‌توانند به او انقاد کنند و ایراد بگیرند نادرست است. اگر انقاد و نقد آزاد باشد هیچ کس نمی‌تواند مخالفین خود را تحمل کند. این هم یکی از مشکلاتی است که وجود دارد. مثله دیگر انگریه مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و حزبی است. اگر مردم به نتیجه کارشان اعتماد نداشته باشد که می‌توانند در سرنوشت کشورشان مؤثر باشند از فعالیت سیاسی و حزبی استقبال نمی‌کنند. در حال حاضر این الگیره بسیار ضعیف است. زیرا تداوم نظمات استبدادی به این اعتماد و امید ضریبه زده است. میشه رؤسا و بزرگان بوده‌اند که مسائل را حل کرده‌اند. مردم مجبور بوده‌اند برای حل مشکلات و تأمین خواسته‌های خود نزد رؤسا برond و چشم امید به تصمیمات یک طرف حکومت بدوزند. اگر هم از مردم درخواست مشارکت شده، جنه نایاب داشته، فرمایش بوده، اجازه داده‌اند مردم بیانند و تأیید کنند، نه این که بیانند انقاد کنند و در حل مسئلله شرکت کنند. حضور و مشارکت صوری و نمایش مردم دمکراسی نیست، مشارکت حقیقی نیست. هزاران سال است که مردم در تین سرنوشت خودشان دخیل نبوده‌اند و پیوسته آنها را بازی داده‌اند. لذا به دموکراسی و شمار مشارکت اعتماد ندارد. تجریبات سالهای بعد از انقلاب بیش از پیش بر اعتماد مردم آسیب رسانده و آنها را از نتایج کار و فعالیت مشترک سیاسی و حزبی، نامیده کرده است. به همین دلیل ممکن است در کوتاه‌مدت از فعالیت سیاسی و تشکل‌های حزبی استقبال نکنند چون امید ندارند که فایده داشته باشد. شرکت ساده در رأی‌گیری انتخاباتی مشکل نبود دموکراسی و مشارکت را حل نمی‌کند. مردم به آموزش سیاسی و شکل‌گذاری نیاز دارند تا بتوانند از

دست آوردن قدرت و انحصار آن به خود را دارد، خطر دیکتاتوری و توتالیتاریسم وجود دارد و مردم عملأ از حق حاکمیت برخود محروم می‌مانند. زمانی که قادر را به طور کامل برای مردم بشناسیم و خود را بخشی از مردم بدانیم، وظیفه روشنگر و حزب سیاسی منحصر می‌شود به موقعیت نکری و سیاسی، ارائه پیشنهادات، تبلیغ نظریات و تأثیرگذاشن روی آگاهی‌ها و آرای مردم. سهم هر حزب و قشر اجتماعی در اعمال حق حاکمیت تنکی به رای مردان و زنانی است که در شوراهای و مجامع تصمیم‌گیری به دست می‌آورد. اما اگر قادر به این معنا باشد که متأسفانه در خیلی افراد هم دیده می‌شود که مثلاً می‌گویند من می‌خواهم سهم پیشتری داشته باشم و من باید جلو باشم، این امر قطعاً مزامن و مانع انجام خیلی از کارهای است. یعنی از موافع وحدت نیروها در آرمانهای مشترکشان که لائق ادعا و اظهار می‌کند همین انگیزه‌ای است که در آن ساختار قیله‌ای که هر کس می‌خواست رئیس بشود نیز دیده می‌شود.

نکته دیگر درباره مسئله براندازی است. براندازی به مفهومی که یک گروه حاکم قادرش را از دست بدده، جایش را به گروه دیگری بدده، چیزی است که در همه فلسفه‌های سیاسی مطرح بوده و در کثر توربهای متوفی ضرورت آن منطقی اعلام شده و در مذهب حقیقت مذاهب سیم قیام و شورش علیه حاکم ظالم مجاز شناخته شده است. درست است که بعضی گفته‌اند وجود حکومت نامشروع غیرعادل بهتر از نیوند حکومت است ولی بگفته‌اند که بودن یک حاکم عادل بهتر از حکومت ظالم نیست، یعنی قیام علیه حکومت ظالم را حق مشرع مردم دانسته‌اند. این مصالح نواعی براندازی است. بنابراین در شرایط ویژه کنونی، اساساً طرح این سؤال که آیا براندازی نظام در شرایط کنونی موافق هستید یا خیر؟ نادرست است. اصلًاً چیزی که نشانی است قابل طرح نیست. شما می‌گوید که آیا می‌شود فرد اخ خورشید را از مغرب طلوع داد؟ من می‌گویم نشانی است، به تصمیم من و شما مربوط نیست. براندازی نشانی بست زیرا که هنوز خیلی کارها باید صورت پذیرد. ممکن است اصلًاً به طرح این سؤال ضرورت پیدا شود و ممکن است روری من و شما از خواب برداریم و بینیم مردم راه افاده‌اند. زیرا در نخستین مرحله مردم سعی می‌کند با انتقاد و پیشنهاد به اصلاح امور پیراذاند. در صورتی که بی‌لایاقی یا سوئیت مسئلان یک حکومت بر مردم روشن شد با استفاده از حقوق قانونی و حاکمیت خود، از طریق همان ابزار دموکراتیک آنها را تعویض و مسئلان مورد اعتناد خود را به کار می‌گیرند. در کشورهای دموکراتیک گاه تمام مجموعه یک حاکمیت تغییر می‌کنند. شکست حزب حاکم در انتخابات و پیروزی حزب رقیب به معنای تغییر کامل بافت حاکمیت است. این خود نوعی براندازی حاکمیت پیشین است، که بعضاً به دگرگونی کامل در سیاستها می‌انجامد و نظام جامعه را مثلاً از سرمایه‌داری به سوی سویالیسم سوق می‌دهد. مثلاً اگر کمونیستها در فرانسه به قدرت برستند رژیم حکومتی را تغییر می‌دهند. قانون اساسی آنچرا رای هم می‌زینند. ساختار اجتماعی را عوض می‌کنند. یعنی سرمایه‌داری به سویالیسم تبدیل می‌شود. اگر کمونیستها در ابتدا به جای سرمایه‌داران به قدرت برستند، نظام و رژیم جدیدی ایجاد می‌کنند که تقریباً یک نوع انقلاب است. البته انقلاب خشونت آمیز نیست. انقلاب الزاماً با خشونت همراه نیست. انقلاب علیه هم داریم که با خشونت همراه نیست. اگر منظور استفاده از روش‌های قهرآمیز و خشونت برای تغییر حکومت است این نیز برمی‌گردد به این که مردم تا چه اندازه در کاربرد روش‌های قانونی و سالم‌آمیز با محدودیت و مانع روپردازی و رفاقت و سیاست‌های حکومت تا چه اندازه بهای ارتباطی میان خود و مردم را ویران و از خود سلب مژویت و مقبولیت کرده باشد و بذرگانی که رای آیاری و با اعمال خشونت، خشونت مقابل را تحریک و تشدید کنند. بنابراین تا زمانی که برای اصلاح یک نظام و حکومت کوششی به عمل نیاید معلوم نمی‌شود که اصلاح‌پذیر است یا نه. اگر یک سیستم اجتماعی انعطاف‌پذیری خود را به کلی از دست نداده و اصلاح‌پذیر باشد، زیر فشار خواستها و نقد و نظارت مردم و سازمانهای سیاسی اصلاح می‌شود و رو به نکمال می‌رود. بسیاری از سیستمهای این نحو تصحیح می‌شوند. اما اگر یک سیستم سیاسی و اجتماعی گرفتار موانع شدید ساختاری است و در برابر خواست اصلاح از درون و بیرون مقاومت می‌کند و خشونت به خرج می‌دهد (مثل رژیم شاه) قطعاً تحت شرایطی زیر فشار قهرآمیز مردم درهم می‌شکند. هیچ جا انقلابات با توصیمات دلخواه افراد و احزاب پذیرد نیامده‌اند. انقلاب محصول یک رشته فرایندهای اجتماعی مکمل یک‌یگرند و تحت شرایط ویژه‌ای از درون جامعه

اجتماعی نباشد، دوام نمی‌آورد و به جایی نمی‌رسد. محل معضلات جامعه ما ممکن به همکاری عمیق و همه جانبه مردم است و این همکاری به طور مؤثر شروع نمی‌شود مگر آن که در درون ساختارهای دموکراتیک مبتول شوند. تشکیل یک دولت ملی فراگیر برای آن است که مردم احساس کنند بارهای سنگین ناامنی و ترس و یگانگی از دوستان برداشته شده است. برای ایجاد فضای مناسب جهت شروع فعلیها و شکل‌گیری و رشد اساختارهای سیاسی و حزبی ممکن است بگویند این کار ناممکن است، چون هیأت حاکمه زیربارنمی‌رود. در این صورت دور باطل ادامه می‌یابد که جز با مبارزه مردم برای کسب آزادی و استقرار حاکمیت ملی و دموکراسی شکسته نخواهد گشت. به هر حال ایجاد تشکلهای منفی شروع خوب و کاری بینایی است به شرطی که مانند گذشته فرمایشی نباشد. در زمان شاه هم دولت اتحادیه‌های صفتی را راه انداخت ولی همه آنها تایپ دولت بودند. این که آن اتحادیه‌ها تا چه اندازه در ایجاد شعور طبقاتی و سیاسی در کارگران مزاح والع شدند و حقوق آنان را تأمین کردند جای تردید است. البته در صفت اشتغال بود. به دليل این که از سالها قبل و مستقل از نهادهای دولتی، تشکلها و اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری در صفت بوجود آمده بود ساقبه‌ای طولانی داشتند. در ایجاد آنها سهم زیادی داشت، در نهضت ملی کردن نفت رشد یکپارچه شدند و در برخی صنایع دیگر مانند چاپخانه‌ها هم اتحادیه‌های پر ساقبه و مستقل داشتند. این نیست که صیرکنیم و تشکیل و فعال کردن احزاب سیاسی را به تأخیر بیندازیم. لازم نیست عیناً از همان مراحل گذار تدریجی که در غرب طی شده پیروی شود. اگر حداقل شرایط مطلوب فراهم شود، اگر فضا و امکان باشد، همزمان در هر دو سطح می‌توان فعالیت کرد.

در رابطه با چند مسئله باید توضیحاتی بدهم. یکی در رابطه با مسئله قدرت سیاسی است. به مسئله قدرت سیاسی دو گونه می‌توان برخورد کرد. یک وقت که قدرت هدف است و یک نیروی سیاسی می‌خواهد به هر قیمتی که شده است به حکومت برسد زیرا آن را حق خود می‌داند، حقی که از او غصب شده است. در این صورت چه باشه خواهش‌های مردم و منافع و مصالح ملی و آرمانها و سیاستهای قارگیرند، رویکردی که متألفانه عمومیت چشمگیری دارد. زمانی قدرت سیاسی فقط وسیله‌ای است که برای تحقق آزادی، برای توسعه و تکامل جامعه، برای ایجاد رفاه و امنیت برای عموم مردم. در این حالت، قدرت نامشروع نیست. به عنوان وسیله هر نیروی سیاسی نه فقط به قدرت به قدرت سیاسی که به قدرت اقتصادی، قدرت فرهنگی، قدرت علمی نیاز دارد. قدرت سیاسی با حاکمیت سیاسی فرق دارد. منشأ حاکمیت خواست و نیروی همه مردم جامعه است و قدرت سیاسی باید در دستهای مردم باشد نه یک گروه و حزب خاص. یک حزب یا گروه سیاسی ممکن است با رأی اعتماد مردم مأمور اجرای طرحها و تشکیل حکومت شود ولی قدرت واقعی دست مردم باقی می‌ماند به طوری که اگر از آن سلب اعتماد کردن برکار می‌شود و اما سبز و گروه جدا از حاکمیت می‌تواند صاحب قدرت سیاسی باشد. منشأ اندار، در نیروی اجتماعی مردمی است که در آن حزب مشکل و متعدد شده‌اند. در این مورد هم مردم منشأ اندار سیاسی‌اند. به هر حال انواع قدرت برای پیشبرد نهادهای مردمی، توسعه اقتصادی، توسعه انسانی، تکامل جامعه دموکراسی و امثال‌هم ضرورت دارد. اگر نیروی سیاسی قدرت بخواهد با اگر خود را شایسته تر از دیگران برای تحقق خواستهای مردم می‌داند، ایرادی نیست به شرطی که منشأ اندار و حاکمیت را مردم بداند. به عقیده من دموکراسی حقیقی با حکومت یک حزب مغایرت دارد زیرا احتیال بسیار کمی هست که همه اشاره عضو یا حامی عقاید و برنامه‌های یک حزب باشد. دموکراسی حقیقی بوریه شکل مستقیم آن زمانی است که همه اشاره و نیروهای اجتماعی در حکومت و نیز در نظارت بر حکومت سهیم باشد. البته سهم هر نیرو یا اشاره به وزن اجتماعی آنها بستگی خواهد داشت. باید بسته‌ی را پذید آورد که حضور همه نیروهای جامعه را در حاکمیت و نظارت آنها را بر کارها تضمین کند. و از حکومت اتحادیه‌ای یک حزب برکنور جلوگیری کند. به نظر من اگر مشکلات فنی و عملی نظام شوراها رفع شود، چارچوب مناسب برای تحقق حاکمیت همه مردم و شرکت دادن فعال و مؤثر همه نیروها و احزاب و اقوام و گراشها در تصمیم‌گیری و نظارت، خواهد بود. تازمانی هر حزب یا گروه یا طبقه اجتماعی سعی در به

می بود و به کرات اتفاق می افتاد که افراد و احزاب سیاسی خیلی دیر و حتی بعد از ظهور ملیعهای آن، از آن باخبر می شوند.

اظهارات وزیر کشور و نظایر او نشان می دهد که ایشان کمترین شناختی از وضعیت جامعه و تاریخ اجتماعی ایران ندارند و نمی دانند که یک جامعه متکبر به لحاظ فکری و فرهنگی و فومنی و سیاسی را نمی توان با حکومت تک حزبی و با شریعة استبدادی اداره کرد و در همان حال کشور را به سوی ترقی و مردم را به سوی رفاه و امنیت پیش برد. تأمین ثبات و هماهنگی و همکاری در چنین جامعه ای جزو با قبول تعدد و تنوع احزاب و گروهها و مسلکها ممکن نیست. همکاری و هماهنگی را بازور نمی توان تأمین کرد. باید همه مردم، صاحبان عقاید و همه مسلمانها آزادانه حرفاها خود را بزنند و در یک فضای سالم به تبادل نظر پرداخته، روی مصالح مشترک به توافق برسند. در سایه کثافت و آزادی احزاب است که همه گروهها امکان می یابند که در اداره امور کشور شرکت کرده و خود را حاکم خویش احساس کنند به علاوه اگر مردم از نظریات همه احزاب با خبر شوند، آگاهانتر می توانند بهترین را انتخاب کنند. زمامداران، ضمناً از این حقیقت ناریختی غافلند که جامعه مایش از چیز ای بی ثباتی و نامنی رنج برده و آسیب دیده است. می تباقی معلوم حاکمیتهای استبدادی بوده است. در گذشته جایجایی قدرت جزو با قهر و خشنوت انجام نمی شده است. خلافتها تها با ایزار خشنوت و سرکوب و قتل عام کردن حاکمیت و سلطه خود را ثبت می کردند و مخالفان هم چاره ای جزو استفاده از ایزار خشنوت نداشته اند.

برای پرهیز از خشنوت و تأمین امنیت و ثبات در جامعه که شرط اساسی همکاری در جهت سازندگی و ترقی و تکامل گذور است طریقی جزو تأمین آزادی های احزاب و گروهها و برقاری روابط دموکراتیک نیست. همه باید عملآ بینند و باور کنند که تنها راه رسیدن به هدف، پیروی از منطق بحث و اتفاق، گفتگو و نقد و سرانجام تصمیم گیری براساس آزادی آرا و توافق جمعی است. اگر همه باور کنند که برای پیشبرد هدفستان راهی جزو این ندارند که نشریاتشان را با منطق استدلال و تجربه هرها و مردم را همراه و هم رأی سازند و همه راههای فهر و خشنوت مؤثر از سوی حکومت کاملاً مسدود باشد، جامعه از اعتماد بر خودردار و تدبیرجا بهترین هاگزیده می شود و راه ترقی و تکامل هیوار می گردد. بر مردم باید ثابت شود که می توانند با استفاده از ایزارها و نهادهای دموکراتیک از کارهای مستولان حکومت انتقاد کنند و در صورتی که از آنان سلب اعتماد کرددند می توانند با همین شیوه یعنی طریق مسالت آمیز و قانونی آنها را تغییر دهند و افرادی مورد اعتماد خود بر سر کار بیاورند و می توانند اجرای میانهای را متوقف سازند و پیشبرد سیاستهای تازه ای را مطلب کنند. وقتی همه راههای قانونی ایزار مسالت آمیز و منطقی و عقلانی نظریات و پیشبرد خواستها برای همه مردم بدون تعییض باز باند و ترور و قدرت در دستهای عدهای متصرک نگردد و ترس و بیم از جامعه رخت بندد، آنگاه به روند خشنوت و ویرانگری هم پایان داده خواهد شد و نیروهای فکری و مادی جامعه همه صرف تکامل فرهنگی و علمی و رفاه و تعالی مادی و معنوی خواهد گشت.

آقای پیروز دوانی: در آغاز مایل هستم پیرامون مسئله دخالهای دولتهای امپریالیستی در روند مبارزات دموکراتیک مردم صحبتی داشته باشم. به اعتقاد من، تأمین دمکراسی در کشور، گام اولیه غرور برای کسب استقلال، تأمین عدالت اجتماعی و پیشرفت همه جانبه کشور است. بدون وجود آزادی های اساسی نمی توان به آرمانهای دیگر دست یافت. آنچه که حقوق اولیه مردم زیر پا گذاشته شود، آزادیهای سیاسی از مردم سلب و اختلافات آنها سرکوب شود و همین فردی خود را در سرنوشت میهن خود شریک نداند، قطعاً به روحیه استدلال ملی و تنبیلات ضد امپریالیستی ملت ضریبه جایی می خورد. در شرایط کنونی امپریالیسم آمریکا برای دستیابی به اهداف خود علیه ایران به دستاویزهای چون حساب حاکمت ایران از تروریسم و گروههای مخالف صلح در خاورمیانه، قتل سلمان رشدی، راه اندازی نیروگاه اتنی در جهت اهداف جنگ طلبان، عدم رعایت حقوق بشر در کشور متول شده است و در فکر اقداماتی است که منافع ملی، استقلال و تسامی ارضی کشور را در معرض خطر جدی قرار دهد. مقابله با سیطره امپریالیسم و دفاع از منافع ملی و مردم کشور امری ضروری است. اما حاکمیت با نفس مستمر حقوق بشر، می توجهی به حقوق میهای،

اجرای برنامهای اقتصادی که موجب گشرش فقر و یکاری و افزایش گرانی شده است، می توجهی به خواستهای جوانان و حقوق زنان، مردم را به سمت می تفوقت سیاسی سوق و روحیه ضد امپریالیستی آنها را کاهش داده و ب دلیل این نادرست و می توجهی به افکار عمومی جهان بهانه های لازم را به امپریالیسم تها با حضور فعل و سازمان یافته و آگاهانه همه آشاد سلطه ملی امپریالیسم و بسیج مقاومت ملی در برابر امپریالیسم تها با حضور فعل و سازمان یافته و آگاهانه همه آشاد ملت، تحقق مسنه بانه و بدون قید و شرط آزادیها و حقوق دمکراتیک و استقرار حاکمیت ملی متکی به رأی آزاد مردم امکان پذیر می باشد. از این رو نیروهای آزادیخواه در روند مبارزه خود علیه سلطه ملی امپریالیسم جهانی و مقابله با الدامها و فشارهای آنها بر ضد مردم و منافع ملی کشور، باید هیچگاه مبارزه برای تأمین خواستها و حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی در کشور و مخالفت با حکومت استبدادی دینی را متوقف سازد یا آن را تحت الشاعر مسائل دیگر فرار دهد. در عین حال نیروهای آزادیخواه باید مبارزه خود برای تحقق دمکراسی، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را با اینکا به توده های مردم ادامه دهد و در این مبارزه برای دوشهای خارجی هیچگونه حق دخالتی قائل نباشد. نیروهای آزادیخواه کشور بایستی با هر نوع سیاست، اقدام و برنامه دولتهای خارجی که منافع ملی و حاکمیت ملی، استقلال و تسامی ارضی و وحدت کشور را به خطر اندازد، مردم را باتگاههای اقتصادی یشتری مواسه کنند، بذر جنگ داخلی را در ایران پاشند، صلح را به خطر اندازد، تحت هر بهانه ای که انجام پذیرد، مخالفت کند. نیروهای آزادیخواه می توانند در راستای تحقق حقوق بشر در جامعه، از امکانات تبلیغی سازمانها و نهادها و مجتمع بین طرف غیردولتی معتبر مدافعان آزادیها و حقوق بشر در جهان و نیز رسانه های گروهی بین المللی بهره گیرند. اما به نظر من شایسته نیست که نیروهای آزادیخواه به تأسیس و ارتقا و همکاری با دولتهای خارجی مبارزه ورزند. زیرا تجربه ثابت کرده است دولتهای امپریالیستی همراهه مصالح ملی و منافع اقتصادی و سیاسی خود را به حقوق بشر ترجیح داده اند و همراهه کوشیده اند که از نیروهای اپوزیسیون داخلی به مثابة نیرویی برای اعمال فشار، کسب امتیاز در مذاکرات، و سیلیهای برای معامله با حکومت و بدء و بستهای سیاسی بهره گیرند. نیروهای آزادیخواه باید با هیماری و خرد سیاسی از تبدیل شدن به مهره دلیل می داشتند که گفتم نظر من برای این است که مبارزه بر علیه سلطه ملی امپریالیسم را باید به موازات مبارزه برای تأمین دمکراسی و برپایی حکومت مردم بر مردم به پیش برد. مبارزه علیه حکومت آزادی ایجاد تابع مبارزه علیه امپریالیسم قرار گیرد. پاسخ نه ما به امپریالیسم نباید به معنای پاسخ، آری، نه حاکمیت آزادی و ساختار ضد دمکراتیک حاکم باشد. در غیر این صورت نه در مبارزه ضد امپریالیستی معرفت می شویم نه در مبارزه دمکراتیک به هدف خود می دیم.

اگر چه در آغاز صحبت های پیرامون شعار اساسی مطلوب خود، ماهیت و مضمون و شکل تحقق و علت طرح آن صحبت کردم، ولی باز ضروری می دام که در رابطه با این شعار توضیحات اندکی ارائه دهم. من اعتقاد دارم که می توان از طریق انجام اصلاحات تدریجی و بینابین دمکراتیک، تأمین فضای باز سیاسی و ایجاد آزادیهای سیاسی و اقتصادی در جامعه، و انجام انتخابات آزاد به منظور تغییر حاکمیت با پیش شرطهای تأمین آزادی و دموکراسی در کشور و رعایت حقوق بشر در جامعه، و سپس با تغییر حاکمیت و ورود نسایندگان و اقتصادی مردم و اصلاح طلبان در نهادهای حکومتی و تصرف اهمیه ای اساسی قدرت حکومت توسعه آنها، و انجام دگرگونی های تدریجی و لی بینابین در ساختارهای سیاسی حکومت توسعه آنها، نظام های بسته توالتی برای زیر ضریب جدی قرار داد و به همراه سازماندهی گسترش، اعتراضات مردم توسط اپوزیسیون و گسترش حضور فعالانه مردم در امور سیاسی و اقتصادی و به موازات قویت وحدت نیروهای اپوزیسیون در جامعه و ایجاد یک آثربانی بر قدرت به عنوان رهبر مردم، و در شرایطی که حاکمیت توالتی در اوج تنشت و بعران عمومی و ضعف اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیکی قرار دارد و ضربات پیش و نیرومند سیاسی به آن وارد ساخت و آن را به عقب نشینی هرچه یشتر از موضع اساسی حکومت استبدادی دینی و ادار کرد. و با منطقی ترین، عملی ترین و کم تلفات ترین شیوه مبارزه سیاسی درازمدت، حکومت استبدادی دینی را کار زد و

نظامی دموکراتیک و مردمی را جایگزین نظام توتالیت کرد و در این مسیر فعالیت، می‌توان از همه اشکال و شیوه‌ها و اهرم‌های مبارزه سیاسی مسالت آیینه برهه جست. و همچنین در راستای ایجاد فضای کاملاً باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، تأمین آزادی کامل و ممه‌جانبه در کشور، ایجاد شرایط مناسب برای مشارکت مردم در اداره امور جامعه و تعیین سرنوشت خویش، می‌توان از ابتکارات و سیاستهای تاکنیکی گوناگون و از جمله از احتمالها، امکانات، اشکال و شیوه‌های قانونی و علنی مبارزه استفاده کرد. نیروهای سیاسی آزادیخواه باید درک کنند که دوران تکیه به شعارهای حماسی تحقیق نیافتنی و عصیت کور و اقدامهای ماجراجویانه بدون پشتونه مردمی به بایان رسیده است. اینک باید با انتکاه به خود سیاسی، تجربه و شناخت صحیح از جامعه و مردم و ابوزیبون و حاکمیت، تعین مشی کرد. اینک باید سیاست را مطالعه کرد و به مثابه یک علم آن را آتوخت، در میدان عمل سیاستها و شعارها را به تجربه آزمود، انعطاف‌پذیری در تغییر سریع شعارها را فراگرفت، با مانورهای سیاسی میان نیروهای گوناگون جامعه آشنا شد، تسلیم حوادث و جریانهای خود به خودی و تسلیم هیجانات کاذب در جامعه نشد، توانایی‌ها و ظرفیتها و امکانات خود را به درک مسئولیت تاریخی - سیاسی و وجданی خود، آن شعاری را طرح و تبلیغ کرد که بتوان مسئولیت دفاع از آن را در هر شرایط و فضایی به عهده گرفت.

در رابطه با وضعیت جناههای درون حکومتی و مرزبندی ابوزیبون با آنها باید به مواردی اشاره کنم. به نظر من از آنچه که مبارزه برای دمکراسی سیاسی، اساسی ترین و میرترین مبارزه نیروهای آزادیخواه میهن در شرایط کنونی است، از این رو در سنجش وضعیت و دیدگاهها و عملکرد جناههای ابوزیبون در این اولویت مبارزه برای دمکراسی توجه کرد ولذا خیروی است در وحله اول دیدگاهها و برنامه‌های هر یک از این جناه هادر رابطه با بازشدن فضای سیاسی در کشور و تأمین دمکراسی در جامعه را مورد ارزیابی قرار داد. به نظر من، در درون و پیرامون مجموعه حاکمیت فعلی می‌توان به چهار جناح عده اشاره کرد.

۱- جناح تندرو حزب الله: این جناح مخالف با تأمین آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک در جامعه است. خواهان محدود کردن فعالیت دگراندیشان و تحکیم سلطه دیکاتوری مذهبی می‌باشد و موافق کنترل شدید کلیه وسایل ارتباط جمعی، آموزشی، تبلیغاتی و فعالیتهای فرهنگی توسط حاکمیت است. ضد روشنگر آزاد اندیش و مخالف دیالوگ سیاسی با دگراندیشان است. از نظر ابوزیبون می‌باشد که این جناح سرکوب حاکمیت را می‌کند، ملاک در تعیین سیاستها و برنامه‌ها را همان حاکمیت ولايت فقهی می‌داند.

۲- جناح تندرو موسوم به «چپ» حکومتی: این جناح خواهان اجرا و رعایت قانون اساسی و رعایت حقوق مردم مصروفه در قانون اساسی می‌باشد. ولايت فقهی را مقید به رعایت قانون اساسی می‌داند. موافق پذیرش اختلاف نظر سیاسی در حکومت و جامعه و موافق تأمین آزادیهای سیاسی در چارچوب قانون اساسی می‌باشد. مخالف سرکوب نیروهایی است که بخواهند در چارچوب قانون اساسی فعالیت کنند. از نظر ابوزیبون می‌باشد که این جناح راست کنند. از نظر ابوزیبون اصل ولايت فقهی در آراء و فناوه فقهی است.

۳- جناح راست سنتی: این جناح موافق سرکوب کامل دگراندیشان، مخالف تأمین آزادیهای سیاسی حتی در چارچوب قانون اساسی است. موافق سلطه کامل دیکاتوری مذهبی و طرفدار مقابله جدی با جلوه‌های فرهنگ تجدد و خواهان حفظ روابط سنتی اجتماعی و فرهنگ سنتی - مذهبی است. از نظر ابوزیبون می‌باشد که این جناح راست مکانت و کاست شعار دینی و انتکاه به فقه سنتی است. بر مشروعیت نظام بر پایه حکم فتها و اصل ولايت مطلق فقهی تأکید دارد.

۴- جناح راست مدرن یا موسوم به «میانه روها»: این جناح خواهان تأمین فضای باز سیاسی در چارچوب قانون اساسی است. اصل ولايت فقهی را مقید در چارچوب قانون اساسی می‌داند. موافق حذف کانونهای متعدد تصمیم‌گیری است. موافق سه‌ردن هرچه بیشتر مدیریت جامعه به کارشناسان و موافق حل مسائل اتصاصی و اجتماعی به کمک راه حل انعطاف‌پذیر عقلی و با انکام به برخورد معنده کارشناسی است. از نظر ابوزیبون موافق تجدید نظر در آراء و

فتاوی فقهی و گذشت از بیاری از اصول شرع بنا به مصلحتهای حکومتی است. بیاری از آنان به درستی اصر مدبیریت علمی جامعه و ناکافی بودن مدیریت فقهی جامعه پی برداشده و خواهان مقید بودن و لایت فقهی در چارچوب قانون اساسی می‌باشد. از نظر سیاست خارجی، این جناح خواهان بهبود روابط با کشورهای همسایه و منطقه کشورهای اروپایی و حتی آمریکا و موافق بارفع دوران تشنج و جنگ در منطقه و مخالف صدور «انقلاب با انتکاه» و «شیوه‌های خشونت آمیز» است.

با توجه به چنین منظرهای از مجموع جناههای درون و پیرامون حاکمیت باید گفت که اولاً: هیچیک از این جناههای را نمی‌توان به عنوان یک نیروی ابوزیبون ارزیابی کرد. آنها در تفکر و ابوزیبون خود با نوع حاکمیت موافق هستند که صرفنظر از اشکال متوجه آن، در مضمون و ماعت خود غیر دمکراتیک است و از استبداد دیگر بهر می‌جوید. صفت ابوزیبون کشور را نباید مخدوش کرد. در واقع صفت‌بندی ابوزیبون امری واسه به میل و اراده، نیست بلکه امری است عینی و مستقل از خواست ما. به اعتقاد من ابوزیبون آن نیرویی است که صرفظر از شکل شیوه بارزه و اتخاذ شعارهای تاکنیکی یا استراتژیک خود، در ماهیت مبارزه دراز مدت خود و از نظر ابوزیبون یک دیدگاهی و پیش سیاسی با حاکمیت استبداد دینی و حاکمیت غیرمتکی بر آراء آزاد مردم و سرکوب گرایشات سیاسی ابوزیبون کی متفاوت در جامعه مختلف است. هیچیک از جناههای درون یا پیرامون حاکمیت چیزی بگزینند ندارند هدف استقرار یک حاکمیت دمکراتیک کامل و یکگیر و متکی بر آراء آزاد کلیه اشاره مردم و تمامی نیروهای سیاسی جامعه را ندارند. ثانیاً از نظر اینجانب هیچیک از جناههای درون و پیرامون حاکمیت، از نظر عملکرد سیاسی، ماهیت پیش سیاسی، دیدگاه ابوزیبون کی قابل تائید نمی‌باشد. تجربه تاریخی ۱۷ ساله در درون پس از انقلاب، همه حاکمیت همه این جناههای را در دوره‌های مختلف به ملت ما و کلیه نیروهای ابوزیبون کشور چشانده است. همه حاکمیت تندروها را دیده‌ایم، عملکرد به اصطلاح «چه‌های»، حکومتی را نیز دیده‌ایم، با حاکمیت راستهای متوجه آشنا هستیم و حاکمیت میانه رواه را نیز مشاهده کرده‌ایم. تجربه، ثابت کرده است که ماهیت همه این جناههای و مضمور دیدگاهها و نوع عملکردهای آنها با اصل حاکمیت کامل حقوق کامل و رعایت حقوق کامل و خدشه ناپذیر همه آحاد ملت مغایرت آشکار داشته و دارد. همه این جناههای، هر یک در زمان و موقعیت خاصی در جهت سرکوب خواسته اعترافات حق طلبانه و حقوق دمکراتیک و آزادیهای اساسی مردم، تقض آشکار حقوق اساسی مردم، عمل کرده‌اند اینکه برخی از این جناههای اکنون صحبت‌هایی می‌کنند که برخی نیروهای ابوزیبون سالها قبل بیان می‌کردند، ملاک امعار جدی برای قبول آنها در صفت ابوزیبون یا تائید آنها نمی‌باشد. ثالثاً: به نظر اینجانب نیروهای ابوزیبون می‌توانند و باید از هر نوع اصلاحات واقعی و تمولات جدی که از سوی جناههای وابسته به حاکمیت، صرفظر اینگیره و نیت آنها، به سود مصالح ملت و متعاقع ملی، بهبود سطح زندگی مردم، ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور تحقق یابد، استقبال و پیغایی کنند و بدون آن که با هیچ جناحی از حاکمیت همکاری کنند، عمل‌داد، جهت تعیین جناح متوجه‌ترین فئه تر، سرکوب‌گرتر، جنگ طلب‌تر در حاکمیت عمل کنند. اما پیشیانی از این اقدامات حتی به معنای تائید آن جناح از حاکمیت که به چنین امری مبارزت ورزیده است نمی‌باشد. بلکه باید همواره هدف و اینگیره آن جریانات از انجام چنین اقدام‌هایی را برای مردم افشا کرد تا از ایجاد توهم نسبت به ماهیت و اهداف آنها، میان مردم جلوگیری شود.

در رابطه با بیرونی وظیفه سیاسی روز نیروهای آزادیخواه نیز باید توضیحاتی ارائه دهم. تشکیل یک حکومت فraigیر ملی و مردمی یک هدف اساسی برای کلیه نیروهای آزادیخواه کشور می‌باشد. حاکمیتی که در آن سایه‌گار کلیه اشاره ملت و همه نیروهای سیاسی میهن متاب بآشنازه مردمی خود و به میزان رأیی که مردم در یک انتخاب آزاد و دمکراتیک به آنها می‌دهند، در حاکمیت تقس خواهد داشت. تا بدینگونه حق اساسی مردم در تعیین سرنوشت خوبیش تأمین گردد و حکومت مردم بر مردم و برای مردم شکل گیرد. حکومتی که در آن یک ملتنه با قشر خاص، یک حزب و سازمان سیاسی حاکم و فرمانروا نباشد. حاکمیت متعلق به کلیه اشاره و مبلغات مردم که هیچ شکل

انحصاری از فرمایندهای در آن اعمال نشود. یک حاکمیت فراگیر مردمی، غیر ایدئو-بی. شرط اصلی تحقیق حاکمیت فراگیر ملی و مردمی، برگزاری انتخابات و اقاماً آزاد و دمکراتیک است نه در این انتخابات کلیه اشاره ملت و تمامی نیروهای سیاسی میهن بدون استهان با آزادی کامل سیاسی و اجتماعی برای کاندید شدن و کاندید کردن، تبلیغ برنامه و نظرات و دیدگاههای خود، جلب رأی و جذب مردم، فعالیت کنند. شرط اساسی برگزاری چنین انتخابات آزادی، اجرای کامل و بدون خشنه کلیه حقوق دمکراتیک و آزادی های اساسی در جامعه و تأمین دمکراسی در کشور می باشد. در چنین روندی در واقع آزادی احزاب سیاسی به صورت مهمترین عنصر از مجموعه تمدنی آزادیهای اساسی در جامعه جلوه می کند. با آزادی احزاب سیاسی، عملآ آزادی عقیده، بیان، قلم، اجتماعات، راهپیمایی ها، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت آزادانه و بدون محدودیت پناهندگان، حق شرکت در انتخابات تأمین می شود. در واقع آزادی احزاب سیاسی زمانی تحقق پذیر است که بسیاری از آزادیها و حقوق دمکراتیک در جامعه تحقق یابد. آزادی احزاب سیاسی خود نیز یک گام است برای تأمین دمکراسی در کشور. تشکیل حکومت فراگیر ملی، تأمین امنیت سیاسی و قضایی در جامعه، بدون وجود آزادیهای سیاسی در کشور تأمین نمی گردد. شاخص اصلی دمکراسی و آزادیهای سیاسی در جامعه، آزادی احزاب سیاسی است. آزادی احزاب سیاسی به معنای آن است که احزاب سیاسی آزادانه بدون نیاز به اجازه حکومت تشکیل شوند، هر شخص آزاد باشد تا به هر حزبی که می خواهد پیوندد و در چارچوب برنامه و تشکیلات آن فعالیت کند و مورد سرکوب قرار نگیرد، حکومت هیچگونه کنترل و محدودیت و فشار علیه احزاب سیاسی اعمال نکد، احزاب آزاد باشد تا آزادانه برنامه و شعارهای خود را به مردم ارائه دهند و برای آنها تبلیغ و برای جلب نظر مردم به سوی خود فعالیت کنند، به اخبار و اطلاعات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در سطح ملی و بین المللی دسترسی باشند، برای انتشار اخبار و تبلیغ موضع و ترویج ایده های خود ارگانهای مطبوعاتی داشته باشند، از امکانات مناسب و مکان و دفتر برای تجمع اعضا خود و فعالیت سازمانی آزادانه بهره مند باشند، و امکان داشته باشد تا برای تغییر ساختار سیاسی جامعه و دیگرگونی حاکمیت به مبارزه سیاسی فعالانه و آزادانه دست زند و بدون اعمال هیچگونه فشار و محدودیت در انتخابات شرکت کنند. بدینگونه می بینیم که آزادی احزاب سیاسی در برگردنده تمامی آزادیهای سیاسی دیگر در جامعه است و بدون این آزادی احزاب، مجموعه آزادیهای سیاسی دیگر ناقص و غیر کامل می باشد. با توجه به شرایط کنونی کشور و تسلط حاکمیت غیرdemکراتیک بر جامعه، تأمین آزادی احزاب سیاسی نیز در روند یک مبارزه دراز مدت طولانی و منعد و سازمان یافته همه نیروهای آزادیخواه کشور امکان پذیر است. تحقیق آزادی احزاب سیاسی ساده نیست بلکه مبارزه در همه عرصه های آزادیهای سیاسی (و از جمله آزادی قلم، بیان، عقیده، اجتماعات، راهپیمایی، ...) را در بر می نگیرد. در عین حال آزادی احزاب سیاسی هدف نهایی نیست بلکه امری است در خدمت هدف تأمین دمکراسی در کشور که در چنان شرایطی می توان برای تشکیل یک حاکمیت فراگیر دمکراتیک ملی و مردمی در جامعه گام برداشت. از این روش که من مبارزه برای آزادی احزاب سیاسی را وظیفه همین سیاسی روز دانستم.

از آنجا که احزاب سیاسی نهادهای مستقل و مؤثر برای تمرکز و بیان خواستها و سازمانی برای اجرای عملی گرایشات متعدد موجود در جامعه می باشند، از این رو ایاز اصلی مشارکت عمومی در جامعه هستند. نیاید به این بهانه که مردم هنوز به بلوغ سیاسی نرسیده اند، از دعوت آنها به فعالیت هزبی خودداری کرد. در تعلیت سیاسی منضم و در سازمان سیاسی است که بلوغ سیاسی شکل می گیرد و رشد می یابد. در تعلیت هزبی و سازمانی و درگار جسمی است که می توان فرهنگ دمکراسی، روحیه هیکاری اجتماعی، آموخت اداره امور اجتماعی، روحیه تحمل یکدیگر، ... را در مردم تقویت کرد. در اینجا باید تأکید نمایم که به نظر من اولویت دادن به فعالیت سازمانهای صنفی نسبت به فعالیت احزاب سیاسی خلاست. هر کدام از سازمانهای سیاسی یا صنفی جای ویژه ای را در فضای سیاسی - اجتماعی کشور و منابع اجتماعی اشغال می کنند. هر یک بیانگر خواست و ویژه ای از اشار و طبقات گوناگون جامعه می باشد و نیاز خاصی را رفع می کنند. ترکیب افراد، هدف، برنامه، شعارهای اساسی، محدوده فعالیت تشکلهای سیاسی و صنفی

متفاوت است و هر کدام وظیفه خاصی دارند. تشکلهای صنفی قصد تصرف حکومت و شرکت در حکومت یا ارائه برنامه همه جانبه برای حل معضلات سیاسی و اقتصادی جامعه (مانند چگونگی توسعه اقتصادی یا ساختار سیاسی حکومتی) ندارند. آنها از منانع صنفی خاص افراد مشکل در خود دفاع می کنند. اما یک حزب سیاسی با داشتن برنامه سیاسی - اقتصادی و اجتماعی معین (و نیز بسیاری از آنها با داشتن ایدئولوژی و بجهان یعنی واحد) قصد بسیج مردم و سازمان دادن مبارزات آنها برای تحقق برنامه خود، تصرف قدرت حکومتی، دفاع از منانع ملی و استقلال و تأسیت ارضی را دارد. شکی نیست که باید پیگیرانه خواستار فعالیت آزاد سازمانهای صنفی و اجتماعی دمکراتیک و مستقل در جامعه شد، و در راه ایجاد چنین سازمانهای مدنی با شرکت در آنها، امکانات و توان خود را بسیج کرد. حضور سازمانهای مدنی می تواند منوط و مشروط به حضور احزاب سیاسی نباشد. اما سخن من این است که آزادی فعالیت سازمانهای صنفی و مدنی بر آزادی فعالیت احزاب سیاسی اولویت ندارد. آزادی احزاب سیاسی را نیاید با قید و شرطهای نسبت به آزادیهای دیگر در درجه دوم اهمیت قرار داد.

در پاسخ به این سؤال که آیا مردم از احزاب سیاسی خاطره بد دارند؟ باید بگوییم که اولاً پاسخ واقعی این سؤال را مردم به راحتی می توانند در یک انتخابات آزاد که با شرکت همه احزاب سیاسی کشور برگزار شود بدene و ادعای دروغین همه افراد در جریان چنین انتخاباتی آشکار می شود. معلوم نیست آنها که به پاسخ منفی ملت به همه احزاب سیاسی مطلع هستند از چه می هر است که انتخابات آزاد را برگزار نمی کنند. ثالثاً می توان واقع یتای اظهار داشت که به علل مختلف و از جمله سیاستهای بی در بی اشتباه مجموعه احزاب سیاسی، جو مسوم و زبان بار ناشی از درگیریهای سیاسی میان احزاب مختلف که با ترویج انگ و تهمت و افترا علیه یکدیگر همراه بود، پیامدهای منفی سیاسی و فرهنگی ناشی از تفرقه و پراکندگی میان احزاب سیاسی، وجود کش شخصیت و کیش سازمانی حاکم در بسیاری از احزاب و نبود ساختار دمکراتیک درون آنها، پیامدهای ناشی از شکتهای تاریخی و بحرانهای ایدئولوژیکی، طولانی بودن دوران رکود و رشد افکار مبتذل و ایجاد یاس و افعال و دلمدگی از مسائل سیاسی و گسترش جوی اعتمادی و عدم اطمینان نسبت به فعالیت سیاسی، نتایج ناشی از سرکوب خشن احزاب مترقب و آزادیخواه و گسترش جو ترس و هراس از فعالیت های سیاسی، ... انتشار وسیعی از مردم در شرایط کنونی به فعالیتهای حزبی گرایش ندارند. در شرایط کنونی هیچیک از احزاب سیاسی به تنهایی قادر به بسیج و هدایت مبارزات مردم نمی باشد. اما حاضنطرور که جناب آفای مهندس سحابی فرمودند با توجه به ترکیب سنت اجتماع امروزی می توان گفت که اکثریت مردم ماتجربه فعالیت هزبی نداشته اند و اصلًا فعالیت احزاب سیاسی مترقب آزاد راندیده و از این رو نی توان گفت که از احزاب خاطره بدی دارند. و اساساً باید تأکید کرد که در واقع اختناق و سرکوب خشن و کم سابقه که در مدت بیان طولانی بر جامعه ما حاکم بوده است، امکان و فرصت فعالیت آزاد و رشد و تکامل به احزاب سیاسی در جامعه را نداده است. به جرأت می توان گفت که علت عدمه عدم گرایش اشار و سیعی از جامعه به فعالیت هزبی آن است که استبداد به خشن ترین و بی رحانه ترین و شکل ممکن فعالیتهای سیاسی - تشکیلاتی آزادیخواهانه را سرکوب کرده و با ایجاد جو رعب و وحشت در دل مردم نسبت به فعالیتهای سیاسی هراس انداده است. اشار و سیعی از مردم، شرکت در فعالیتهای سیاسی مستقل را با خطراتی ممجون اخراج از محیط کار، محرومیت از اداء تحصیل، منع الخروجی از کشور، منعویت و محدودیت در کارهای فرهنگی و هنری، زندانی شدن، آزار و اذیت و شکنجه دیدن، تحقیر شدن، به صاحبه های تلویزیون مجبور شدن، آزار و اذیت خانواده، و حتی از دست هادن بیان و زندگی خود همراه می بینند و از این رو به آن روی نمی آورند. علاوه بر آن احزاب سیاسی مترقب و آزادیخواه در جو اختناق و سرکوب، امکان فعالیت نظری و تحقیقاتی، یابنی و عملی نداشته و ندارند و همواره در فکر حفظ خودشان بوده و هستند. این امر امکان و فضای مناسب را در اختیار احزاب سیاسی برای بازنگری جدی و عملی به خود و بازسازی کامل خود از طریق شناخت و رفع اشتباوهای گذشته قرار نمی داد و نیروهای کهنه اندیش درون این احزاب نیز همواره با دستاوریز قرار دادن شرایط نامناسب فعالیت در یک جامعه اختناق زده، روند نوسازی دمکراتیک درون سازمانی خود را متوقف می کردند. در حالی که

بدون چنین نوسازی دمکراتیک همه جانبه، این نیروها قادر به افزایش توان سازماندهی و رهبری خود در جامعه نمی‌باشد.

در پاسخ به این سؤال که آیا تعدد احزاب سبب تفرقه در جامعه می‌شود؟ باید گفت که جامعه یک واحد بفرنج مشکل از اجزاء متعدد و مختلف می‌باشد. بافت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ساختار طبقاتی کشور بفرنج و پیجده است و از این رو گرایشات سیاسی متعدد و مختلفی در جامعه حضور دارد. احزاب سیاسی نایابه این گرایشات متعدد جامعه هستند. لذا احزاب سیاسی در عین تنوع و تکثر، می‌توانند فعالیت عمومی مردم و شرکت عمومی آنها در تعیین سرنوشت کشور خویش را به نایابی بگذارند. احزاب سیاسی ابزار اصلی مشارکت عمومی ضمن حفظ تنوع دیدگاهها می‌باشد. در واقع در جامعه تفرقه و پراکندگی وجود دارد. اتحاد کامل با هر شخص و نیروی و بر اساس هر برنامه‌ای نیز صحیح نیست. هر حزب سیاسی، عناصر همگونی را بر اساس برنامه معینی متحدد و درون خود مشکل می‌سازد و نیز مرزبندی مشخص سیاسی یا یینشی با احزاب دیگر دارد. فعالیت احزاب سیاسی به دیدگاهها و خط می‌ها و اعمال افراد، اشاره و طبقات مختلف نظم می‌بخشد و از این رو می‌توانند تمامی جامعه را در نظام آگاهانه قرار دهند. و با وجود دیدگاهها و تفکرات مختلف، جامعه را به سوی ثبات انسانی و منطقی و رشد و تکامل سوق دهند.

پاسخ به این مسأله، که شیعه مهمترین حزب است و لذالت به حزب احتیاج ندارد، را می‌توان به مسلمانان غیر شیعه و بورژوایی‌ها و نیز دیگر اقلیتی‌ای میهن واگذار کرد که از یکسو با هجوم تبلیغات حکومت پیرامون رعایت حقوق اقلیتی‌ای دینی و مذهبی و برادری شیعه و سنی روپرتو هستند و از سوی دیگر چنین اظهارات ناقص حقوق خود را می‌شنوند. و نیز می‌توان پاسخ این مسأله را به نیروهای مدعی شیعه‌ای واگذار کرد که بر علیه همین حکومت مدعی شیعه به مبارزه نظامی - سیاسی دست زده‌اند. احزاب سیاسی در اهداف، ترکیب طبقاتی، مضمون برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، یینش یا ایدئولوژی، ساختارهای سازمانی، شعارهای تاکتیکی و استراتژیکی، شیوه‌های مبارزاتی، ... اختلاف دارند. به اعتقاد من نمی‌توان دین و مذهب خاصی را در قالب سازمانی سیاسی اسیر کرد یا سازمان سیاسی را در چارچوب احکام جاودانه دینی محدود ساخت. و اما اساساً باید بگوییم که ما خواهان به رسیت شناخته‌شدن، تفسین گشتن، اجرایش و تحقیق یافتن کلیه حقوق انسانی هستیم که این حقوق دارای ارزشهای جهانی و متعلق به تمدنی بشریت است. و در هر صورت عدم اجرای آنها تحت هر بهانه‌ای که باشد و نیز اسیر کردن این ارزشهای مقبول همه بشری در چارچوب آین خاصی نادرست است. باید در و آین‌هارا با شرایط روز منطبق سازیم نه این که از این حقوق چشم بیوشم و آنها را نقض کنیم. اما تأکید بر موردی دیگر ضروری است احزاب سیاسی نمایندگان و انعکاس دهنده‌گان خواستها و نیازها و مدافعان منافع طبقات و اشاره اجتماعی گوناگون در جامعه هستند. تازمانی که این طبقات و نیروهای اجتماعی وجود دارند، وجود حزب سیاسی نایابه آنها یک ضرورت تاریخی است. وجود احزاب سیاسی یک ضرورت تاریخی عینی و مستقل از خواست این یا آن فرد یا حکومت می‌باشد و اگر چه ممکن است با سرکوب شدید در روند فعالیت احزاب سکون و رکود و توقف به وجود آورد، اما نمی‌توان احزاب سیاسی را با «اعلام انحلال» آنها منحل کرد و ازین برد، این واقعیتی است که حاکمیت مجبور به پذیرش آن خواهد شد. با تابودی افراد، با سرکوب خشن، با کشتن زندانیان سیاسی، با ایجاد جوّ رعب و وحشت، با تهدید و اعمال شکنجه و فشار، ... نمی‌توان در درازمدت فعالیت سیاسی سازمانی نیروهای آزاده بخواه را تابود کرد.

و اما گلام آخر این است که سلطان وزیر کشور بی معنی و ناشی از عدم آگاهی سیاسی و نیز روحیه و یینش خد دمکراتیک وی می‌باشد. اصلًاً چنین صحبتی‌ای از جانب وزیر کشور به معنای نفی حق اساسی همه افراد ملت در تشکیل احزاب سیاسی است. وزیر کشور فقط موظف به اجرای اصولی است که در رابطه با آزادی احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی در قانون اساسی به رسیت شناخته شده و تفسین گشته است. هرگونه اظهار نظر و ادامی از جانب وی در جهت نقض این حقوق قانونی باید محکوم شود و حتی مورد پیگرد قانونی قرار گیرد.

